صرف و نحو کردی

نویسنده: آنطوان دحداح

مترجمان:

آشور ... پاسه

عضو هیئت علمی دانشگاه زابل

محمد ... عزیزی پور

... دانشگاه کردستان

... اد ادبیات عرب




منتدى إقراء الثقافي

صرف و نحو کاربردی



صرف و نحو کاربردی

داوود زرین‌پور، آشور قلیج پاسه، محمد رضا عزیزی‌پور



زرین‌پور، داوود، ۱۳۶۵- قلیج پاسه، آشور، ۱۳۴۸- عزیزی‌پور، حمیدرضا

صرف و نحو کاربردی

سنندج، انتشارات علمی کالج، ۲۰۱۰م.=۱۳۸۹.

۲۲۹ ص.: نمودار

۹۷۸-۶۰۰-۵۸۲۷-۰۹-۵

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

۵۶۰۴۱ م۳د/۶۱۴۱ ۱۳۸۹pj

رده‌بندی دیوئی ۴۹۲/۷۵

کتابخانه ملی ایران ۲۱۶۲۵۵۴







صرف و نحو کاربردی

داوود زرین‌پور، آشور قلیچ پاسه، محمد رضا عزیزی‌پور

چاپ اول	۱۳۸۹
ناشر	انتشارات علمی کالج
مدیر مسئول	کیومرث کرباسی
طراح	حمید زری
حروفچینی	یونس بزرگ‌زاده
چاپ و لیتوگرافی	سیمرغ
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
قیمت	۴۲۰۰ تومان

مرکز پخش: سنندج، خ پاسداران، مجتمع تجاری کردستان، طبقه همکف، واحد ۱۶۲-۱۶۱
تلفن: ۳۲۹۱۰۸۶-۳۲۳۷۲۳۷ فکس: ۳۲۳۵۷۹۶
collegepublication@yahoo.com

مقدمه مترجم

کلام مملکتی است پویا و زنده که دیرینه ای به قدمت عمر بشر دارد و از ارکان کوچک و بزرگی تشکیل یافته که هر کدام در شکل گیری این حکومت سهیم اند.

این مملکت از دو جناح گسترده و بزرگ **فعلیه واسمیه** تشکیل یافته است. گردانندگان **جمله فعلیه**، **فعل** و **فاعل** و سردمداران **جمله ی اسمیه**، **مبتدا** و **خبر** اند.

اصالت این ارکان **رفع** و عظمت آنها را در بر دارد. گاهی گروه های فشار اعمال قدرت می کنند و سبب آن **فتح** و گشایشی برای دستیابی به مقاصد خود می یابند. گاهی بر اثر کودتا یا **جرّ** و بحث های سیاسی قدرت از حاکمان سلب می شود. این **حرکت**، پویایی، آشوب و اغتشاش همیشگی نیست بلکه گاهی اوقات **سکون** و آرامش نیز بر فضای جامعه حکمفرما می شود و اهالی کلام در این جو آرام با آسودگی خاطر به انجام کارهای روزمره ی خود می پردازند. در این جامعه تمام اعضا وظیفه ی مشخصی دارند که در **اسالیب کلام** تعریف می شود.

برای اداره ی چنین اجتماعی **قوانین** و **ضوابطی** تصویب شده و به مجریان قانون این اختیار را می دهد که حتی اگر لازم باشد با حفظ **جایگاه**، **رفعت** و عظمت سردمداران را سلب کنند و حتی گاهی به ظاهر مقام آنها را تنزل بخشند.

این جامعه ی پویا نیازمند افرادی است که همیشه در صحنه حاضر باشند و **نقش بارزی** در پیشبرد اهداف آن داشته باشند اما گاهی افرادی که بود و نبودشان یکسان است و یا حتی به اجبار از جامعه و انظار عمومی دور نگه داشته شده اند نیز به خوبی ایفای نقش می کنند.

آنهایی که دچار **علت** و بیماری شده اند به دست توانمند بهیاران سپرده می شوند تا در جهت بهبودشان بکوشند و اگر جز **حذف** موضع بیماری چاره ای نبود به این کار مبادرت ورزند تا مبادا در حرکت روان و رو به جلوی حکومت خللی ایجاد شود.

این مملکت، اقدامات و اختیاراتش، در اذهان تک تک افراد بشر به صورت بالقوّه وجود دارد وکسی می تواند از توانمندی های آن سود برد که این نیرو را بالفعل کند. آنگاه می تواند بسان حاکمی مطلق به کارهای آنها اشراف داشته باشد. پس از آن می تواند با تمام قوا در مقابل دیگران قرار گیرد و به ابراز عقاید، تفکرات و احساسات خود بپردازد و در قالب این ارتباط توانمندی های خود را به دیگران عرضه نماید و همچنین از تجربیات و استعدادهای دیگران سود برد.

تنها راه بالفعل کردن این توانمندی ها کسب مهارت در شیوه ی کاربرد آنهاست. در این راستا کتابهای زیادی نگاشته شده که به تدوین قواعد و قوانین و شرح و توضیح آنها پرداخته اند. اما متأسفانه به جنبه ی کاربردی قواعد و قوانین آن طور که باید و شاید توجه نشده است و همچنین بحث قواعد، در کتب اصلی صرف و نحو مانند شرح ابن عقیل و مغنی اللبیب و ... به صورت گسترده و با ذکر استثنائات فراوان مورد بررسی قرار گرفته است به همین دلیل همیشه خلأ کتاب هایی که به حل تمرین های تطبیقی و کاربردی بپردازند و به نکات اصلی قواعد به صورت متمرکز و بدور از ذکر استثنائات فراوان توجه کنند، احساس می شد. چون خود در وادی ادبیات عربی سیر می کنیم و این نیاز را به وضوح مشاهده و لمس کرده ایم بر آن شدیم این کتاب را که نام اصلی اش معجم الإعراب فی النحو العربی نوشته ی آنطوان دحداح است، ترجمه نمائیم تا به نحوی فواید آن را از دانشجویان رشته های ادبیات عربی، ادبیات فارسی، فلسفه، حقوق، الهیات، تاریخ، گرایش های مختلف علوم قرآنی و طلاب حوزه های علمیه دریغ نکرده باشیم.

نهایتاً از تمامی کسانی که ما را در انجام این امر یاری کردند کمال تشکر و قدردانی را داریم به ویژه معاونت پژوهشی و اساتید محترم گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل، سرکار خانم راضیه امینی و آقای یونس بزرگ زاده.

پیشاپیش از تمامی اساتید، صاحب نظران و دوستان عزیزی که نقایص کتاب را به ما هدیه می کنند سپاس بی کران داریم.

مقدمه مؤلف

این کتاب در شرایطی غیر منتظره پا به عرصه وجود نهاد. یک روز صبح که برای انجام پاره ای از امور بانکی به یکی از بانک های شهر رفته بودم ، مدیر بانک که دوستم بود به من گفت:

- من تمام جلدهای دائرة المعارف تو را دارم واز آن در راستای آموزش قواعد به دخترم کمک می گیرم چرا که این قضیه برای شخص من مهم است. همه موضوعات بر وفق مرادند جز تمارین اعراب ... که واقعاً مشکل اند. آیا کتابی داری که به تمرین های کاربردی بپردازد.

- نه ، این جور کتابی ندارم !

- امیدوارم یک کتاب در این زمینه به من معرفی کنی، منظورم تمرینهای دقیقی است که به من اجازه پیگیری آموزش دخترم را بدهد.

- توصیه می کنم از کتاب فلانی و فلانی استفاده کنی .

هنوز از بانک خارج نشده بودم که کلام این پدر دلسوز به قوه ی تخیل من نفوذ کرد گویی جرقه ی آتشی بود که به باروت نزدیک می شد ... ما در آستانه ی قرن بیست و یکم قرار داریم، آیا اعراب سزاوار چرخشی جسورانه از سمت ناظران آموزش زبان نیست؟

پیش از این تاریخ مطمئن نبودم که تمرینهای کاربردی اعراب جایگاهی در میدان تیراندازی دحداح داشته باشد، چرا که من پس از تألیف بخشهای زیادی از دایرة المعارف همیشه به این نکته پایبند بودم که به رقابت با مسئولین آموزشی نپردازم. همیشه معتقد بودم و هستم که بحث قواعد عربی گنجایش نامحدودی برای پذیرش نویسندگان مختلف دارد بدون اینکه هیچ یک از آنها به سرزمین دیگری وارد شود... مگر اینکه زمینی بایر و ویران باشد و کسی به آن توجه نکرده باشد. به این دلایل و همچنین اشتیاق مسئولین دفتر ناشران لبنان ، به نگارش اولین کتاب آموزشی پرداختم که بیرق دایرة المعارف را حمل می کرد و آن، فرهنگ تصریف افعال بود.

اما این بار و پس از اینکه مدیر بانک را به فلان و فلان کتاب راهنمایی کردم و با چالشی جدید در میدان قواعد مواجه شدم که پیش از آن به ذهنم خطور نکرده بود، با رفیق راه، کامپیوتر نشستی مفصل داشتم. لازم است در اینجا از این دوست امین یادی بکنم چرا که تمام محصولات و مباحث دحداحی در علم عربی را در خود گنجانده؛ او گنجینه ای از اطلاعات نحوی و صرفی را در خود جای داده است، گنجینه ای که در لبنان و جهان عرب بی مانند است، به او گفتم:

- تمام عناصر مورد نیاز در اختیار ماست، ظاهراً این کار هم مهم و ضروریست.

- یک کار باقی می ماند وآن اینکه به ایجاد انسجام میان مطالب به منظور تلفیق نظریات در تمرینات عملی دست بزنیم تا نهایتاً کتاب مفیدی برای دانشجویان بوجود آوریم.

- این را فراموش نکن که دانشجویان از کتابهای اعراب به ستوه آمده اند چرا که این ماده ی درسی بر روی نیمکت های مدارس به گونه ای دشوار، خشک، ملال آور، خسته کننده و طاقت فرسا رخ می نماید. بعد از این دیگر چه می ماند؟ ما می خواهیم آنها در حالی که به صورت کاربردی به تمرین قواعد می پردازند با تیله بازی کنند پس از تو می خواهم که شش تیله ی رنگی را فراهم کنی تا هر یک از آنها به حالتی از حالات نحوی اشاره داشته باشد... و همچنین از تو می خواهم که بدون اتلاف وقت شروع به کار کنی.

این گفتگو تا صبح ادامه داشت و صبح ها و روزهای دیگر نیز به طول انجامید.

سعی کردیم در این کتاب به تعدادی از سؤالات که به طور مستمر از طرف دانشجویان در حین بررسی صرف و نحو و کسانی که به آموزش فرزندانشان می پردازند و همچنین اساتیدی که سعی دارند این واحد درسی دشوار را به دانش آموزان خود بیاموزند مطرح می شوند پاسخ دهیم.

*چه زمانی اسم مرفوع، منصوب ، مجرور یا مبنی است؟

*چه زمانی فعل مرفوع، منصوب ، مجزوم یا مبنی است؟

*چه زمانی حرف عامل یا غیر عامل است؟

*در چه صورتی علامتهای اعراب تقدیری اند؟

*آیا اسلوبی برای مشخص کردن کلمه تقدیری ، مضمر یا محذوف وجود دارد؟

*فرق بین مفعول به، مفعول مطلق، مفعول لأجله، مفعول فیه و مفعول معه چیست؟

*و سؤالهای متنوع و مختلف دیگر...

پیش از پاسخگویی به این قبیل سؤالات و قبل از آغاز آموزش باید دانشجو متقاعد شود که اعراب او را در فهم الفاظ و معانی به گونه ی شایسته و به دور از خطا و اشتباه یاری می کند چرا که شناخت صحیح قوانین موجود در الفاظ و جملات به او در فهم دقیق و فراگیری صحیح کمک می کند.

اعراب و بناء شالوده ی زبان عربی می باشند و لازم است که دانشجو به آن ها مانند دو هم پیمان نیرومند بنگرد که برای قراردادن کلمه در جایگاه نحوی، از آنها استمداد می جوید. و همچنین در راه استفاده بهینه از زبان مادری نیز از این دو یاری می گیرد. حال فرقی نمی کند در عرصه کتابت باشد که به مباحث معینی می پردازد یا در عرصه شفاهی باشد که دیگران را مورد خطاب قرار می دهد. قواعد عربی علمی صحیح و آشکار است، اعراب تکنیکی است دقیق که در آن انحرافی وجود ندارد و به تحلیل کلام می پردازد و بر حالتهای دقیق و شناخته شده تکیه دارد:

۱- رفع لقب طبقه ی حاکم در کلام است و متشکل است از: مبتدا و خبر، فاعل، مضارع اصیل و عاری از عوامل. این مناصب نحوی حاکم در محله ی ارکان اصلی جمله زندگی می کنند و تحت تأثیر عوامل معنوی مانند ابتدائیت، تجرّد، فاعلیت، نسخ و تبعیت در را بر روی دیگران می بندند. مرفوعات علامت رفع را با عزت و افتخار در انتهای خود حمل می کنند و هیچ گونه پیوند خویشاوندی را جز با عوامل رفع در نواسخ مانند اسم کان، خبر إنّ و توابع مرفوعات نمی پذیرد.

۲- نصب تریبونی است که بر روی توضیح و شرح و تفسیر گشوده شده است. مناصب مسئول در زمینه توضیحات اضافی و اطلاعات تکمیلی مانند: مفاعیل، منصوبات و توابع او را به حرکت به سمت مضارع منصوب وا می دارند. اسمهای منصوب در محله ی زواید و فضله ی جمله می زیند و هر کلمه ای را که متأثر از عوامل مفعولی، مصدری، حالیه، نسخ و تبعیت است را با آغوشی باز می پذیرند. منصوبات علامت نصب را با عزم و ثبات در انتهای خود حمل می کنند و بر کلام مفید به منظور فتح و استیلاء بر جهل و واپسگرایی وارد می شوند.

۳- جرّ ضد رفع است بنابراین به وسیله ی مجرور ساختن اسم به توضیح و زیباسازی کلام می پردازد. جرّ دارای قدرتی استثنائی است که کلمه و جمله و حتی مصدر مؤول را نیز در بر

می گیرد و هیچ یک از عوامل اعراب یارای رویارویی با آن را ندارند. حرف جر از مجرور کردن مبتدا و مفعول به و محلاً مرفوع و منصوب قرار دادن آنها باکی ندارد و عقب نشینی نمی کند. همه این ها به منظور افاده ی معنای مورد نظر کلام است. اسم مجرور نیز در محله ی فضله ی جمله زندگی می کند و از حروف جرّ، اضافه و تبعیت تأثیر می پذیرد. مجرورات علامت جر را با اراده و جدیت در انتهای خود حمل می کنند. این علامت دارای یک ویژگی جهانی است چرا که کسره حرکتی است که در تمامی زبانهای جهان فرو رفته.

۴- جزم به قطع آخر فعل مضارع تحت تأثیر عوامل نحوی مانند : شرط، جواب، امر، نهی و استفهام حکم می کند. جزم در محله ی ارکان اصلی جمله به سبک و سیاق رفع رشد می کند اما لقب طبقه ی حاکم را یدک نمی کشد زیرا سکون که علامت جزم است ضد حرکت می باشد و فقط حذف جایگزین آن می شود ، مانند: حذف نون، حذف حرف علە و...

۵- اما بناء از عوامل لفظی و مناصب آنها تأثیر نمی پذیرد. مبنیات متشکل از اسم و فعل و حرفند لذا در جای جای کلام مفید واقع می شوند. اصل در اسمها اعراب است و آن دسته از اسمها که مبنی اند بر خلاف اصل می باشند و اصل در افعال بناء است و آن دسته از افعال که معربند بر خلاف اصل می باشند. اما تمامی حروف مبنی اند. اهمیت بناء برای نسلهای آینده و با تحولات زبان عربی آشکار خواهد شد. چرا که بناء اجازه ی توقیف اعراب از کلماتی که بررسی آنها دشوار است را می دهد. بناء مقدمه ی آنالیز آینده است زیرا او وسیله ای فنی و عملی برای متداول شدن زبان است.

این کتاب به دو بخش اصلی تقسیم می شود : تمرینهای کاربردی و فهرست های متفاوت.

تمرینهای کاربردی :

*ترتیب مطالب به روش هجایی یا الفبایی می باشد که با همزه آغاز و به یاء ختم می شود. الف ساکن نیز پس از واو و قبل از یاء واقع می شود. طبق این روال کلمه : فَعَلَ قبل از کلمه : فاعل می آید. فهرست مطالب با استثناء، اسم استفهام، اسم اشاره و ... آغاز می شود به کلمات : نائب فاعل، همزه إنّ چه زمانی مفتوح می شود؟ همزه إنّ چه زمان مکسور می شود؟ پایان می پذیرد. در تنظیم مطالب به برنامه وزارت علوم لبنان و برخی دیگر از کشورهای عربی استناد کردیم . و می توانیم بگوئیم هیچ اختلافی در موضوعات وجود ندارد بلکه سراسر هماهنگی و اتفاق است.

*هر صفحه از این مجموعه یک واحد آموزشی مستقل را در بر می گیرد. چنانچه مطلب خاصی نیازمند توضیحات بیشتر بود تعداد صفحات لازم را به آن اختصاص دادیم. مثلاً برای اسم شرط دو صفحه و برای مبتدا و خبر هفت صفحه در نظر گرفته شده است. اما جمله ی ابتدائی نیم صفحه نیاز داشت لذا نیمه ی دوم صفحه را به جمله ی اسمیه اختصاص دادیم.

*شیوه های ارائه واحدهای آموزشی از ابتدا تا انتهای کتاب به یک صورت است و از طرح ذیل پیروی می کند.

۱- جمله اصلی بالای صفحه کیفیت کاربرد ترکیب، طبق نکات اساسی که مورد بررسی قرار گرفته اند را بیان می کند. زیر این جمله دایره هایی رنگی وجود دارد که به حالتهای نحوی مختص به هر کلمه اشاره می کند و این امکان را به خواننده می دهد تا با ما در تیله بازی شریک شود.

۲- متن کوتاه قواعد مرتبط با مطلب مذکور. مثالها را در کنار قواعد به کار نبردیم زیرا هدف این کتاب منحصر در تمارین کاربردی است نه شرح نظریات.

۳- آوردن برخی مثالهای دیگر که به بیان کیفیت کاربرد ترکیب، طبق نکات مورد بحث در قواعد می پردازد.

*ترکیبها به صورت مختصر می باشند و به منظور استفاده بهینه از زمان و مکان از آوردن تعابیری که غیر ضروری بودند چشم پوشی شده است. و از خواننده دعوت می کنیم تا با ما در کامل گرداندن شرح مشارکت داشته باشد به عنوان مثال :

- فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو. ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: فعل ماضی تام معلوم، مبنی بر فتحه ی ظاهری در آخرش، فاعل آن ضمیر مستتر به تقدیر هو.

- فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء : فاعل و محلاً مرفوع .

ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: به سبب وصل شدن به ضمیر رفع متحرک، تاء: ضمیر متصل، فاعل و محلاً مرفوع.

- فاعل مرفوع به ضمه. ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: به ضمه ی ظاهری در آخر آن.

- حال منصوب به فتحه. ادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: به فتحه ی ظاهری در آخرش و فتحه دوم برای تنوین می باشد.

- فی حرف جرّ متعلق به...، اسم مجرور به کسره ، کاف: ضمیر، مضاف الیه. وادامه مطلب را به خواننده واگذار می کنیم: فی حرف جرّ، اسم مجرور به کسره ظاهری در آخرش، مضاف، کاف: ضمیر متصل، مبنی بر فتحه، مضاف الیه و محلاً مجرور. جار و مجرور متعلق به ... .

فهرست ها :

به چهار قسمت تقسیم می شود:

*فهرست کلماتی که به عنوان نمونه ترکیب شده اند: شامل فهرست تمام کلماتی است که امکان دارد دانشجو در حین ترکیب با آنها مواجه شود. فرد را در شناخت کیفیت بررسی کلمه ی مشخص و حرف آخر آن یاری می کند آن هم با نادیده گرفتن جایگاه دیگر کلمات در جمله. و شامل این عناوین می شود: فعل ماضی، فعل مضارع مرفوع، فعل مضارع مبنی و مؤکد، فعل مضارع منصوب یا محلاً منصوب، فعل مضارع مجزوم یا محلاً مجزوم، فعل امر مبنی و مؤکد، مرفوعات معرب، مبنیات محلاً مرفوع، منصوبات معرب، مبنیات محلاً منصوب، مجرورات معرب، مبنیات محلاً مجرور، مبنیاتی که محلی از اعراب ندارند.

*فهرست هجایی مثالها: شامل لیست جملاتی است که در کتاب ترکیب شده اند.

این جملات بر اساس ترتیب هجایی حرف اول کلمه در جمله مرتب شده اند.

این فهرست با جمله: إئوِ المکانَ لیلاً و نهاراً — فعل معتل، آغاز می شود چرا که این جمله با دو همزه آغاز شده و در بحث فعل معتل گنجانده شده است و با جمله ی یا یوسفُ ساعد أخاكَ _ نداء پایان می پذیرد زیرا این جمله با یاء آغاز شده و در بحث نداء گنجانده شده است. همچنین به دانشجو این امکان داده می شود تا با کلمه ای که کاربرد ترکیبی آن مد نظر است آشنا شود زیرا با خطی تیره مشخص شده است.

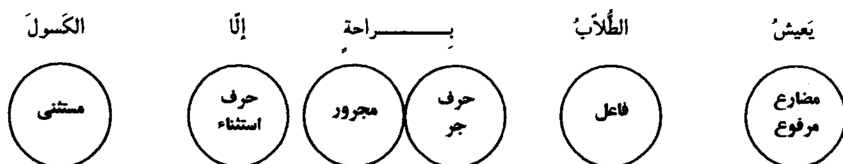
فهرست موضوعات: شامل مطالب بر اساس ترتیب ابواب اصلی و طبق ورود آن در برنامه های اصلی می باشد: حرف، اسم منصرف، اسم غیر منصرف، احوال اسم، انواع فعل، جمله فعلیه، جمله اسمیه، احوال جمله، نواسخ، منصوبات، مجرورات و توابع. در ضمن در هر باب مطالب کتاب طبق ترتیب هجایی مرتب شده اند.

*فهرست هجایی مطالب: شامل مطالب کتاب است و شماره صفحه در آن رعایت شده است که خود دو فایده را در بردارد و آن اینکه ترتیب هجایی هماهنگ با ترتیب شماره صفحه می باشد. این فهرست، فهرستی تقلیدی است که به دانشجو کمک می کند تا موضوعی را که علاقه مند است تنها به بررسی آن بپردازد، به راحتی پیدا کند.

استادمان در مدرسه زمانی که در استعمال حرف جرّ اشتباه می کردیم به ما می گفت: « حرف جرّ را فراموش نکنید زیرا کوه تُربل (کوهی است در شمال لبنان) را به زیر می کشد »

از دانشجویانی که این مطالب را می خوانند می خواهم تا خود را درگیر مسائل حاشیه ای نکنند بلکه تمام توان خود را در راه رسیدن به هدف که همان کسب معرفت است متمرکز نمایند.

آنطوان دحداح



يَعيشُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الطُّلّابُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بِراحةٍ: باء حرف جر، متعلّق به يَعيشُ، راحةٍ: اسم، مجرور به کسره.

إلّا: حرف استثناء.

الكَسولَ: مستثنی منصوب به فتحه.

قواعد

* ادوات استثناء عبارتند از: (۱)- حروف: إلّا، أوْ، بَيْدَ، حَتَّی، حاشا، خَلا و عَدا (۲)- اسمهای: سِوی، غَيْر و لاسيَّما (۳) و دوفعل: لا يَكونُ و لَيْسَ
* مستثنی درجمله ی مثبت و همچنین در جمله ی منفی آنگاه که مستثنی منقطع باشد، یعنی مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد نصبش واجب است.
* هرگاه مستثنی در جمله منفی، متصل باشد یعنی از جنس مستثنی منه باشد نصبش جایز است.
* بر دو اسم «غَيْر و سِوی» اعراب اسمی که پس از إلّا واقع می شود اعمال می گردد. لاسيَّما تشکیل یافته است از لا: نفی جنس، سيَّ: اسم آن و ما: اسم موصول، چنانچه مستثنی مرفوع باشد مضاف الیه و چنانچه منصوب یا مجرور باشد حرف زاید است و خبر لا محذوف می باشد.

ما جاءَ القَوْمُ غَيْرَ (غَيْرُ) زَيْدٍ

ما: حرف نفی.

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

القومُ: فاعل مرفوع به ضمه.

غَيْرَ: مستثنی منصوب به فتحه، مضاف.

(غَيْرُ): بدل از القومُ مرفوع به تبعیت، مضاف.

زَيْدٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

عادَ الوَفْدُ سِوَی واحِدٍ

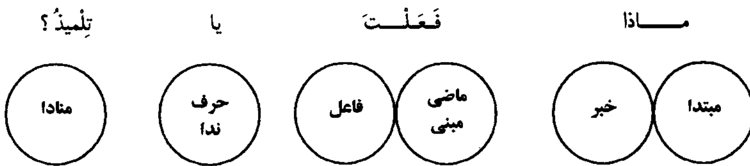
عادَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الوَفْدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

سِوَی: مستثنی منصوب به فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذّر، مضاف.

واحِدٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

مـــــاذا فَـعَـلْــتَ يا تِلْميذُ ؟



ما: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

ذا: اسم موصول، مبنی بر سکون، خبر محلاً مرفوع.

فَعَلْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

یا: حرف ندا.

تِلْميذُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

قواعد

* اسمهای استفهام عبارتند از: أنّی، أیْنَ، أیّانَ، أیّ، کَمْ، کَیْفَ، مَتی، مَنْ و مَنْ ذا، ما و ماذا.
* تمامی این اسمها مبنی بر حرکت آخر خود هستند جز «أیُّ» که معرب است و برحسب موقعیت خود در جمله حالت های اعرابی مختلف را می پذیرد.
* همه اسمهای استفهام در جمله صدارت طلبند.

أیُّ النّاسِ أحَبُّ إلَیْکَ ؟

أیُّ: اسم استفهام، مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

النّاسِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أحَبُّ: خبر برای مبتدا مرفوع به ضمه.

إلَیکَ: إلی حرف جر متعلّق به أحَبُّ، کاف: ضمیر، محلاً مجرور.

کَمْ کِتاباً اِشْتَرَیْتَ ؟

کَم: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مفعول به مقدم محلاً منصوب.

کِتاباً: تمییز منصوب به فتحه.

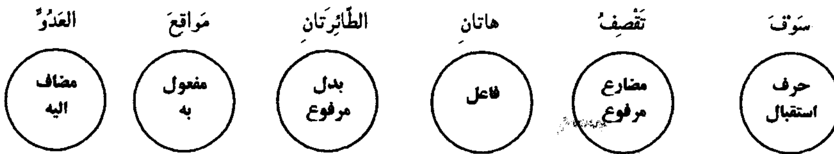
اِشْتَرَیْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

کَیْفَ حالُکَ الیَوْمَ ؟

کَیفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، خبر مقدم محلاً مرفوع.

حالُکَ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

الیَومَ: ظرف زمان مفعول فیه منصوب به فتحه، متعلّق به کَیفَ.



سَوفَ: حرف استقبال.

تَقصِفُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

هاتانِ: اسم اشاره، مبنی بر الف، فاعل محلاً مرفوع.

الطّائِرَتانِ: بدل از هاتانِ، مرفوع به الف چون مثنی می باشد.

مَواقِعَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

العَدُوِّ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* اسمهای اشاره برای نزدیک عبارتند از: هذا، هذانِ و...، اشاره به متوسط: ذاک، ذانک و...، اشاره به دور: ذلِکَ و ذانِّک و... . اسم اشاره مثنی در حالت رفع مبنی بر الف و محلاً مرفوع می باشند و در دو حالت نصب و جر محلاً منصوب و مجرور می باشند.
* تمام اسمهای اشاره مفرد و جمع مبنی بر حرکت و اسم اشاره مثنی مبنی بر حرف می باشد.
* اگر اسم اشاره پیش از اسم مقرون به «أل» قرار گیرد این اسم بدل از اسم اشاره می باشد و چنانچه اسم اشاره بعد از مشارالیه واقع شود ، اسم اشاره صفت آن است.
* اسم های اشاره ی مکان عبارتند از: هُنا، هُناکَ و.. . که یا ظرف و یا مجرور به حرف جر می باشند.

ذَهَبْنا مِنْ هُنا. . .

ذَهَبنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل محلاً مرفوع..

مِن: حرف جر متعلّق به ذَهَبنا.

هُنا: اسم اشاره، مبنی بر سکون محلاً مجرور.

رَأَیْتُ هذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ

رَأیتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

هذَین: اسم اشاره، مبنی بر حرف یاء، مفعول به محلاً منصوب.

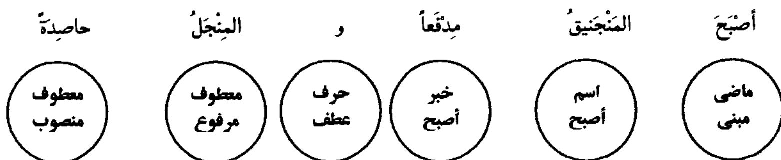
الرَّجُلَین: بدل از هذَینِ، منصوب به یاء چون مثنی می باشد.

هذِهِ فَتاةٌ جَمیلَةٌ (الفَتاةُ هذِهِ جَمیلَةٌ)

هذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، مبتدا محلاً مرفوع. (الفتاةُ: مبتدا)

فَتاةٌ: خبر مرفوع به ضمه. (هذِهِ: صفت)

جمیلةٌ: صفت فَتاةٌ، مرفوع به تبعیت (جمیلة: خبر)



أصبَحَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

المَنجَنیقُ: اسم أصبَحَ مرفوع به ضمه.

مِدفَعاً: خبر أصبَحَ منصوب به فتحه.

والمِنجَلُ: واو حرف عطف، والمِنجَلُ: معطوف به المَنجَنیقُ مرفوع به تبعیت.

حاصِدَةً: معطوف به مِدفَعاً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* وزنهای اسم آلت مشتق، قیاسی هستند و از مصدر هر بابی که باشد بروزنهای: مِفْعَلٌ، مِفْعَلَةٌ و مِفْعالٌ ساخته می شوند، البته بعضی الفاظ وجود دارند که بر خلاف قاعده و قانون ساخته می شوند.
* وزنهای اسم آلت جامد بسیارند که هیچ قانونی برای آنها وجود ندارد.
* اسم آلت مانند فعلش عمل نمیکند، لذا فاعل یا نائب فاعل را مرفوع نمی کند و مفعول به را منصوب نمی گرداند.

المِنْشارُ تُحَرِّكُهُ طاقَةُ الكَهْرَباءِ

المِنشارُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

تُحَرِّكُهُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، جمله فعلیه خبر برای مبتدا محلاً مرفوع.

طاقَةُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الكَهرَباءِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

تَرْتَسِمُ الحُروفُ فی المِطْبَعَةِ بِلَمْسَةٍ دَقیقَةٍ

تَرتَسِمُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الحُروفُ: فاعل مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به تَرتَسِمُ.

المِطبَعَةِ: مجرور به کسره.

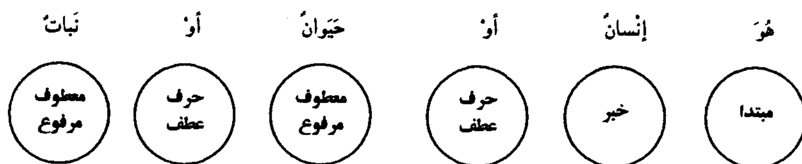
بِلَمسَةٍ: باء حرف جر متعلّق به تَرتَسِمُ، لَمسَةٍ: مجرور به کسره.

دَقیقَةٍ: صفت لَمسَةٍ، مجرور به تبعیت.

النّاعورَةُ دولابٌ...

النّاعورة: اسم آلت، مبتدا مرفوع به ضمه.

دولابٌ: خبر مرفوع به ضمه.



هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا محلاً مرفوع.

إنسانٌ: خبر مرفوع به ضمه.

أو: حرف عطف.

حَیوانٌ: معطوف بر إنسانٌ، مرفوع به تبعیت.

أو: حرف عطف.

نَباتٌ: معطوف بر إنسانٌ، مرفوع به تبعیت.

قواعد

* نکره شبیه اسم جنس است و گروه زیادی از علمای نحو تفاوتی بین این دو قائل نیستند. چنانچه نکره بر چیز معینی دلالت داشته باشد، نکره ی مقصوده و اگر بر شخص یا چیز معینی دلالت نداشته باشد، نکره ی غیر مقصوده است.
* هرگاه بخواهیم اسم جنس را معرفه کنیم، باید یک اضافه ی لفظی یا معنوی به آن بیافزاییم تا به این بوسیله مدلول اسم جنس تنها در خود اسم جنس متمرکز شود نه در چیزهای دیگر.
* اینجاست که تفاوت میان اسم جنس که نکره است و اسم علم که معرفه است آشکار می شود.

رَأَیْتُ رَجُلاً فی النّادی فَصافَحْتُ الرَّجُلَ

رَأیتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون، به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

رَجُلاً: مفعول به منصوب به فتحه.

فی: حرف جر متعلّق به رَأیتُ.

النّادی: مجرور به کسره تقدیری بر یاء به سبب ثقل.

فَصافَحتُ: فاء حرف عطف، صافَحتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

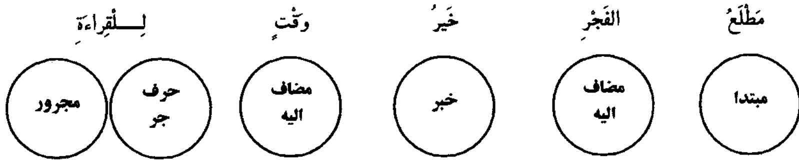
الرَّجُلَ: مفعول به منصوب به فتحه.

أعْجَبَنی هذا الرَّأی

أعجَبَنی: أعجَبَ فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به محلاً منصوب.

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّأی: بدل از هذا، مرفوع به تبعیت.



مَطْلَعُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

الفَجْرِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

خَيرُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

وقْتٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

لِلْقِراءَةِ: لام حرف جر متعلّق به خَيرُ، الْقِراءَةِ: مجرور به كسره.

قواعد

* اسم زمان از فعل ثلاثی این چنین ساخته می شود:(۱)- اگر مضارع آن مضموم ویا مفتوح العین یا معتل الآخر باشد بر وزن **مَفْعَل** (۲)- چنانچه عین الفعل مضارعش مكسور یا معتل الفاء باشد بر وزن **مَفْعِل**(۳)- و اگر عین الفعل آن الف باشد بر دو وزن **مَقال ومفيل**.
* اسم زمان در غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول آن ساخته می شود.
* اسم زمان عمل فعلش را انجام نمی دهد لذا فاعل یا نائب فاعلی را مرفوع و مفعول به را منصوب نمی كند.

كانَ إنْشادُ الشِّعْرِ مَوْعِداً لِلنّاسِ

كانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

إنشادُ: اسم كانَ مرفوع به ضمه، مضاف.

الشِّعرِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

مَوعِداً: خبر كانَ منصوب به فتحه.

لِلنّاسِ: لام حرف جر متعلّق به مَوعِداً، النّاسِ مجرور به كسره.

وقَعَ الحادِثُ عِنْدَ المَغيبِ

وقَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الحادِثُ: فاعل مرفوع به ضمه.

عِندَ: ظرف زمان مفعول فيه منصوب به فتحه، متعلّق به، مضاف.

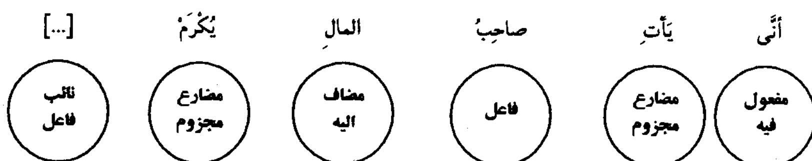
المَغيبِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

المَشْرَقَةُ بزوغُ الشَّمْسِ

المَشرَقَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

بزوغُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الشَّمسِ: مضاف اليه مجرور به كسره.



أنَّى: اسم شرط ظرفی جازم، مبنی بر سکون، مفعول فیه محلاً منصوب، متعلّق به جواب شرط يُكْرَمْ.

يَأتِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أنَّى چون فعل شرط است و علامت جزم آن حذف حرف عله.

صاحِبُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

المالِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

يُكْرَمْ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به أنَّى چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قواعد

* اسم های شرط، از ظرف و غیر ظرف تشکیل یافته اند، بعضی جازم و برخی دیگر غیر جازم اند.
* ظروف جازم عبارتند از: أنّى، ايْنَ، أيْنَما، أيّانَ، حَيْثُما، مَتَى؛ و غیر جازم: إذا، كلَّما، لمّا
* اسم بعد از إذا به عنوان فاعل یا نائب فاعل برای فعل محذوف می باشد.
* تمامی ظروف، مبنی بر حرکت آخر خود بوده و بنا بر ظرفیت مفعول فیه و محلاً منصوب می باشند.

مَتَى تَمُتْ تُعْرَفْ

مَتَى: اسم شرط ظرفی جازم، مبنی بر سکون، مفعول فیه محلاً منصوب، متعلّق به جواب شرط تُعْرَفْ.

تَمُتْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به مَتَى چون فعل شرط است و علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

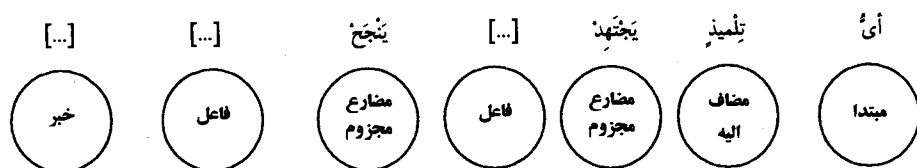
تُعْرَفْ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به مَتَى چون جواب شرط است، علامت جزم آن سکون و نائب فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

وَ إذا الشَّيْخُ قالَ...

وَ إذا: واو نوع اعرابش با توجه به ما قبل مشخص می شود. إذا: اسم شرط ظرفی غیر جازم، مبنی بر سکون، مفعول فیه محلاً منصوب، متعلّق به جواب شرط.

الشَّيْخُ: فاعل مرفوع به ضمه برای فعل محذوفی که فعل قالَ آن را تفسیر می کند.

قالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله مضاف اليه و محلاً مجرور.



أيُّ: اسم شرط جازم، مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

تِلميذٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

يَجتَهِدْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أيُّ چون فعل شرط، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر هو.

يَنجَحْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أيُّ چون جواب شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مسترهو، دو جمله ی شرط و جواب شرط خبر براى مبتدا و محلاً مرفوع.

قواعد

* اسمهای شرط غير ظرف، دو فعل را مجزوم می كنند و عبارتند از: أی، كَيْفَما، مَنْ، مَهْما، ما.
* (اسم شرط غير ظرف) (۱)- اگر بعد از فعل لازم واقع شود: مبتدا می باشد و جمله ی فعل شرط خبر آن است. (۲)- اگر بعد از آن فعل متعدی كه مفعول گرفته است واقع شود مبتدا بوده و فعل شرط خبرش است (۳)- اگر بعد از آن فعل متعدی كه مفعول نگرفته است واقع شود، (اسم شرط غير ظرف) مفعول به است (۴)- اگر بعد از آن مصدری بيايد مفعول مطلق است (۵)- چنانچه بعد از حرف جر يا مضاف اليه قرار گيرد محلاً مجرور است.
* أیّ: معرب و مضاف است و می تواند به عنوان مبتدا، مفعول به، مفعول فيه و يا مجرور به حرف جر قرار گيرد.
* كيفما: دائماً حال و محلاً منصوب می باشد.

ما تَقْرَأْ أقْرَأْ

ما: اسم شرط جازم، مبنی بر سكون، مفعول به محلاً منصوب.

تَقرَأْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به ما چون فعل شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر أنْتَ.

أقرَأْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به ما چون جواب شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر أنْتَ.

أیَّ سُلوكٍ تَسْلُكْ أسْلُكْ

أیَّ: اسم شرط جازم، مفعول مطلق منصوب به فتحه، مضاف.

سُلوكٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

تَسلُكْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أیَّ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر أنْتَ.

أسلُكْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به أیَّ چون جواب شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر أنا.

لُصوصٍ	سَبْعَةَ	اليَوْمَ	الشُّرْطَةِ	رِجالُ	اِعْتَقَلَ
مضاف اليه	مفعول به	مفعول فيه	مضاف اليه	فاعل	ماضی مبنی

اعتَقَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

رِجالُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الشُّرطَةِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

اليَومَ: ظرف زمان مفعول فيه منصوب به فتحه، متعلّق به اِعتَقَلَ.

سَبعَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

لُصوصٍ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قواعد

* عدد مفرد را اعداد ۱ تا ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ تشکیل می دهند
* یک و دو بعد از معدود واقع می شوند و نقش صفت برای معدود را دارند.
* در اعداد ۳ تا ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ اگر عدد قبل از معدود واقع شود با توجه به موقعیت خود در جمله اعراب می پذیرد.
* معدود این اعداد جمع و مجرور به اضافه می باشد.
* با آمدن أل فقط بر سر عدد یا معدود، عدد مفرد معرفه می گردد.

فی جَیبی خَمسُ لیراتٍ

فی: حرف جر، متعلّق به خبر مقدم محذوف.

جَیبی: مجرور به کسره، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

خَمسُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، مضاف.

لیراتٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

هُنالِکَ مَدرَسَتانِ اثنَتانِ

هُنالِکَ: اسم اشاره مکان، مبنی برفتحه، خبر مقدم محلاً مرفوع.

مَدرَسَتانِ: مبتدا مؤخر مرفوع به الف چون مثنی است.

اثنَتانِ: صفت مَدرَسَتانِ، مرفوع به الف چون ملحق به مثنی است.

قَرَأتُ العَشَرَةَ کُتُبٍ

قَرَأتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

العَشَرَةَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

کُتُبٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

نائباً	ثَلاثَةَعَشَرَ	المَجْلِسِ	إلى	حَضَرَ	قَدْ
تمییز	فاعل	مجرور	حرف جر	ماضی مبنی	حرف تحقیق

قَد: حرف تحقیق.

حَضَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

إلی: حرف جر متعلّق به حَضَرَ.

المَجلِسِ: مجرور به کسره.

ثَلاثَةَعَشَرَ: اسم عدد، مبنی بر فتحه، فاعل و محلاً مرفوع.

نائباً: تمییز منصوب به فتحه.

قواعد

* اسم عدد: (۱)- مرکب از ۱۱تا ۱۹ است و هر دو جزئش مبنی بر فتحه می باشند. به استثنای عدد ۱۲ که جزء اولش اعراب تثنیه را می پذیرد و جزء دوم آن مبنی است. (۲)- عقود از ۲۰، ۳۰، تا ۹۰ را شامل می شود و ملحق به جمع مذکر سالم است و مانند جمع مذکر سالم اعراب می گیرند. (۳)- معطوف از ۲۱، ۲۲ تا ۹۹ را در بر می گیرد. جزء اول همانند مفرد بر اساس موقعیتش در جمله اعراب می پذیرد و جزء دوم آن مانند عقود ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.
* معدود اعداد در سه حالت فوق الذکر به صورت مفرد بوده و دائماً تمییز و منصوب می باشد.

رَأَیْتُ اثْنَتَی عَشْرَةَ امْرَأَةً

رَأَیتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

اثْنَتَی عَشرَةَ: اسم عدد، جزء اول آن مفعول به منصوب به یاء چون ملحق به مثنی است و جزء دومش مبنی بر فتحه است.

امرأةً: تمییز منصوب به فتحه.

هُمْ خَمْسونَ طَیّاراً. . .

هُم: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

خَمسونَ: خبر مرفوع به واوچون ملحق به جمع مذکر سالم است.

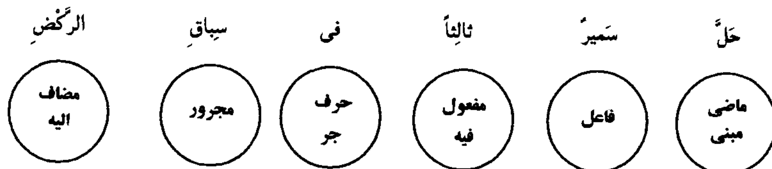
طَیّاراً: تمییز منصوب به فتحه.

... بِثَلاثَة و عِشرینَ طائِرةً

بِثَلاثَة: باء حرف جر متعلّق به خَمْسونَ، ثلاثة: مجرور به کسره.

و عِشرینَ: واو حرف عطف، عِشرینَ: معطوف به ثَلاثَة، مجرور به یاء چون ملحق به جمع مذکر سالم است.

طائِرةً: تمییز منصوب به فتحه.



حَلَّ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

سَميرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

ثالِثاً: ظرف زمان مفعول فیه منصوب به فتحه متعلّق به حَلَّ.

في: حرف جر متعلّق به حَلَّ.

سِباقِ: مجرور به کسره، مضاف.

الرَّكْضِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* اعداد ترتیبی مانند اعداد اصلی به چهار دسته تقسیم می شوند با این تفاوت که صد و هزار در زیر مجموعه ی عقود قرار می گیرند.
* اعداد دو تا ده بر وزن فاعل ساخته می شوند و علی رغم این که اعداد اصلی مصدر نیستند اما اعداد ترتیبی از آنها ساخته می شوند بنابراین گفته می شود: أوّل أُولی، واحِدٌ واحِدة، حادی حادِيةٌ.
* عدد مرکب در این نوع اعداد نیز مانند اعداد اصلی می باشد و هر دو جزء آن مبنی بر فتحه است.

هذِهِ هِيَ الصَّفْحَةُ الأُولَى

هذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، مبتدا محلاً مرفوع.

هِيَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

الصَّفْحَةُ: خبر مرفوع به ضمه.

الأُولَى: صفت الصَّفْحَةُ، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

كُتِبَتِ الرِّسالَةُ الثّالِثَةَ عَشْرَةَ

كُتِبَتِ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

الرِّسالَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

الثّالِثَةَعَشْرَةَ: اسم عدد ترتیبی مرکب، مبنی بر فتحه، صفت و محلاً مرفوع.

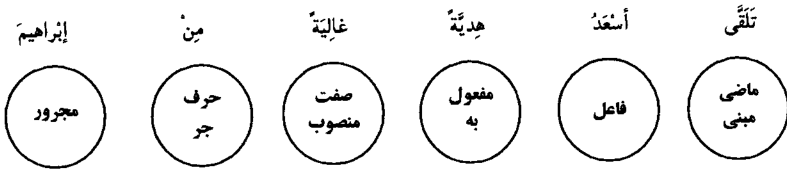
وَصَلَ المُشْتَرِكُ الخامِسُ و العِشرونَ

وَصَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المُشْتَرِكُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الخامِسُ: صفت المُشْتَرِكُ، مرفوع به تبعیت.

و العِشرونَ: واو حرف عطف، العشرون: معطوف به الخامِسُ، مرفوع به واو است چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.



تَلَقَّی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

أسعَدُ: فاعل مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نگرفته.

هِدیَّةً: مفعول به منصوب به فتحه.

غالِیَةً: صفت هِدیَّةً ، منصوب به تبعیت.

مِن: حرف جر متعلّق به تَلَقَّی.

إبراهیمَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

قواعد

* علم مفرد (۱)- مضاف قرار نمی گیرد(۲)- أل تعریف برآن داخل نمی شود (۳)- به وسیله ی نکره وصف نمی شود. (۴)- می تواند مبتدا واقع شود. (۵)- نکره بعد از آن به عنوان حال منصوب می گردد. (۶)- طبق شرایطی غیر منصرف می گردد.
* با توجه به موقعیتش در جمله حالات مختلف اعراب را می پذیرد؛ لذا می تواند مبتدا، خبر، فاعل، مفعول یا مجرور و ... باشد.

خالدٌ شجاعٌ

نالدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

بجاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

شوهِدَ سَمیرٌ حامِلاً کُتُبَهُ

وهِدَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

نمیرٌ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

امِلاً: حال منصوب به فتحه.

تُبَهُ: مفعول به برای اسم فاعل حامِلاً، منصوب به فتحه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

یَحُدُّ مِصرَ شَمالاً البَحْرُ الأبْیَضُ المُتَوسِّطُ

حُدُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

صرَ: مفعول به منصوب به فتحه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

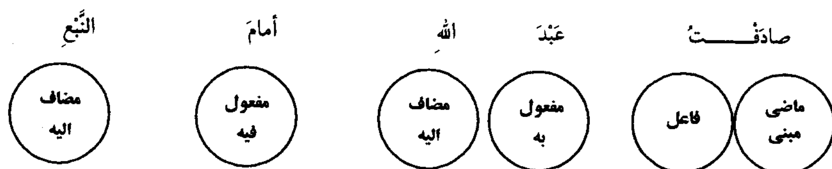
مالاً: ظرف مکان مفعول فیه منصوب به فتحه، متعلّق به یَحُدّ.

بحرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أبیَضُ: صفت البَحرُ، مرفوع به تبعیت.

مُتَوسِّطُ: صفت دوم البَحرُ، مرفوع به تبعیت.

اسم علم مفرد



صادَقَتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عَبدَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

اللهِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أمامَ: ظرف مکان مفعول فیه منصوب به فتحه متعلّق به صادَقتُ، مضاف.

النَّبعِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* اسم علم مرکب به سه دسته تقسیم می شود(۱)- مرکب اضافی(مضاف، مضاف الیه): در این نوع ترکیب جزء اول آن با توجه به موقعیتش در جمله اعراب می پذیرد و جزء دوم آن مجرور به اضافه می باشد. (۲)- مرکب مزجی: (یک کلمه است) جزء اول آن مبنی بر فتحه بوده و جزء دوم با توجه به موقعیتش در جمله اعراب می گیرد، مرکب مزجی غیر منصرف است. (۳)- مرکب اسنادی (مسند، مسند الیه): در این نوع ترکیب هر دو جزء مبنی بر حرکت آخرشان می باشند.

بَعْلَبَکُّ بَعْلُ البِقاعِ أوْ مَدینَةُ الشَّمْسِ

بَعلَبَکُّ: مبتدا مرفوع به ضمه، به سبب غیر منصرف بودن تنوین نگرفته است.

بَعلُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

البِقاعِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أو: حرف عطف.

مَدینَةُ: معطوف به بَعلُ، مرفوع به تبعیت، مضاف.

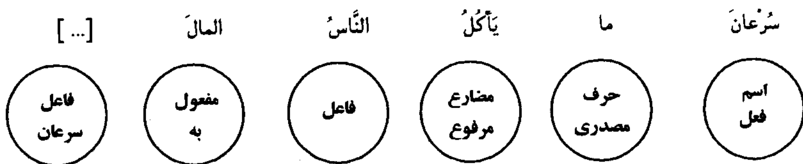
الشَّمسِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

تَشاجَرْتُ مَعَ فتحَ اللهُ

تَشاجَرتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

معَ: ظرف مکان مفعول فیه منصوب به فتحه متعلّق به تَشاجَرتُ، مضاف.

فتحَ اللهُ: مضاف الیه مجرور به کسره تقدیری، چون علم مرکب اسنادی می باشد حرکت حکایت مانع ظهور کسره شده است.



سُرعانَ: اسم فعل ماضی به معنای أسرَعَ مبنی بر فتحه.

ما: حرف مصدری.

يَأكُلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

النَّاسُ: فاعل مرفوع به ضمه.

المالَ: مفعول به منصوب به فتحه.

جمله ی يَأكُلُ . . . فاعل اسم فعل محلاً مرفوع.

قواعد

* اسم فعل در ساختارش از موارد مختلفی که متعلّق به زمان یا صیغه است ساخته می شود.
* (اسم فعل) به یکی از سه زمان ماضی، مضارع یا امر دلالت دارد.
* اسم فعل در صیغه بر سه نوع است: (۱)- به صورت قیاسی بر وزن فَعالِ. (۲)- منقول از حرف جر، حرف تنبیه، ظرف یا مصدر. (۳)- مرتجل، که اسم صوت جزئی از آن است.

هَلُمَّ أيُّها العَبْدُ

هَلُمَّ: اسم فعل امر به معنای استعِدّ، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

أيُّها: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.

العَبدُ: بدل از أيُّ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب است.

أفٍّ مِنْ مَلَلٍ أوْ كَرْبٍ

أفٍّ: اسم فعل مضارع به معنای أتضجَّرُ، مبنی بر کسره، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

مِن: حرف جر متعلّق به أفٍّ.

مَلَلٍ: مجرور به کسره.

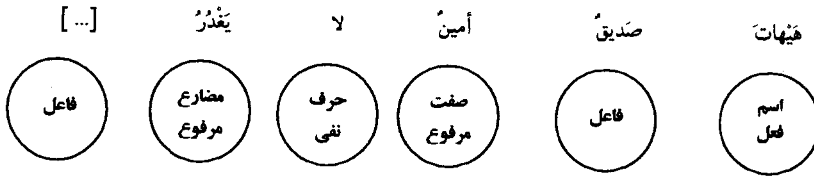
أو: حرف عطف.

كَربٍ: معطوف به مَلَلٍ، مجرور به تبعیت.

إلَيكَ عَنّي

إليكَ: اسم فعل امر به معنای إبتعِد، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

عَنّي: عَن حرف جر متعلّق به إليكَ، ياء: ضمیر، محلاً مجرور.



هَیهاتَ: اسم فعل ماضی به معنای بَعُدَ مبنی بر فتحه.

صَدیقٌ: فاعل اسم فعل مرفوع به ضمه.

أمینٌ: صفت صَدیقٌ، مرفوع به تبعیت.

لا: حرف نفی.

یَغدُرُ: فعل ماضی معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر هو.

جمله یَغدُرُ صفت صَدیقٌ محلاً مرفوع.

قواعد

* هرگاه اسم فعل (۱)- به معنای فعل لازم باشد فقط فاعل را مرفوع می کند، فاعل یا اسم ظاهر است یا ضمیر مستتر (۲)- چنانچه به معنای فعل متعدی باشد فاعل را مرفوع و مفعول به را منصوب می کند، اگر فعل به واسطه ی حرف جر متعدی شود اسم فعل نیز با همان حرف متعدی می گردد.
* جدایی بین اسم فعل و معمولش جایز نیست و معمولش بر آن مقدم نمی شود.
* اسم فعل همیشه مبنی بر حرکت و یا سکون می باشد و محلی از اعراب ندارد.

بَلْهَ الکَذِبَ و النِّفاقَ

بَلْهَ: اسم فعل امر به معنای دَعْ، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

الکَذِبَ: مفعول به برای اسم فعل، منصوب به فتحه.

و النِّفاقَ: واو حرف عطف، النِّفاق: معطوف به الکَذِبَ، منصوب به تبعیت.

صَهْ تَتَعَلَّمْ

صَه: اسم فعل امر به معنای أُسکت، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

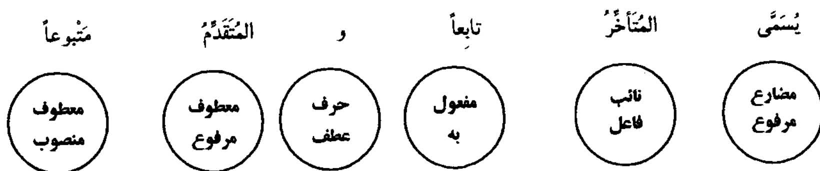
تَتَعَلَّم: فعل مضارع مجزوم چون جواب طلب است، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

قَدکَ عَمَلٌ شاقٌ

قَدکَ: اسم فعل مضارع به معنای یَکفِي، مبنی برسکون، کاف: ضمیر، مفعول به محلاً منصوب.

عَمَلٌ: فاعل اسم فعل مرفوع به ضمه.

شاقٌ: صفت عَمَلٌ، مرفوع به تبعیت.



يُسَمَّى: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

المُتَأَخِّرُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

تابِعاً: مفعول به منصوب به فتحه.

و المُتَقَدِّمُ: واو حرف عطف، المُتَقَدِّمُ : معطوف به متأخر، مرفوع به تبعیت.

مَتبوعاً: معطوف به تابِعاً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* اسم فاعل از فعل ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر وزن فاعل ساخته می شود.
* (اسم فاعل) در غیر ثلاثی مجرد بر وزن مضارع معلوم با تبدیل نمودن حرف مضارع به میم مضموم و مکسور ساختن ما قبل آخر آن ساخته می شود. مانند: يُكْرِمُ – مُكْرِمٌ.
* دو صیغه ی فعولٌ و فعيلٌ بین اسم فاعل و مفعول مشترک می باشند.

كِتابُ المُعَلِّمِ أَفْضَلُ دَلِيلٍ

كِتابُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

المُعَلِّمِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

أَفضَلُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

دَليلٍ: مضاف اليه مجرور به کسره.

أَيُّها المُتَسَلِّطُ على العَرْشِ: إِسْمَعْ. . .

أَيُّها: أيُّ منادا مبنی بر ضمه، محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه

المُتَسَلِّطُ: صفت أيّ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب می باشد.

على: حرف جر متعلّق به المُتَسَلِّطُ.

العَرْشِ: مجرور به کسره.

اِسمَعْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ.

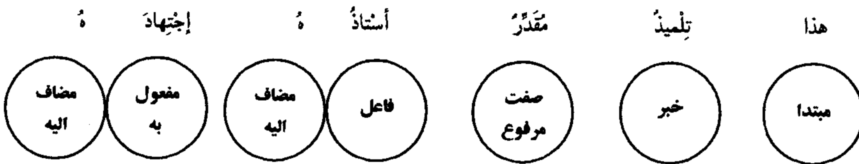
كانَ الحاكِمُ صَبوراً و فَهيماً

كانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الحاكِمُ: اسم كانَ مرفوع به ضمه.

صَبوراً: خبر كانَ منصوب به فتحه.

و فهيماً: واوحرف عطف، فهيماً: معطوف به صَبوراً، منصوب به تبعیت.



هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

تِلْميذٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مُقَدِّرٌ: صفت تِلْميذٌ مرفوع به تبعیت.

أُستاذُهُ: فاعل برای اسم فاعل، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

إجتِهادَهُ: مفعول به برای اسم فاعل منصوب به فتحه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* اسم فاعل به دو شیوه عمل می کند: لفظی و محلی، و دارای چهار حالت می باشد. (۱)- بدون أل (۲)- مقرون به أل (۳)- مضاف (۴)- غیر مضاف. چنانچه (اسم فاعل بر گرفته از فعل) لازم باشد، یا لفظاً فاعل را مرفوع می کند یا محلاً مجرور به اضافه می کند، و اگر (اسم فاعل بر گرفته از فعل) متعدی باشد، یا لفظاً مفعول به را منصوب می کند یا محلاً مجرور به اضافه می کند.
* چنانچه مفعول آن مجرور باشد در تابع آن دو حالت جایز است. (۱)- جر: با در نظر گرفتن لفظ و یا (۲)- نصب: در صورت مدنظر قرار دادن موقعیتش در جمله.

جاءَ القائِدُ الفاتحُ البَلَدَ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

القائِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الفاتحُ: صفت القائِدُ، مرفوع به تبعیت.

البَلَدَ: مفعول به برای اسم فاعل منصوب به فتحه.

هُوَ حِصانٌ آكِلٌ تِبْناً

هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا محلاً مرفوع.

حِصانٌ: خبر مرفوع به ضمه.

آكِلٌ: صفت حِصانٌ، مرفوع به تبعیت.

تِبناً: مفعول به برای اسم فاعل، منصوب به فتحه.

إنَّهُ مُبْتَغِي جاهٍ و مالٍ (و مالاً)

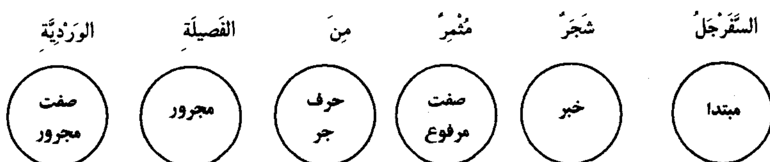
إنَّهُ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمیر، اسم إنَّ محلاً منصوب.

مُبتَغِي: خبر إنَّ مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، مضاف.

جاهٍ: مضاف الیه مجرور به کسره لفظی، با توجه به موقعیتش در جمله مفعول به می باشد.

و مالٍ: واو حرف عطف، مالٍ: معطوف به جاهٍ، مجرور به تبعیت.

(... مالاً: معطوف به جاهٍ و با در نظر گرفتن موقعیتش در جمله منصوب به تبعیت)



السَّفَرجَلُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

شَجَرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مُثمِرٌ: صفت برای شَجَرٌ، مرفوع به تبعیت.

مِنَ: حرف جر متعلّق به شَجَرٌ.

الفَصيلَةِ: مجرور به کسره.

الوَردِيَّةِ: صفت برای الفَصيلَةِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* اسم معرب یا متمکّن به دو دسته تقسیم می شود: (۱)- مجرد: که حروف اصلی آن از سه، چهار یا پنج حرف ترکیب یافته است، لذا هر اسمی که از سه حرف کمتر و از پنج حرف بیشتر باشد یا از حرف اصلی آن کاسته شده و یا به آن افزوده گشته است. (۲)- مزید: که از یک تا چهار حرف به حروف اصلی آن اضافه شده است و هیچ اسمی بیش از هفت حرف ندارد.
* افزودن (حرفی به ساختار اصلی اسم) به دو صورت می باشد. (۱)- افزودن حرفی از لفظ: سألتمونیها (۲)- تکرار کردن حرفی از حروف کلمه: کَرَمٌ – مُکَرَّمٌ.

إنَّ الطَّربوشَ مَصبوغٌ بالقِرمِزِ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الطَّربوشَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

مَصبوغٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

بالقِرمِزِ: باء حرف جر متعلّق به مَصبوغٌ، القِرمِزِ: مجرور به کسره.

المَلَكوتُ عالَمُ الغَيبِ المُختَصُّ بالأرواحِ و النُّفوسِ و العَجائِبِ

المَلَكوتُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عالَمُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

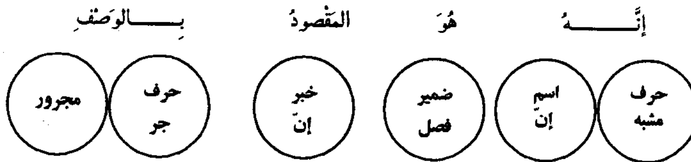
الغَيبِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

المُختَصُّ: صفت عالَمُ ، مرفوع به تبعیت.

بالأرواحِ: باء حرف جر متعلّق به المُختَصُّ، الأرواحِ: مجرور به کسره.

و النُّفوسِ: واو حرف عطف، النُّفوسِ: معطوف به الأرواحِ، مجرور به تبعیت.

و العَجائِبِ: واو حرف عطف، العَجائِبِ: معطوف به الأرواحِ، مجرور به تبعیت.



إنَّهُ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمير، اسم إنَّ محلاً منصوب.

هُوَ: ضمير فصل محلی از اعراب ندارد.

المَقصودُ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

بالوَصفِ: باء حرف جر متعلّق به المَقصودُ، الوَصفِ: مجرور به کسره.

قواعد

* اسم مفعول از فعل ماضی ثلاثی مجرد مجهول بر وزن مفعول و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مجهول با تبدیل حرف مضارع به میم مضموم بنا می شود مانند: يَتَعَلَّمُ – مُتَعَلَّمٌ.
* اسم مفعول فقط از فعل متعدی ساخته می شود. این فعل یا به خودی خود متعدی است یا به واسطه حرف جر متعدی شده است.

حَضَرَ المَلِکُ المُعَظَّمُ

حَضَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المَلِکُ: فاعل مرفوع به ضمه.

المُعَظَّمُ: صفت المَلِکُ، مرفوع به تبعیت.

کانَ القانونُ مُحتَرَماً و مَعمولاً بِهِ

کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع ونصب، مبنی بر فتحه.

القانونُ: اسم کان مرفوع به ضمه.

مُحتَرَماً: خبر کان منصوب به فتحه.

و مَعمولاً: واو حرف عطف، مَعمولاً : معطوف به مُحتَرَماً، منصوب به تبعیت.

بِهِ: باء حرف جر متعلّق به مَعمولاً، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

الحَجَرُ المُتَدَحرَجُ يُشَكِّلُ خَطَراً

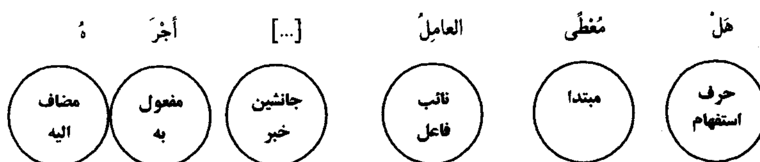
الحَجَرُ: مبتدامرفوع به ضمه.

المُتَدَحرَجُ: صفت الحَجَرُ، مرفوع به تبعیت.

يُشَكِّلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر هو.

خَطَراً: مفعول به منصوب به فتحه.

و جمله ی يُشَكِّلُ... خبر برای مبتدا و محلاً مرفوع.



هَل: حرف استفهام.

مُعطًى: مبتدا یا خبر مقدم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

العاملُ: نائب فاعل برای اسم مفعول، مرفوع به ضمه، جانشین خبر یا مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه.

أجرَهُ: مفعول به برای اسم مفعول، منصوب به فتحه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* اسم مفعول عمل فعل مجهول را انجام می دهد لذا نائب فاعل را مرفوع و مفعول به را منصوب می گرداند.
* عمل(اسم مفعول) به دو صورت لفظی و محلی می باشد. (۱)- اگر مضاف نبوده و بدون أل و یا مقرون به أل باشد: نائب فاعلی را مرفوع می کند. (۲)- چنانچه مضاف و بدون أل و یا مقرون به أل باشد: مضاف الیه است که با در نظر گرفتن موقعیتش درجمله، نقش نائب فاعل را دارد.

هذا رِياضِيٌّ مَحْمودٌ خُلُقُهُ

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

رِیاضِیٌّ: خبر مرفوع به ضمه.

مَحمودٌ: صفت رِیاضِیٌّ، مرفوع به تبعیت.

خُلُقُهُ: نائب فاعل برای اسم مفعول مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر مضاف الیه.

فازَ الرِّياضِيُّ المَحْمودُ الخُلُقِ

فازَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الرِّیاضِیُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

المَحمودُ: صفت الرِّیاضِیُّ، مرفوع به تبعیت، مضاف.

الخُلُقِ: مضاف الیه، مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله نائب فاعل.

السَّيارةُ مَمْنوعٌ دُخولُها إلى المَدْرَسَةِ

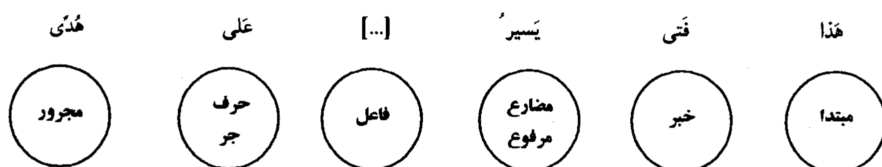
السَّیارةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

مَمنوعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

دُخولُها: نائب فاعل برای اسم مفعول مرفوع به ضمه، ها: ضمیر، مضاف الیه.

إلی: حرف جر متعلّق به دُخولُها.

المَدرَسَةِ: مجرور به کسره.



هَذا: اسم اشاره مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

فَتًی: خبر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

یَسیرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع بر ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله یَسیرُ صفت فَتًی محلاً مرفوع.

عَلی: حرف جر متعلق به یَسیرُ.

هُدًی: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

قواعد

* مقصور: علامتهای اعراب در آخرش به سبب تعذر تقدیری می باشند: مادامی که غیر منصرف نباشد در هر محلی از اعراب واقع شود منصوب می شود.
* اسم منقوص: یاء نکره در حالت رفع وجر حذف می شود و در حالت نصب ظاهر می شود. ضمه و کسره در آخر اسم منقوص به سبب ثقل تقدیری می باشند و فتحه به سبب سبکی ظاهر می گردد.
* اسم ممدود: تمام علامتهای اعراب: رفع، نصب، و یا جرّ بر آن ظاهر می شوند مگر در اسمهای غیر منصرف که مرفوع به ضمه و منصوب و مجرور به فتحه می شوند.

أنْت هادٍ لِکُلٍّ عاصٍ و لَوْ کانَ عاتِیاً

أنْت: ضمیر منفصل مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

هادٍ: خبر مرفوع به ضمه تقدیری برروی یاء محذوف به سبب ثقل.

لکُلٍّ: لام حرف جر متعلق به هادٍ، کلٍّ مجرور به کسره، مضاف.

عاصٍ: مضاف الیه مجرور به کسره تقدیری بر روی یاء محذوف به سبب ثقل.

و لَوْ: واو حرف استئناف، لَو حرف شرط.

کانَ: فعل ماضی ناقص عامل رفع ونصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

عاتِیاً: خبر کانَ منصوب به فتحه.

مَرَرْتُ بِمَرْجَةٍ خَضْراءَ

مَررتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء فاعل و محلاً مرفوع.

بِمَرْجهٍ: باء حرف جر متعلق به مَررتُ، مَرْجةٍ: مجرور به کسره

خضراءَ: صفت مَرْجةٍ، چون غیر منصرف استً به جای فتحه کسره گرفته است.



أقامَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الرَّسّامُ: فاعل مرفوع به ضمه.

مَعرِضاً:مفعول به منصوب به فتحه.

لِلَوحاتِه: لام حرف جر متعلق به مَعرِض، لوحاتِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف إلیه.

قـــواعد

* اسم مکان از ثلاثی ساخته می شود ۱- اگر عین الفعل مضارع آن مضموم و یا مفتوح باشد یا حرف آخر آن حرف عله باشد بر وزن مَفْعَل ۲- اگر عین الفعل مضارع آن مکسور بوده یا فاء الفعل آن حرف عله باشد بر وزن مَفْعِل ۳- و چنانچه عین الفعل آن الف باشد بر دو وزن مَفال و مَفیل
* اسم مکان در غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول آن ساخته می شود
* اسم مکان عمل فعلش را انجام نمی دهد پس فاعل و نائب فاعل را مرفوع نمی کند و همچنین مفعول به را منصوب نمی گرداند

إنَّ مَجْلِسَ النُّوّابِ يَقَعُ فی ساحَةِ النَّجْمَةِ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

مجلِسَ: اسم إنَّ، منصوب به فتحه، مضاف.

النُّوّابِ: مضاف إليه مجرور به کسره.

يَقَعُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو. جمله ی يَقَعُ خبر إنَّ و محلاً مرفوع

فی: حرف جرّ متعلق به يَقَعُ.

ساحةِ: مجرور به کسره، مضاف.

النَّجمةِ: مضاف إليه مجرور به کسره.

المُجْتَمَعُ البشَرِیُّ مُخْتَبَرٌ كبيرٌ و مُعْتَرَکٌ يَوْمِیٌّ

المُجْتَمَعُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

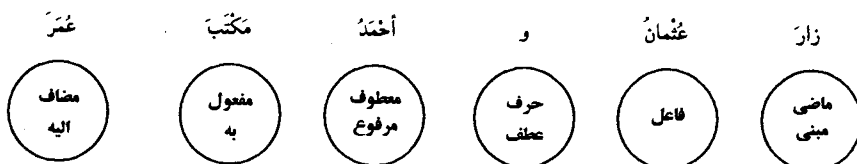
البَشریُّ: صفت المُجْتَمَعُ، مرفوع به تبعیت.

مُخْتَبَرٌ: خبر، مرفوع به ضمه.

كبيرٌ: صفت مُخْتَبَرٌ، مرفوع به تبعیت.

و مُعتَرَکٌ: واو حرف عطف، مُعتَرَکٌ: معطوف به مُختَبَرٌ، مرفوع به تبعیت.

يَوْمِیٌّ: صفت مُعتَرَکٌ، مرفوع به تبعیت.



زارَ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه.

عَثمانُ: فاعل و مرفوع به ضمه که به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

و أحمدُ: واو حرف عطف، أحْمَدُ معطوف به عثمانُ، مرفوع به تبعیت، به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

مکتبَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

عمرَ: مضاف إلیه، مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

قــــواعد

* جر وتنوین بر اسم غیر منصرف داخل نمی گردد بلکه فتحه علامت جرّ آن محسوب می شود
* اسم علم غیر منصرف است اگر ۱- به الف و نون زائد ختم شده باشد ۲- بر وزن فِعل باشد ۳- مرکب مزجی باشد ۴- مؤنث لفظی و معنوی باشد ۵- اعجمی و بیش از سه حرف داشته باشد ۶- معدول از وزن: فُعَلُ باشد

دُهِشَ معاويةُ عِنْدَما رَأَى قَوْسَ قُزَحَ

دُهِشَ: فعل ماضی مجهول مبنی بر فتحه.

معاويةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف می باشد تنوین نپذیرفته است.

عندَما: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فیه و محلاً منصوب متعلق به دُهِشَ، ما: حرف مصدری.

رأی: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله رأی به تأویل مصدر مضاف إلیه

قوسَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف

قُزَحَ: مضاف إليه، به سبب غیر منصرف بودن به جای کسره،فتحه پذیرفته است.

إنَّ يَعْقوبَ مُقِيمٌ في بَيْروتَ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

یعقوبَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه، و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

مقیمٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

فی: حرف جرّ متعلق به مُقیمٌ.

بیروتَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

لا	تُعاقِبْ	[...]	و	أنْتِ	غَضْبانُ
حرف جزم	مضارع مجزوم	فاعل	واو حالیه	مبتدا	خبر

لا: حرف نهی جازم.

تُعاقِبْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْتِ.

و أنْتِ: واو حالیه، أنْتِ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

غضبانُ: خبر مرفوع به ضمه و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

جمله أنْتِ غضبانُ حال و محلاً منصوب.

قـــــــواعد

* صفت مفرد غیر منصرف است هرگاه: ۱- بر وزن أفْعَل که مونثش فَعْلاء است یا بر وزن فَعْلان که مؤنث آن فَعَـلی هست باشد ۲- معدول از لفظ دیگری باشد.
* دو وزن: مَفاعِل و مَفاعیل در منتهی الجموع غیر منصرف می باشند.
* اسم مقصور و ممدود غیر منصرفند هرگاه آخر آنها ۱- الف مقصوری باشد که قبل آن بیش از دو حرف اصلی باشد ۲- الف ممدودی که پیش از آن بیش از دو حرف اصلی باشد و پس از آن همزه بیاید.

وُضِعَ الزَّیْتُ فی فَوانیسَ کَبیرةٍ

ُضِعَ: فعل ماضی مجهول مبنی بر فتحه

لزَّیتُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

ی: حرف جرّ متعلق به وُضِعَ.

وانیسَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

َبیرةٍ: صفت فَوانیسَ، مجرور به کسره

لِی أصْدِقاءُ مَرْضَی فی المُسْتَشْفی

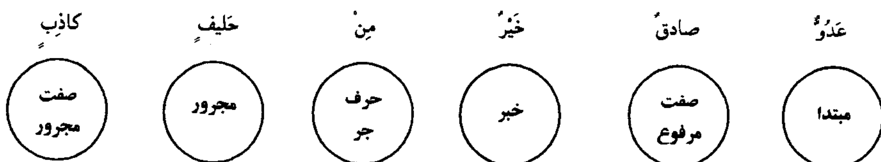
ی: لام حرف جرّ متعلق به خبر محذوف، یاء: ضمیر، مضاف إلیه

صدقاءُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

رضَی: صفت أصدقاءُ مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

ی: حرف جرّ متعلق به خبر محذوف.

مُستَشفی: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.



عدوٌّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

صادقٌ: صفت عدوٌّ مرفوع به تبعیت.

خیرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مِن: حرف جرّ متعلق به خیرٌ.

حَلیفٍ: مجرور به کسره.

کاذبٍ: صفت حَلیفٍ مجرور به تبعیت.

قـــــواعد

* اسم معرب منصرف تنوین را می پذیرد و همچنین تمام علامتهای اعراب بر آخر آن ظاهر می شوند.
* اسمهای منصرف عبارتند از: مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغه مبالغه، أفعل التفضیل، اسم مکان، اسم زمان، اسم آله، اسم جنس، اسم علم، اسماء خمسه، بعضی از اعداد، بعضی از کنایات و بعضی از ظروف

کانوا رِجالاً ثلاثةً

کانوا: فعل ماضی ناقص عامل رفع و نصب، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، اسم کان و محلاً مرفوع.

رِجالاً: خبر کان، منصوب به فتحه.

ثلاثةً: صفت رجالاً، منصوب به تبعیت.

حانَ المَوْعِدُ المَضْروبُ

حانَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المَوعِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

المضروبُ: صفت المَوعدُ، مرفوع به تبعیت.

زارَنا فُلانٌ

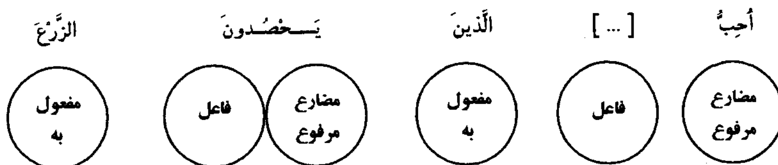
زارَنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نا: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

فلانٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

العِلْمُ نورٌ

العِلمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

نورٌ: خبر مرفوع به ضمه.



أُحِبُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر أنا.

الَّذينَ: اسم موصول مبنی بر فتحه، مفعول به و محلاً منصوب.

يَحصُدونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع

الزَّرعَ: مفعول به منصوب به فتحه (جمله يَحصُدونَ ... صله موصول)

قواعد

* موصول بر دو قسم است ۱- خاص برای مذکر، مؤنث، مفرد، مثنی و جمع: الّذی، اللّذانِ، الّذینَ ... ۲- مشترك با لفظی واحد: مَنْ، ما، ذا، أیّ، أل، ذو

* تمام موصولات مبنی هستند ۱- در مفرد و جمع به حرکت ۲- در مثنی به حرف ۳- به إستثناء (أیّ) که ضمن شروطی معرب ویا مبنی می باشد.

* شرط صله ی موصول این است که جمله خبری یا شبه جمله (ظرف و یا مجرور به حرف جرّ)باشد؛ وجمله ی صله محلی از اعراب ندارد.

يَسُرُّني أَيُّهُمْ هُوَ قادِمٌ

يَسُرُّني: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، نون: حرف وقايه، ياء: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.

أَيُّهُم: أيُّ اسم موصول، فاعل و مرفوع به ضمه، هُم: مضاف إليه.

هُوَ: ضمير منفصل مبنى بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

قادمٌ: خبر مرفوع به ضمه.

(جمله هُوَ قادمٌ ... صله ی موصول)

قَرَأتُ ما فی الكتابِ

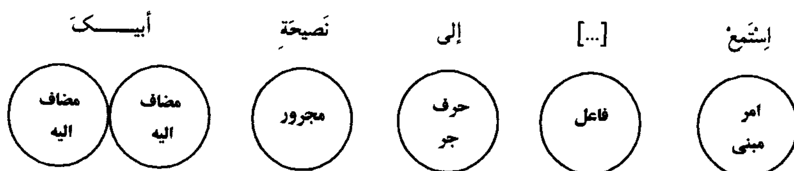
قَرَأتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سكون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

ما: اسم موصول، مبنی بر سكون، مفعول به و محلاً منصوب.

فی:حرف جرّ متعلق به فعل محذوف

الكتابِ: مجرور به كسره

(شبه جمله ی: فی الكتابِ ... صله ی موصول)



إِستَمعْ: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

إلی: حرف جر متعلق به إِستَمعْ.

نَصیحَةِ: مجرور به کسره، مضاف.

أبیکَ: مضاف إلیه و مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد. کاف: مضاف إلیه.

قـــــواعد

* اسماء خمسه، اسم های جنسی هستند که حرف سوم آنها حذف شده لذا با دو حرف ذکرشده اند: أبٌ، أخٌ، حَمٌ، فُو، ذُو که به نیابت از ضمه و فتحه و کسره با واو مرفوع، با الف منصوب و با یاء مجرور می گردند.
* شرایطی که باید داشته باشند تا اعراب نیابی را بپذیرند عبارتند از: ۱- مفرد بودن ۲- مضاف به ضمیر غیر یاء متکلم ۳- مضاف به اسم ۴- مجرد از أل بودن ۵- مصغر نباشد

جاءَ حَمُو الجارِ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

حمُو: فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف.

الجارِ: مضاف إلیه مجرور به کسره.

أکْرِمْ ذَا الفَضْلِ

أکرِم: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر: أنْت.

ذا: مفعول به منصوب به الف چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف

الفضلِ: مضاف إلیه مجرور به کسره

فی فیهِ ماءٌ

فی: حرف جرّ متعلق به خبر مقدم محذوف.

فیهِ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، هاء: مضاف إلیه

ماءٌ: مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه

إنَّ أُخَیَّکَ مُجْتَهِدٌ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

أُخَیَّکَ: اسم إنَّ، منصوب به فتحه، کاف: مضاف إلیه.

مُجتهدٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.



باسمِ: باء حرف جرّ متعلق به أُعلِنُ، اسمِ: مجرور به کسره، مضاف.

الشَّعبِ: مضاف إليه مجرور به کسره.

اللُّبنانيِّ: صفت الشَّعب، مجرور به تبعيت.

أُعلنُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر أنا.

قـــواعد

* علامت های اسم پنج تاست و چنانچه یکی از آنها در کلمه وجود داشته باشد بیانگر این است که آن کلمه اسم می باشد. ١ - جرّ: کلمه ای که به هر دلیل نحوی مجرور گردد جز اسم چیز دیگری نمی تواند باشد ٢- تنوین: بعضی از کلمات اقتضاء می کنند که آخر آنها تنوین نصب، جرّ و یا رفع بپذیرد که این دسته از کلمات نیز فقط اسمند ٣- نداء: یعنی کلمه منادا باشد ۴- أل تعریف: کلمه ای که با أل آغاز شده باشد ۵- اسناد: مسند إليه فقط اسم است.

أتى مُنيرٌ

أتى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

منيرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

يا جَميلُ

يا: حرف ندا.

جَميلُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

التلْميذُ الكَسْلانُ هُوَ الخَسْرانُ

التلميذُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الكَسلانُ: صفت التلميذُ، مرفوع به تبعيت.

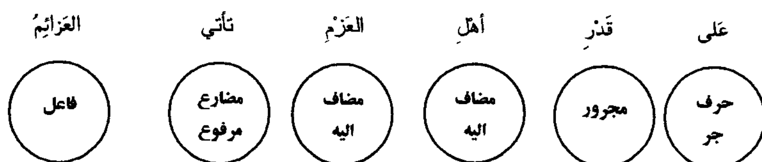
هُوَ: ضمير فصل که محل از اعراب ندارد.

الخَسرانُ: خبر مرفوع به ضمه

سَميرٌ سافَرَ

سَميرٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

سافَرَ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر هُوَ، جمله ی سافَرَ خبر و محلاً مرفوع.



عَلى: حرف جرّ متعلق به تأتي.

قَدرِ: مجرور به کسره، مضاف.

أهلِ: مضاف إليه مجرور به کسره، مضاف.

العَزمِ: مضاف إليه مجرور به کسره.

تأتی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقديری بر روی یاء به سبب ثقل.

العَزائِمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

قـــــواعد

* مضاف اليه اسمی است که به واسطه ی اسمی ديگر که پيش از آن آمده و مضاف ناميده می شود مجرور گشته است و هر دو با هم يک اسم محسوب می شوند.
* مضاف: اسم، صفت يا ظرف بوده و مضاف اليه: اسم، ضمير يا جمله می باشد.
* اگر مضاف مثنی يا جمع مذکر سالم باشد نون اعراب از آخرآن حذف می شود همچنين [اگر کلمه ی مفرد پيش از قرار گرفتن در ترکيب اضافی تنوين داشته باشد] تنوين آن حذف می گردد.

مُوَزِّعا البَريدِ قادِمانِ

مُوزّعا: مبتدا مرفوع به الف چون مثنی است، مضاف.

البَريدِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قادمانِ: خبر مرفوع به الف چون مثنی می باشد.

اِتَّصَلْتُ بِمُعَلِّمی الرِّياضِيّاتِ

اِتصلتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

بِمُعَلِّمِی: باء حرف جر، متعلق به اِتصلتُ، مُعَلِّمِی: مجرور به ياء چون جمع مذکر سالم است، مضاف.

الرِّياضِيّاتِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

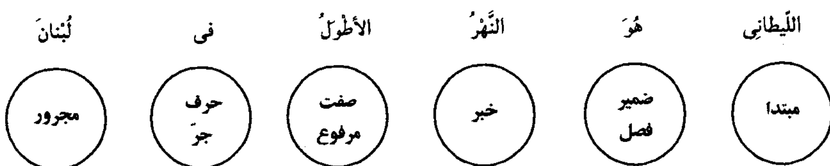
وَقَفْتُ حينَ أَقْبَلَ الوالِدُ

وقفتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

حينَ: ظرف زمان، مبنی بر فتحه مفعول فيه و محلاً منصوب متعلق به وقفتُ، مضاف

أقبلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الوالدُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله أَقْبَلَ الوالِدُ مضاف اليه و محلاً مجرور.



اللّیطانی: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل.

هوَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

النَّهرُ: خبر مرفوع به ضمه.

الأطولُ: صفت النَّهرُ، مرفوع به تبعیت.

فی: حرف جر متعلق به الأطولُ.

لُبنانَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف می باشد.

قواعد

* افعل التفضیل از فعل ماضی مجرد بر وزن أفْعَل ساخته می شود و شرط است که اینگونه باشد ۱- ثلاثی ۲- متصرف ۳- تام ۴- معلوم ۵- دارای قابلیت برتری دادن و ۶- عدم دلالت بر رنگ، عیب و زیور و تزیین.

الأرْضُ أكبرُ مِنَ القَمَرِ

الأرضُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أکبرُ: خبر مرفوع به ضمه.

من: حرف جرّ متعلق به أکبرُ.

القَمَرِ: مجرور به کسره، با توجه به محل فاعل می باشد.

كانَ هَنیبَعْلُ أبْرَعَ مِنْ خَصْمِهِ

کانَ: فعل ماضی ناقص عامل رفع ونصب مبنی بر فتحه.

هَنیبَعلُ: اسم کانَ مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

أبْرعَ: خبر کانَ، منصوب به فتحه.

من: حرف جرّ متعلق به أبْرَعَ.

خَصمِهِ: مجرور به کسره، باتوجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد، هاء: ضمیر، مضاف إلیه.

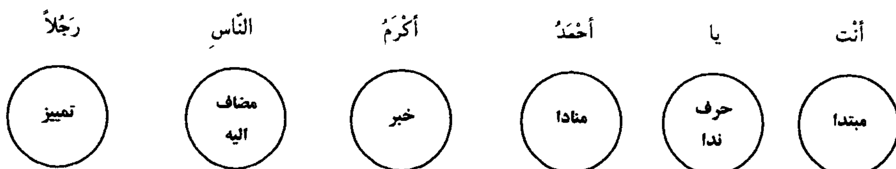
إنَّ أصْدِقاءَکَ أصْدِقاءُ أفْضَلونَ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

أصدِقاءَکَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه، کاف: ضمیر، مضاف إلیه.

أصدِقاءُ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

أفضَلونَ: صفت أصدِقاءُ، مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم می باشد.



أنْت: ضمیر منفصل مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

یا: حرف نداء.

أحمَدُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

أكرَمُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

النّاسِ: مضاف الیه مجرور به كسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.

رَجُلاً: تمییز منصوب به فتحه.

قواعد

* افعل التفضیل مانند فعل خود عمل می كند لذا فاعل را به وسیله ی حرف جر و یا اضافه مجرور می كند و تمییزی كه منقول از فاعل است را منصوب می كند. افعل التفضیل چهار حالت دارد. (۱)- غیر مضاف و مقرون به أل: عامل نیست (۲)- غیر مضاف و بدون أل: مفضل علیه را به واسطه ی مِنْ مجرور می كند و با توجه به موقعیتش در جمله فاعل و محلاً مرفوع است. (۳)- مضاف به نكره و بدون أل : مضاف الیه را مجرور می كند كه با در نظر گرفتن موقعیتش در جمله فاعل و محلاً مرفوع است (۴)- مضاف به معرفه و بدون أل: مانند قبلی است و تمییز منقولی را نیز منصوب می كند

النِّساءُ الفُضْلَیاتُ آتِیاتٌ

النِّساءُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الفُضْلَیاتُ: صفت النِّساءُ، مرفوع به تبعیت.

آتِیاتٌ: خبر مرفوع به ضمه.

كُنْتُ أقْدَرَ مِنْ أخیكَ

كُنْتُ: فعل ماضی ناقص عامل رفع و نصب، مبنی بر سكون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: اسم كان و محلاً مرفوع.

أقْدَرَ: خبر كانَ، منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلق به أقْدَرَ.

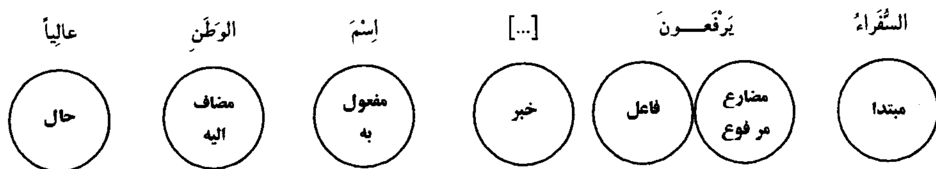
أخیكَ: أخی مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد، كاف: مضاف الیه

زَیْدٌ ألمَعُ تِلْمیذٍ

زَیْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

ألمَعُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

تِلْمیذٍ: مضاف الیه مجرور به كسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد .



السُّفَراءُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

یَرْفَعونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، جمله ی یَرْفَعونَ خبر و محلاً مرفوع.

اِسْمَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الوَطَنِ: مضاف الیه مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله به فاعل می باشد.

عالِیاً: حال منصوب به فتحه.

قواعد

* افعال خمسه عبارتند از: یَفْعَلانِ، تَفْعَلانِ، یَفْعَلونَ، تَفْعَلونَ، تَفْعَلینَ. فاعل این فعلها که همیشه به آنها چسبیده اند عبارتند از: واو جمع، الف مثنی، یاء مخاطب مونث. نون زائده نیز علامت اعرابی آنهاست.
* این افعال (۱)- با ابقای نون مرفوع می شوند (۲)- با حذف نون منصوب و مجرور می گردند .

لَمْ یَقولا کَلِمَةً

لَمْ: حرف جزم.

یَقولا: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

کَلِمَةً: مفعول به و منصوب به فتحه

لَنْ تُؤْخَذی بِالْعاطِفَةِ

لَنْ: حرف نصب.

تُؤْخَذی: فعل مضارع مجهول، منصوب به لَنْ، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، یاء: ضمیر، نائب فاعل و محلاً مرفوع

بِالْعاطِفَةِ: باء حرف جر متعلق به توخذی، العاطفه: مجرور به کسره

تُصْبِحونَ عَلی خَیرٍ

تُصْبِحونَ: فعل مضارع ناقص از اخوات کان عامل رفع و نصب، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، اسم تُصْبِح محلاً مرفوع.

عَلی: حرف جر متعلق به خبر محذوف تُصْبِحونَ.

خَیرٍ: مجرور به کسره.

لَمْ	یَکُنِ	التلْمیذُ	قَدْ	نَجَحَ	[...]
حرف جزم	مضارع مجزوم	اسم یکن	حرف تحقیق	ماضی مبنی	خبر

لَمْ: حرف جزم.

یَکُنِ: فعل مضارع ناقص عامل رفع و نصب، مجزوم به لَمْ، علامتِ جزمش سکون است که برای رفع التقاء ساکنین کسره به جای سکون آورده شده است.

التلْمیذُ: اسم یَکُنِ مرفوع به ضمه.

قَدْ: حرف تحقیق.

نَجَحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتح، جمله نَجَحَ خبر یَکُنِ محلاً منصوب.

قواعد

* التقاء ساکنین جایز نیست مگر. (۱)- در وقف، بر هر کلمه ای که ما قبل آخرآن ساکن است. (۲)- هرگاه اولین ساکن حرف لین و دومین آنها حرف ادغام شده باشد.
* چنانچه دو ساکن با یکدیگر جمع شوند (۱)- اگر در دو کلمه جدا از هم باشند، فقط حذف لفظی صورت می گیرد (۲)- اگر حرف اول صحیح باشد حرکت کسره می گیرد (۳)- و چنانچه حرف اول عله ای باشد که پیش از آن حرکتی از جنس آن نیامده باشد، حرکت مشابه حرف عله را می پذیرد.

مُذُ الأمْسِ وَصَلْنا

مُذُ: حرف جر متعلق به وَصَلْنا.

الأمْسِ: مجرور به کسره.

وَصَلْنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ساکن به سبب وصل شده به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع.

لاتَخْشَیِ اللَّومَ

لا: حرف نهی جازم.

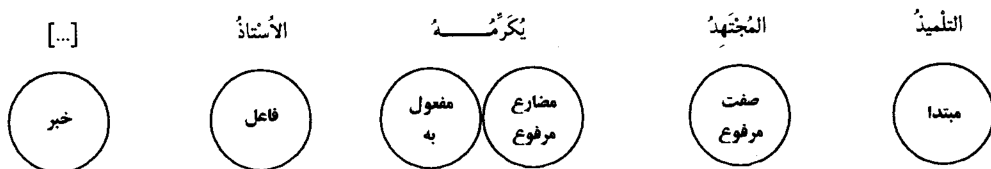
تَخْشَیِ: فعل مضارع، مجزوم به حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، یاء: فاعل است و به سبب رفع التقاء ساکنین حرکت کسره را پذیرفته است.

اللَّومَ: مفعول به منصوب به فتحه.

عَلَیکُمُ السَّلامُ

عَلَیکُمُ: عَلَی: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف، کُمُ: ضمیر، محلاً مجرور می باشد که برای رفع التقاء ساکنین حرکت ضمه را پذیرفته است .

السَّلامُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.



التلْميذُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

المُجْتَهِدُ: صفت التلْميذُ، مرفوع به تبعيت.

يُكَرِّمُهُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، هاء: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.

الأُسْتاذُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی يُكَرِّمُهُ ... خبر و محلاً مرفوع.

قواعد

* لقب های اعراب به معنای مورد نظر از نقش های نحوی مانند فاعل و مفعول و مصدر بودن و امثال آنها اشاره دارد که عبارتند از: ۱- رفع: بر اسم و فعل مضارع وارد می شود ۲- نصب: مانند رفع بر اسم و فعل مضارع داخل می گردد ۳- جزم: فقط بر فعل مضارع داخل می شود ۴- جر: فقط بر اسم وارد می شود.

إنَّ سَعيداً لَنْ يَفلَحَ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

سَعيداً: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

لَنْ: حرف نصب.

يَفلَحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به لن، علامت نصب آن فتحه و فاعل آن ضمير مستتر هو.

جمله يَفلَحَ خبر إنَّ و محلاً مرفوع.

إنْ تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ

إنْ: حرف شرطی که دو فعل جزم می کند.

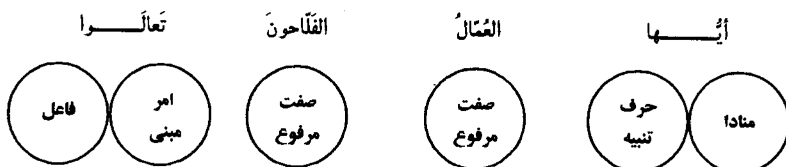
تَتَعَلَّمْ: فعل مضارع معلوم، مجزم به إنْ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر أنْت.

تتقدم: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إنْ چون جواب شرط است، علامت جزم آن سكون، فاعل آن ضمير مستتر أنْت.

بِاسْمِ الله

بِاسْمِ اللهِ: باء حرف جر متعلق به فعل محذوف به تقدير أقول، اسم: مجرور به كسره، مضاف.

الله: مضاف اليه مجرور به كسره.



أيُّها:أيُّ منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.

العُمّالُ: صفت أيُّ و تابع آن، لفظا مرفوع و محلاً منصوب.

الفَلّاحونَ: صفت دوم أيُّ لفظا مرفوع به تبعیت و محلاً منصوب.

تَعالَوا: فعل امر مبنی بر حذف نون چون ملحق به افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل محلاً مرفوع.

قواعد:

* لقب های بناء علاماتی اصلی هستند که در قالب حرکات نمایان می گردند و همچنین علاماتی فرعی می باشند که به صورت حروف رخ می نمایند و عبارتند از: (۱)- ضمه که الف و واو در منادا از آن نیابت می کنند (۲)- فتحه، چنانچه اسم لای نفی جنس مثنی یا جمع مذکر سالم باشد یاء از آن نیابت می کند. (۳)- کسره که چیزی جایگزین آن نمی گردد. (۴)- سکون ضد حرکت است و مخصوص فعل و حرف می باشد.

قیلَ: لا طَیّارینَ فی الأجْواءِ

قیلَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو.

لا: نفی جنس.

طَیّارینَ: اسم لا نفی جنس مبنی بر یاء محلاً منصوب.

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف لا.

الأجْواءِ: مجرور به کسره.

تَنَزَّهَ هؤُلاءِ الأولادُ فی الغابَةِ

تَنَزَّهَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

هؤُلاءِ: اسم اشاره مبنی بر کسره، فاعل و محلاً مرفوع.

الأولادُ: بدل از هوءلاء مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به تَنَزَّهَ.

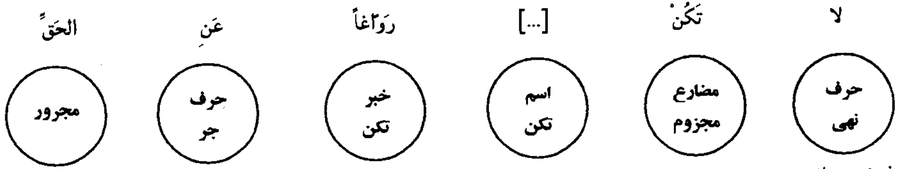
الغابَةِ: مجرور به کسره.

اِسْمَعْنَ یا فَتَیاتُ

اسْمَعْنَ: فعل امر مبنی بر سکون، نون: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

یا: حرف ندا.

فَتَیاتُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.



لا: حرف نهی جازم.

تَكُنْ: فعل مضارع ناقص عامل رفع و نصب، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون ضمیر مستتر أنت اسم آن و محلاً مرفوع.

رَوّاغاً: خبر تَكُنْ، منصوب به فتحه.

عَنِ: حرف جر متعلق به رَوّاغاً.

الحَقِّ: مجرور به کسره.

قواعد:

* صیغه مبالغه معنای مبالغه در اسم فاعل را دربر دارد . لذا جایز است ساختار فاعل را که همان ساختار اسم فاعل است از مصدر فعل ثلاثی به صیغه ی فعّال که بیانگر کثرت و مبالغه می باشد تغییر داد.
* صیغه ی مبالغه از ثلاثی و گاهی اوقات از غیر ثلاثی نیز ساخته می شود. مشهور ترین وزنهای این صیغه عبارتند از:فَعّال، فَعول، مِفعال، فَعّالة، که همه ی این اوزان سماعی می باشد

وَجَدْتُ العَلّامَةَ المِفْضالَ

وَجَدْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

العَلّامَةَ: مفعول به، منصوب به فتحه.

المِفْضالَ: صفت العَلّامَةَ، منصوب به تبعیت.

الحِمارُ صَبورٌ عَلى المَتاعِبِ

الحِمارُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

صَبورٌ: خبر مرفوع به ضمه .

عَلى: حرف جر متعلق به صَبورٌ.

المَتاعِبِ: مجرور به کسره.

إنَّ هذِهِ الأرْضَ مِعْطاءٌ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

هذِهِ: اسم اشاره مبنی بر کسره، اسم إنَّ و محلاً منصوب.

الأرْضَ: بدل از هذِهِ منصوب به فتحه.

مِعْطاءٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.



هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

بَلَدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

خَوّاضٌ: صفت بَلَدٌ مرفوع به تبعیت.

جَیْشُهُ: فاعل برای صیغه مبالغه مرفوع به ضمه، هاء ضمیر، مضاف الیه.

المَعارِکَ: مفعول به برای صیغه مبالغه منصوب به فتحه.

قواعد

* صیغه مبالغه مانند فعل خود عمل می کند لذا فاعل را مر فوع و مفعول به را منصوب می کند و چهار حالت دارد۱- غیر مضافی که برگرفته از فعل لازم است: فاعل را مرفوع می کند ۲- غیر مضافی که برگرفته از فعل متعدی است: مفعول به را منصوب می کند و تقدیم مفعول به بر صیغه ی مبالغه جایز است ۳- مضافی که برگرفته از فعل لازم است: مضاف الیه ای را مجرور می کند که با توجه به موقعیتش در جمله فاعل است ۴- مضاف و برگرفته از فعل متعدی: مضاف الیه ای را مجرور می کند که با توجه به موقعیتش در جمله مفعول است .

هذا بَلَدٌ مِقْدامُ الجَیْشِ

هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون مبتدا محلاً مرفوع.

بَلَدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مِقْدامُ: صفت بَلَدٌ مرفوع به تبعیت.

الجَیْشِ: مضاف الیه، مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.

هذا بَلَدٌ خَوّاضُ الحُروبِ

هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

بَلَدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

خَوّاضُ: صفت بَلَدٌ، مرفوع به تبعیت.

الحُروبِ: مضاف الیه مجرور به کسره، با توجه به موقعیتش در جمله مفعول به می باشد.

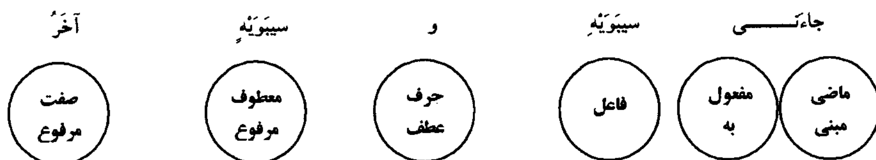
سَوْقَ العُداةِ ضَروبٌ بِالسَّیْفِ

سَوْقَ: مفعول به مقدم برای صیغه مبالغه، منصوب به فتحه، مضاف.

العُداةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

ضَروبٌ: خبر برای مبتدای محذوف، مرفوع به ضمه.

بِالسَّیْفِ: باء حرف جر متعلق به ضَروبٌ، پ مجرور به کسره.



جاءَنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

سیبَوَیْهِ: اسم علم مبنی بر کسره، فاعل و محلاً مرفوع و چون معرفه است تنوین نپذیرفته است.

و سیبَوَیْهٍ: واو حرف عطف، سیبَوَیْهٍ معطوف بر سیبَوَیْهِ مرفوع به تبعیت و چون نکره است تنوین گرفته است.

آخَرُ: صفت سیبَوَیْهٍ مرفوع به ضمه، به علت غیر منصرف بودن تنوین نگرفته است .

قواعد

* اعراب و تنوین معنای مورد نظر را در ترکیب جمله ها آشکار می کنند و سبب بوجود آوردن چهار حالت اعرابی می باشد (۱)- متمکن امکن یعنی معرب منصرف: حرکت آخرش تغییر می کند و تنوین برآن وارد می شود. (۲)- متمکن غیر امکن یعنی معرب غیر منصرف: حرکت آخرش تغییر می کند اما تنوین نمی گیرد (۳)- غیر متمکن با تنوین استثنایی یعنی مبنی بر تنوین تنکیر: حرکت آخرش تغییر نمی کند ولی تنوین نکره بر آن وارد می شود(۴)- غیر متمکن یعنی کلمه ای که حرف آخرش مبنی است: حرکت آخرش تغییر نمی کند و تنوین نمی گیرد.

وَ أمسِ سَهِرْتُ فی عَمّانَ

وَ أمسِ: واو حرف استیناف، أمسِ ظرف زمان مبنی بر کسره مفعول فیه و محلاً منصوب ،متعلق به سَهِرْتُ .

سَهِرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

فی: حرف جر متعلق به سَهِرْتُ.

عَمّانَ: مجرور به فتحه به جای کسر ه چون غیر منصرف است.

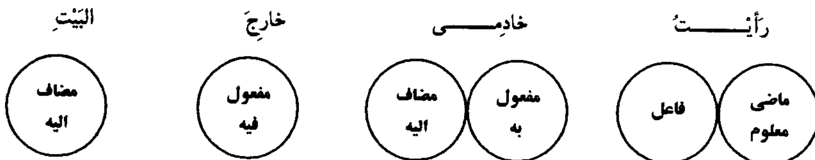
فی التَّبْغِ مَوادُّ سامَّةٌ

فی: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.

التَّبْغِ: مجرور به کسره.

مَوادُّ: مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

سامَّةٌ: صفت مَوادُّ، مرفوع به ضمه.



رَأَیْتُ: فعل ماضی معلوم بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

خادِمی: مفعول به منصوب به فتحه ی تقدیری بر روی میم به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء ضمیر مضاف الیه

خارِجَ: مفعول فیه، ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به رَأَیْتُ ، مضاف

البَیْتِ: مضاف الیه مجرور به کسره

قواعد

* مشغول بودن محل دلیلی است نحوی برای عدم آشکار شدن اعراب درآخر کلمه. از جمله مواردی که تقدیری می باشند: (۱)- در آخر اسم مضاف به یاء متکلم حرکات ضمه و فتحه مقدر هستند. (۲)- علامت سکون هرگاه پس ساکن دیگری قرار گیرد مقدر است.

اِنْتَقَلَ صَدیقی إلی مَرْکَزِ عَمَلِه

اِنْتَقَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

صَدیقی: فاعل، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی قاف به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

إلی: حرف جر متعلق به اِنْتَقَلَ .

مَرْکَزِ: مجرور به کسره، مضاف.

عَمَلِهِ: مضاف الیه مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

لا تَضْرِبِ الرَّجُلَ إلّا دِفاعاً عَنِ النَّفْسِ

لا: حرف نهی جازم.

تَضْرِبِ: فعل مضارع معلوم، مجرور به لا، علامت جزم آن سکون می باشد که به سبب مشغول بودن محل به حرکت کسره که برای رفع التقاء ساکنین آمده علامت سکون ظاهر نشده است.

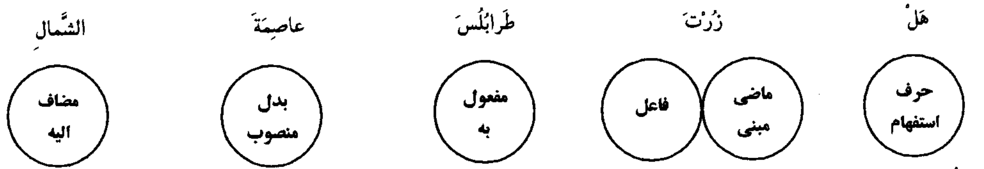
الرَّجُلَ: مفعول به، منصوب به فتحه.

إلّا: حرف استثناء و حصر.

دِفاعاً: مفعول لأجله، منصوب به فتحه.

عَنْ: حرف جر متعلق به دِفاعاً.

النَّفْسِ: مجرور به کسره.



هَلْ: حرف استفهام.

زُرْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

طَرابُلُسَ: مفعول به منصوب به فتحه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

عاصِمَةَ: بدل(کل از کل) از طَرابُلُسَ، منصوب به تبعیت، مضاف.

الشَّمالِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* بدل بر سه قسم است و هر یک از آنها مد نظر حکم هستند (۱)- بدل کل از کل: در اعراب نوع و عدد از مبدل منه تبعیت می کند (۲)- بدل بعض از کل: در اعراب از مبدل منه تبعیت می کند اما در نوع و عدد با آن متفاوت می باشد (۳)- بدل شامل: شبیه کلمه ی قبل از خود می باشد.

أَكَلْتُ الرَّغيفَ ثُلْثَهُ وَ الجُبْنَةَ نِصْفَها

أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّغيفَ: مفعول به منصوب به فتحه.

ثُلْثَهُ: بدل (بعض از کل) از الرَّغيفَ، منصوب به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

وَ الجُبْنَةَ: واو حرف عطف، الجُبْنَةَ: معطوف به الرَّغيفَ ، منصوب به تبعیت.

نِصْفَها: بدل(بعض از کل) از الجُبْنَةَ، منصوب به تبعیت، هاء: مضاف الیه.

أُقَدِّرُ امْرَأَ القَيْسِ تَصْميمَهُ عَلى النَّصْرِ

أُقَدِّرُ: فعل ماضی معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

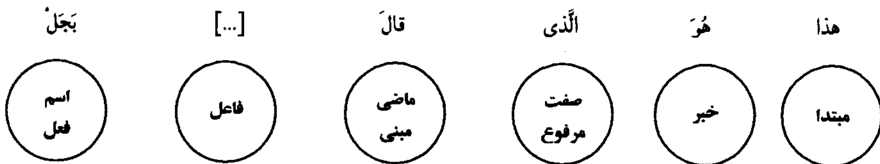
امْرَأَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

القَيْسِ: مضاف الیه مجرور به کسره

تَصْميمَهُ: بدل (شامل) از امْرَأَ القَيْسِ ، منصوب به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

عَلى: حرف جر متعلق به تَصْميمَهُ.

النَّصْرِ: مجرور به کسره.



هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع .

هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، خبر و محلاً مرفوع .

الَّذی: اسم موصول، مبنی بر سکون، صفت هُوَ محلاً مرفوع.

قالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو.

بَجَلْ: اسم فعل مضارع به معنای یکفی مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قواعد

* بناء عبارتست از عدم تغییر حرکت یا حرف آخر اسم بدون هیچ عاملی،از میان اسم ها آنهایی مبنی اند که شبیه حرف باشند در (۱)- ساختار: هرگاه تعداد حروف آن کمتر از سه حرف باشد (۲)- معنا: چنانچه معنای حرف را در بر داشته باشد (۳)- کاربرد: چنانچه عامل باشد ولی معمول نباشد.
* بناء اسم بر دو نوع است (۱)- لازم: ضمیر، اسم اشاره، اسم استفهام، اسم شرط، اسم موصول، اسم فعل، بعضی از کنایات و بعضی از ظروف. (۲)- عارض: منادا، عدد مرکب، ترکیب مزجی، ظرف، مضاف به جمله و جهات شش گانه.

یا سَمیرُ حَذارِ

یا: حرف نداء.

سَمیرُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

حَذارِ: اسم فعل امر به معنای اِحذر، مبنی بر کسره، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

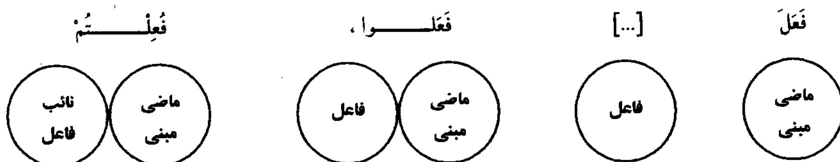
زُرْنی صَباحَ مَساءَ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً

زُرْنی: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

صَباحَ مَساءَ: ظرف زمان(به منزله یک کلمه است)، مبنی بر فتحه، مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلّق به زُرْنی.

خَمْسَ عَشْرَةَ: اسم عدد(به منزله یک کلمه است) مبنی بر فتحه، جانشین مفعول فیه محلاً منصوب

مَرَّةً: تمییز، منصوب به فتحه



فعل: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

فعلوا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به ضمیر و، واو: فاعل و محلاً مرفوع

فعلتم: فعل ماضی مجهول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: نائب فاعل و محلاً مرفوع

قواعد

* بناء عبارتست از عدم تغییر علامت آخرفعل چه حرکت باشد، چه سکون یا آنچه از آنها نیابت می کند. فعل های مبنی عبارتند از: (۱)- فعل ماضی مبنی بر فتحه، ضمه یا سکون است (۲)- فعل مضارع هرگاه به نون تاکید خفیفه یا ثقیله وصل شود مبنی بر فتحه است، و چنانچه به نون جمع مونث متصل گردد مبنی بر سکون است (۳)- فعل امر در حالت کلی مبنی بر سکون است، در افعال خمسه حذف نون و در فعل های معتل حذف حرف عله جایگزین سکون می گردد و چنانچه به نون تاکید خفیفه یا ثقیله متصل شود، علامت فتحه جایگزین سکون می باشد .

يَفْعَلَنْ، تَفْعَلَنَّ، يَفْعَلْنَ، تُفْعَلْنَ

يَفْعَلَنْ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تاکید خفیفه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

تَفْعَلَنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی برفتحه به سبب وصل شدن به نون تاکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

يَفْعَلْنَ: فعل مضارع معلوم،مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مونث، نون: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

تُفْعَلْنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مونث، نون: ضمیر، نائب فاعل و محلاً مرفوع.

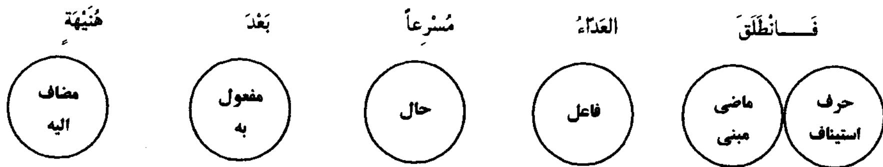
اِفْعَلْ ؛ اِفْعَلوا، أعْطِ، اِفْعَلَنْ

اِفْعَلْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

اِفْعَلوا: فعل امر، مبنی به حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

أعْطِ: فعل امر، مبنی به حذف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

اِفْعَلَنْ: فعل امر، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تاکید خفیفه، فاعل آن ضمیر مستترأنْت.



فَانْطَلَقَ: فاء حرف استیناف، انْطَلَقَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

العَدّاءُ: فاعل مرفوع به ضمه.

مُسْرِعاً: حال منصوب به فتحه.

بَعْدَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلّق به انْطَلَقَ ، مضاف.

هُنَيْهَةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره .

قواعد:

* حکم اسم مصغر این است که حرف اول آن مضموم و حرف دوم آن مفتوح گردد تا اینکه مطابق با این اوزان شود.(۱)- از ثلاثی: فُعَيْل (۲)- از رباعی: فُعَيْعِل ۳- از خماسی: فُعَيْعيل
* علم مرکب اسنادی مصغر نمی شود اما در ترکیب اضافی و مزجی قسمت اول(صدر) مصغر می شود و قسمت دوم(عجز) آن به حالت اولیه باقی می ماند.

فی الغابَةِ ثُعَيْلِبٌ مُحْتالٌ

فی: حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف.

الغابَةِ: مجرور به کسره.

ثُعَيْلِبٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.

مُحْتالٌ: صفت ثُعَيْلِبٌ، مرفوع به تبعیت.

يَسْتَعْمِلُ الصّائغُ مُنَيْشيراً قاطِعاً

يَسْتَعْمِلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه

الصّائغُ: فاعل مرفوع به ضمه

مُنَيْشيراً: مفعول به منصوب به فتحه

قاطِعاً: صفت مُنَيْشيراً، منصوب به تبعیت

لَيْسَ عُبَيْدُ اللهِ مِنْ رِفاقِنا

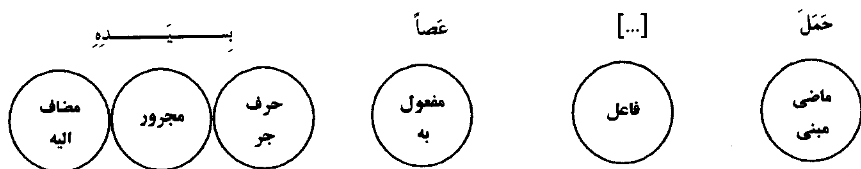
لَيْسَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

عُبَيْدُ: اسم لَيْسَ مرفوع به ضمه، مضاف.

اللهِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

مِنْ: حرف جر متعلّق به خبر محذوف لَيْسَ.

رِفاقِنا: مجرور به کسره، نا: ضمیر، مضاف الیه.



حَمَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو.

عَصاً: مفعول به منصوب به فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

بِیَدِهِ: باء حرف جر متعلّق به حَمَلَ، یَدِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* علامتهای اعراب مقدرند در: (۱)- اسم مقصور بر الف در حالت های: رفع، نصب و جر به سبب تعذر (۲)- اسم منقوص بر یاء بارز یا محذوف در حالت های رفع و جر به سبب ثقل ۳- اسم مضاف به یاء متکلم در حالت های رفع و نصب به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت .

یَموجُ المَرْعَی بِالخُضْرَةِ

یَموجُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

المَرْعَی: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

بالخُضْرَةِ: باء حرف جر متعلّق به یَموجُ، الخُضْرَةِ: مجرور به کسره.

مَرَرْتُ بِقاضٍ عادِلٍ

مَرَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

بِقاضٍ: باء حرف جر متعلّق به مَرَرْتُ،قاضٍ :مجرور به کسره تقدیری بر روی یاء محذوف به سبب ثقل.

عادِلٍ: صفت قاضٍ، مجرور به تبعیت.

إنَّهُ خادِمی حامِلاً المَأکولاتِ الشَّهِیَّةَ

إنَّهُ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء:ضمیر، اسم إنَّ محلاً منصوب.

خادِمی: خبر إنَّ مرفوع به ضمه تقدیری بر روی میم به سبب مشغول بودن محلبه حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضا ف الیه.

حامِلاً: حال، منصوب به فتحه.

المَأکولاتِ: مفعول به برای اسم فاعل منصوب به کسره به جای فتحه چون جمع مونث سالم است.

الشَّهِیَّةَ: صفت المَأکولاتِ، منصوب به فتحه.

الوَظیفَةِ	فی	المَسْؤولِیَّةَ	[...]	یَخْشَی	لَنْ
مجرور	حرف جر	مفعول به	فاعل	مضارع منصوب	حرف نصب

لَنْ: حرف نصب.

یَخْشَی: فعل مضارع معلوم، منصوب به فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر ، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

المَسْؤولِیَّةَ: مفعول به، منصوب به فتحه.

فی: حرف جر متعلّق به یَخْشَی.

الوَظیفَةِ: مجرور به کسره.

قواعد

* علامتهای اعراب تقدیری است در فعل مضارع: (۱)- مختوم به الف، در صورت مضموم یا مفتوح بودن بر روی الف به سبب تعذر . (۲)- مختوم به واو یا یاء، در صورت مضموم بودن بر روی واو یا یاء به سبب ثقل. (۳)- هرگاه پس از ساکن واقع شود، برای رهایی از التقاء ساکنین. (۴)- هرگاه پس از فعل مضارع نون تأکید باشد، بر روی حرف نون نونی که پیش از نون تأکید است به سبب ثقل.

نَطْوی الصَّفْحَةَ و نَمْشی قُدُماً

نَطْوی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

الصَّفْحَةَ: مفعول به و منصوب به فتحه.

و نَمْشی: واو حرف عطف، نَمْشي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

قُدُماً: حال یا جانشین مفعول مطلق، منصوب به فتحه.

یَدْعُوکَ الأُسْتاذُ إلی الصَّفِّ

یَدْعُوکَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی واو به سبب ثقل، کاف: ضمیر، مفعول به مقدم محلاً منصوب.

الأُسْتاذُ: فاعل مؤخر مرفوع به ضمه.

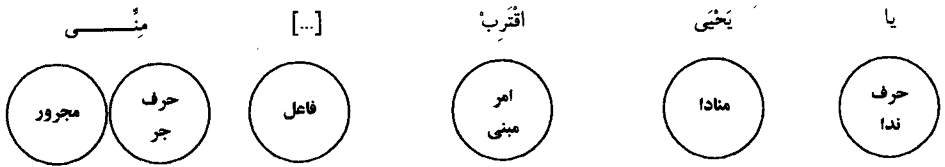
إلی: حرف جر متعلّق به یَدْعُوکَ.

الصَّفِّ: مجرور به کسره.

هَلْ تَضْرِبانِّ (تَضْرِبانِنَّ)

هَلْ: حرف استفهام.

تَضْرِبانِّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به نون محذوف چون از افعال خمسه است و برای رهایی از تکرار، نون حذف شده است، الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، نون مشدّد برای تاکید.



یا: حرف ندا.

یَحْیَی: منادا مبنی بر ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، محلاً منصوب.

اقْتَرِبْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

مِنِّی: مِن حرف جر متعلّق به اقْتَرِبْ، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

قواعد

* علامتهای بناء مقدرند در (۱)- اسم لای نفی جنس (۲)- ندا، فرقی نمی کند که آیا منادا پیش از ندا واقع شدن مبنی بوده است یا معرب؟ (۳)- فعل ماضی مختوم به الف.

لا مَعْنَی فی کَلامِکَ

لا: لای نفی جنس، عامل نصب و رفع.

مَعْنَی: اسم لا مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، محلاً منصوب.

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف لا.

کَلامِکَ: کَلامِ: مجرور به کسره، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

أتَی الجُنْدِیُّ و طَوَی العَلَمَ

أتَی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

الجُنْدِیُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

و طَوَی: واو حرف عطف، طَوَی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو .

العَلَمَ: مفعول به و منصوب به فتحه.

یا هَذا مِنْ أیْنَ جِئْتَ

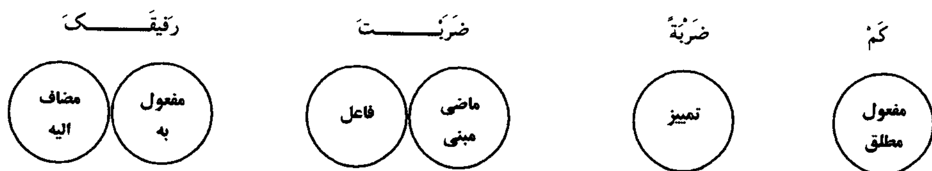
یا: حرف ندا ء.

هَذا: اسم اشاره، منادا مبنی بر سکون و محلاً منصوب.

مِنْ: حرف جر متعلّق به جِئْتَ.

أیْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه محلاً مجرور.

جِئْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر: ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



کَمْ: کنایه مبنی بر سکون، جانشین مفعول مطلق و محلاً منصوب.

ضَرْبَةً: تمییز منصوب به فتحه.

ضَرَبْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

رَفیقَکَ: مفعول به منصوب به فتحه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* تمییز ذات یا مفرد ابهام اسم مفرد که پیش از آن ذکر شده را آشکار می کند و ممیز آن بر مقادیر یا عدد دلالت می کند.
* مقادیر بر سه نوع اند: (۱)- مساحت (۲)- وزن (۳)- کیل و پیمانه.
* عدد بر دو نوع است (۱)- عدد صریح (۲)- کنایه: کَمْ، کَأَیِّنْ، کَذا.

إِشْتَرَیْتُ مُدَّیْنِ قَمحاً

إِشْتَرَیْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مُدَّیْن: مفعول به، منصوب به یاء چون مثنی می باشد.

قَمحاً: تمییز، منصوب به فتحه.

لِی فَرْسَخٌ أَرْضاً

لِی: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

فَرْسَخٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.

أَرْضاً: تمییز، منصوب به فتحه.

جاءَ عِشْرونَ رَجُلاً و تِسْعَ عَشْرَةَ إِمْرَأَةً

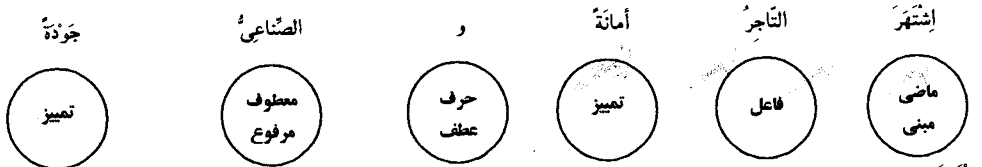
جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

عِشْرونَ: فاعل و مرفوع به واو چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.

رَجُلاً: تمییز، منصوب به فتحه.

و تِسْعَ عَشْرَةَ: واو حرف عطف، تِسْعَ عَشْرَةَ: معطوف به عِشْرون، مبنی بر فتحه و محلاً مرفوع.

إِمْرَأَةً: تمییز، منصوب به فتحه.



اشْتَهَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

التّاجِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أمانَةً: تمییز منصوب به فتحه.

و الصّناعِیُّ: واو حرف عطف، الصّناعِیُّ: معطوف به التّاجِرُ، مرفوع به تبعیت.

جَوْدَةً: تمییز منصوب به فتحه.

قواعد

* تمییز نسبت یا جمله، ابهام بوجود آمده از نسبت فعل را بر طرف می کند و بر(دو نوع): منقول یا غیر منقول می باشد.
* منقول: (۱)- از فاعل (۲)- از مفعول (۳)- از مبتدا.
* غیر منقول از چیزی: نصب یا جر تمییز جایز است.

فاضَ الإناءُ ماءً

فاضَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الإناءُ: فاعل مرفوع به ضمه.

ماءً: تمییز منصوب به فتحه.

أنا أكْثَرُ مِنْکَ مالاً

أنا: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

أكْثَرُ: خبر مرفوع به ضمه.

مِنْکَ: مِنْ حرف جر متعلّق به أكْثَرُ، کاف: ضمیر، محلاً مجرور.

مالاً: تمییز منصوب به فتحه.

لِلّهِ دَرُّهُ فارِساً(مِنْ فارِسٍ)

لِلّهِ: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف، الله: مجرور به کسره.

دَرُّهُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

فارِساً: تمییز منصوب به فتحه.

(مِنْ فارِسٍ: مِنْ حرف جر متعلّق به خبر محذوف، فارِسٍ: مجرور به کسره)

فولاذاً	و	فِضَّةً	السّاعَةَ	اِشْتَرَيْتُ	
معطوف منصوب	حرف عطف	حال	مفعول به	فاعل	ماضی مبنی

اِشْتَرَیْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

السّاعَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

فِضَّةً: حال منصوب به فتحه.

و فولاذاً: واو حرف عطف، فولاذاً: معطوف به فِضَّةً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* نقاط اشتراک بین تمییز و حال: هر دو اسم، نکره، زائد، منصوب و برطرف کننده ی ابهامند.
* نقاط اختلاف بین تمییز و حال: (۱)- حال در قالب جمله و ظرف می آید اما تمییز فقط اسم است. (۲)- حال شکل و هیئت را بیان می کند و تمییز ذات را. (۳)- حال با عطف و بدون عطف می تواند متعدد گردد اما تمییز جمله فقط با عطف متعدد می شود. (۴)- حال می تواند بر عامل خود مقدم شود اما تمییز بر عاملش .مقدم نمی شود (۵)- اصل در حال این است مشتق باشد البته گاهی اوقات به صورت جامد نیز می آید و اصل در تمییز این است که جامد باشد که گاهی به ندرت به شکل مشتق به کار می رود.

عِنْدی رَطْلٌ زَیْتاً

عِنْدی: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، متعلّق به خبر مقدم محذوف، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

رَطْلٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

زَیْتاً: تمییز منصوب به فتحه.

جاءَ زَیْدٌ راکِباً مُبْتَسِماً

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

زَیْدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

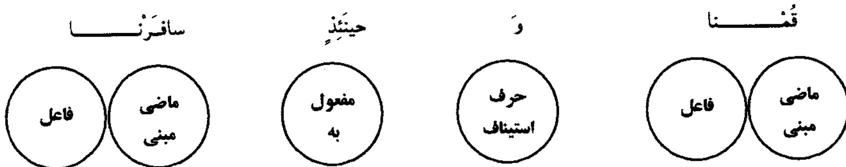
راکِباً: حال منصوب به فتحه.

مُبْتَسِماً: حال دوم منصوب به فتحه.

کَیْفَ رَجَعْتَ

کَیْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، حال و محلاً منصوب.

رَجَعْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



قُمْنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل محلاً مرفوع.

وَ حينَئِذٍ: واو حرف استيناف، حين: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به قُمْنا، مضاف، إذٍ: مضاف اليه، مبنی بر سکون تقديری به سبب مشغول بودن محل به تنوين عوض.

سافَرْنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل محلاً مرفوع.

قواعد

* تنوين يکی از علامت های اسم است، کلماتی که آخر آنها، دو ضمه يا فتحه و يا کسره (تنوين رفع، نصب و جر) را می پذيرند اسمند. انواع تنوين عبارتند از: تنوين تمکين، تنوين تنکير، تنوين مقابله، تنوين عوض و چند نوع ديگر که کاربردشان کم است.

طارَ عُصْفورٌ صَغيرٌ

طارَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

عُصْفورٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

صَغيرٌ: صفت عُصْفورٌ، مرفوع به تبعيت.

رَأَيْتُ أحْمَداً

رَأَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمير ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

أحْمَداً: مفعول به منصوب به فتحه، به سبب نکره بودن تنوين گرفته است.

العُيونُ بَواكٍ

العُيونُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

بَواكٍ: خبر مرفوع به ضمه تقديری بر روی ياء محذوف به سبب مشغول بودن محل به تنوين عوض، و غير منصرف است.

... هذا ابْنُ فاطِمَةٍ

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

ابْنُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

فاطِمَةٍ: مضاف اليه مجرور به کسره، به سبب ضرورت شعری تنوين گرفته است.

فَقَطْ	واحِداً	واحِداً	رَجُلاً	الأميرُ	اِصطَحَبَ
اسم فعل	تأكيد منصوب	صفت منصوب	مفعول به	فاعل	ماضی مبنی

اِصطَحَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

الأميرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رَجُلاً: مفعول به منصوب به فتحه.

واحِداً: صفت رَجُلاً، منصوب به تبعیت.

واحِداً: تأكید برای واحِداً، منصوب به تبعیت.

فَقَطْ: فاء حرف تزئین، فَقَطْ: اسم فعل مضارع به معنای یكفي، مبنی بر سكون، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قواعد

* تاكید لفظی، تابعی است كه لفظ قبل از خود یا مترادف آن لفظ را تكرار می كند.
* لفظ تاكید شده یا همان متبوع می تواند: اسم ظاهر، ضمیر، حرف، فعل، جمله و یا مترادف مؤكَّد باشد.

سَأبْقَی أنا جالِساً فی الصَّفِّ

سَأبْقَی: سین حرف استقبال، أبْقَی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

أنا: تأكید فاعل، مرفوع به تبعیت.

جالِساً: حال منصوب به فتحه.

فی: حرف جرّ متعلّق به جالِساً.

الصَّفِّ: مجرور به كسره.

سَقَطَتْ سَقَطَتْ بابِلُ

سَقَطَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، تاء: حرف تأنیث.

سَقَطَتْ: تأكید سَقَطَتْ، مبنی به تبعیت.

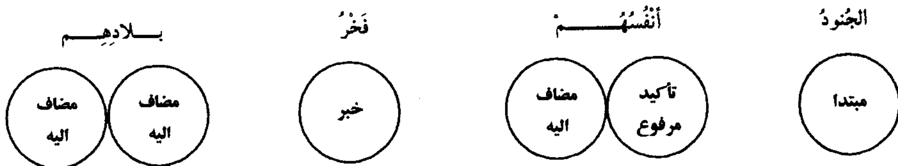
بابِلُ: فاعل مرفوع به ضمه وچون غیرمنصرف است تنوین نپذیرفته.

فازَ اِنْتَصَرَ القائِدُ

فازَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

اِنْتَصَرَ: تأكید فازَ، مبنی به تبعیت.

القائِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.



الجُنودُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أنفُسُهُم: تأکید الجُنودُ، مرفوع به تبعیت، هُمْ: ضمیر، مضاف الیه.

فَخْرُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

بلادِهِم: مضاف الیه مجرور به کسره، هُمْ : ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* تأکید معنوی، تابعی است که با استفاده از الفاظی مشخص که مضاف به ضمیر مؤکَّد می باشند، انجام می پذیرد . در تأکید معنوی شرط است که لفظ به ضمیری متناسب با موکَّد اضافه شود.
* الفاظ تأکید معنوی بر دو نوعند ۱- تأکید نسبت: عَین، نَفس ۲- تأکید شمول: کِلا، کِلتا، کُلّ، أجمَع، جَمیع، عامَّة.

سارَ المَدْعُوّونَ کُلُّهُم أجْمَعونَ

سارَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

المَدْعُوّونَ: فاعل مرفوع به واو چون جمع مذکرسالم است.

کُلُّهُم: تأکید المَدْعُوّونَ، مرفوع به ضمه، هُمْ: ضمیر، مضاف الیه.

أجْمَعونَ: تأکید دوم المَدْعُوّونَ، مرفوع به تبعیت، علامت رفع آن واو می باشد چون ملحق به جمع مذکرسالم است.

رَفْرَفَ الطّائِرُ بِجَناحَیْهِ کِلَیْهِما

رَفْرَفَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

الطّائِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بِجَناحَیْهِ: باء حرف جرّ متعلّق به رَفْرَفَ، جَناحَیْهِ: مجروربه یاء چون مثنی است، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

کِلَیْهِما: تأکید جَناحَیْهِ، مجرور به یاء چون ملحق به مثنی می باشد، هِما:ضمیر،مضاف الیه.

حَضَرَتِ الجَوقَةُ عامَّتُها إلی القاعَةِ

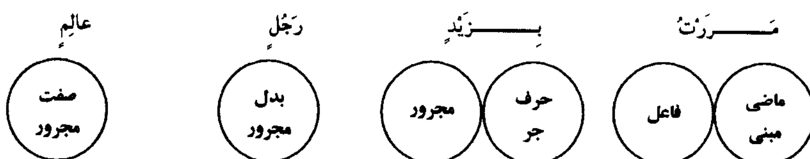
حَضَرَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، تاء: حرف تأنیث.

الجَوقَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

عامَّتُها: تأکید الجَوقَةُ ، مرفوع به تبعیت، ها: ضمیر، مضاف الیه.

إلی: حرف جرّ متعلّق به حَضَرَتِ.

القاعَةِ: مجرور به کسره.



مَرَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

بزَیْدٍ: باء‌حرف جر متعلّق به مَرَرْتُ، زَیْدٍ: مجرور به کسره.

رَجُلٍ: بدل از زَیْدٍ ، مجرور به تبعیت.

عالِمٍ: صفت رَجُلٍ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* توابع، الفاظی هستند که از الفاظی دیگر در کلام تبعیت می کنند، معنای آنها را توضیح داده و در حالات خاصی مانند: اعراب، تعریف، تنکیر، عدد، جنس و فروع آنها مقید و وابسته به لفظ پیش از خود می باشند: اسم مقّدم متبوع و اسم مؤخر تابع نامیده می شود.
* تابع پیوسته در اعراب از متبوع خود تبعیت می کند. همانطور که واجب است نوع اعراب آنها مانند یکدیگر باشد واجب است درسبب اعراب با یکدیگر متفاوت باشد. لذا علت اعراب در اولی فاعل بودن، مبتدا بودن ، خبر بودن ، مفعول بودن و... است اما علت در دومی فقط تبعیت است.

توابع عبارتند از: صفت، تأکید، بدل، عطف وحکایت

هذا ثَوْبٌ مُمَزَّقٌ

هذا: اسم اشاره، مبنی برسکون، مبتدا محلاً مرفوع.

ثَوْبٌ: خبر مرفوع به ضمه.

مُمَزَّقٌ: صفت ثَوْبٌ، مرفوع به تبعیت.

الشَّمْسُ الشَّمْسُ أُمُّ الأرْضِ

الشَّمْسُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الشَّمْسُ: تأکید الشَّمْسُ ، مرفوع به تبعیت.

أُمُّ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

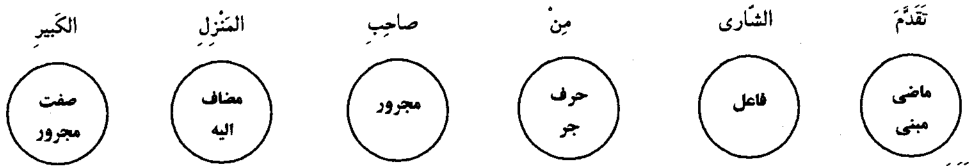
الأرْضِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

وَصَلَ المُعَلِّمُ والتّلمیذُ

وَصَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

المُعَلِّمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

و التّلمیذُ: واو حرف عطف، التّلمیذُ: معطوف به المُعَلِّمُ، مرفوع به تبعیت.



تَقَدَّمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

الشّاری: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل.

مِنْ: حرف جر متعلّق به تَقَدَّمَ.

صاحِبِ: مجرور به کسره، مضاف.

المَنْزِلِ: مضاف الیه مجروربه کسره.

الکَبیرِ: صفت المَنْزِلِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* آخراسمهای مجرور علامت جر را در انتهای خود جای می دهند و به وسیله ی حرکات یا حروف اعراب می گیرند.
* جرّ به صورت ظاهری، تقدیری یا محلی می باشد. اسم در سه موضع مجرور می شود: (۱)- هرگاه پس از حرف جر قرار گیرد (۲)- چنانچه مضاف الیه باشد (۳)- هرگاه تابع اسم مجروری باشد.

نَحْتاجُ إلی مَصانِعَ مُتَطَوِّرَةٍ

نَحْتاجُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

إلی: حرف جرّ متعلّق به نَحْتاجُ.

مَصانِعَ: مجرور به فتحه به جای کسره، چون غیر منصرف است .

مُتَطَوِّرَةٍ: صفت مَصانِعَ، مجرور به کسره .

دَخَلَ المَدینَةَ عَلی حینِ غَفْلَةٍ مِنْ أهْلِها

دَخَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

المَدینَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

عَلی: حرف جرّ متعلّق به دَخَلَ.

حینِ: مجرور به کسره، مضاف.

غَفْلَةٍ: مضاف الیه، مجرور به کسره.

مِنْ: حرف جرّ متعلّق به غَفْلَةٍ.

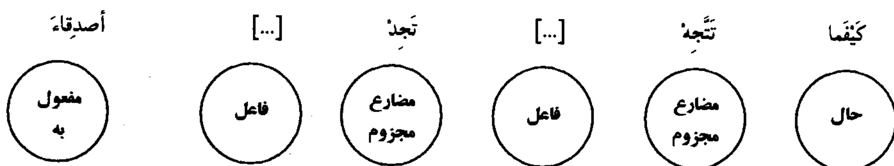
أهْلِها: مجرور به کسره، ها: ضمیر، مضاف الیه.

إبْتَعِدْ عَنِ الدَّجّالینَ

إبْتَعِدْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستترْ أنت .

عَنِ: حرف جرّ متعلّق به إبْتَعِدْ .

الدَّجّالینَ: مجرور به یاء چون جمع مذکر سالم است.



كَيْفَما: اسم شرطی که دو فعل را مجزوم می کند، مبنی بر سکون، حال و محلاً منصوب.

تَتَّجِهْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به كَيْفَما چون فعل شرط است ، علامت جزم آن سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

تَجِدْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به كَيْفَما چون جواب شرط است ، علامت جزم آن سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

أصدِقاءَ: مفعول به منصوب به فتحه، به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است .

قواعد

* هرگاه ادوات جزم پیش از فعل مضارع واقع شوند، فعل مجزوم می گردد. این ادوات عبارتند از: ۱-عامل جزم یک فعل: لَمْ، لَمّا، لام امر، لای نهی. ۲-عامل جزم دو فعل: إنْ، إذْما، مَنْ، ما، مَهْما، أيّ، كَيْفَما، مَتَى، أيْنَما، أنّى، حَيْثُما.
* علامات جزم عبارتند از: ۱- سکون در آخر فعل به جز افعال خمسه ۲- حذف نون در افعال خمسه ۳- حذف حرف عله در فعلهای ناقص.

أ لَمْ تَسْمَعا نِدائی بَعْدُ

أ لَمْ: همزه حرف استفهام، لَمْ: حرف نفی جازم.

تَسْمَعا: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ ، علامت جزم آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

نِدائی: مفعول به منصوب به فتحه تقدیری بر روی همزه به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

بَعْدُ: ظرف زمان، مبنی بر ضمه، مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلّق به تَسْمَعا.

لا تَرْمِ النُّفایاتِ فی الشّارِعِ

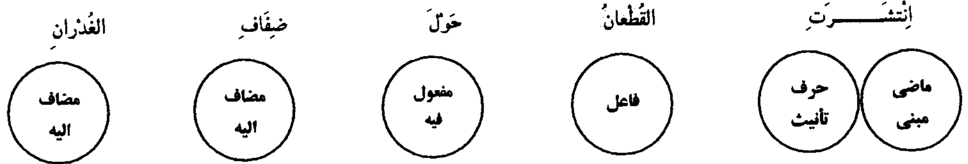
لا: حرف نفی جازم.

تَرْمِ: فعل مضارع معلوم ، مجزوم به لا ، علامت جزم آن حذف حرف ، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

النُّفایاتِ: مفعول به منصوب به کسره به جای فتحه چون جمع مونث سالم است .

فی: حرف جر متعلّق به تَرْمِ .

الشّارِعِ: مجرور به کسره .



اِنْتَشَرَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، تاء: حرف تأنیث.

القُطْعانُ: فاعل مرفوع به ضمه.

حَوْلَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به اِنْتَشَرَتِ ، مضاف.

ضِفَافِ: مضاف الیه مجرور به کسره، مضاف.

الغُدْرانِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* جمع تکسیر با ایجاد تغییر در شکل مفرد آن بر وزنهای مختلفی ساخته می شود که بیشتر آنها سماعی هستند. (۱)- با افزودن بر حروف اصلی کلمه (۲)- با کاستن از حروف اصلی آن (۳)- با تغییر در حرکاتش (۴)- و با یکسان بودن مفرد و جمعش. وزنهای قلّت بر سه تا ده دلالت دارند که عبارتند از: **أفْعَل، أفْعال، أفْعِلَة** و **فِعْلَة** می باشند. وزنهای کثرت بر سه تا بی نهایت دلالت دارند که تعدادشان زیاد است مانند: **فُعْل ... أفْعِلاء**

الرُّسُلُ هُداةُ الإنسانِيَّةِ

الرُّسُلُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هُداةُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الإنسانِيَّةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

نِیاقٌ هِجانٌ مَرَّتْ تَحْتَ الأعْمِدَةِ

نِیاقٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هِجانٌ: صفت نِیاقٌ ، مرفوع به تبعیت.

مَرَّتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، تاء: حرف تأنیث، جمله ی فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

تَحْتَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به مَرَّتْ.

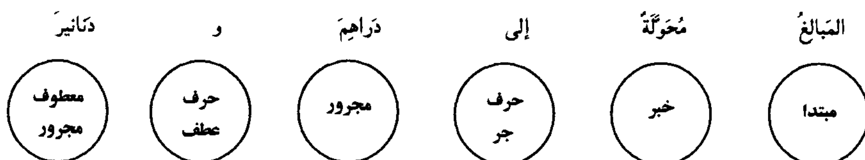
الأعْمِدَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

اِحْذَرِ الأُسْدَ الجائِعَةَ

اِحْذَرِ: فعل امر، مبنی بر سکون که برای رهایی از التقاء ساکنین کسره به جای آن آمده است ، فاعل آن ضمیر مستتر أنْتَ.

الأُسْدَ: مفعول به منصوب به فتحه.

الجائِعَةَ: صفت الأُسْدَ، منصوب به تبعیت.



المَبالغُ: مبتدا مرفوع به ضمه و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

مُحَوَّلَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

إلی: حرف جر متعلّق به مُحَوَّلَةٌ.

دَراهِمَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.

و دَنانیرَ: واو حروف عطف، دَنانیرَ: معطوف به دَراهِمَ ، مجرور به تبعیت و چون غیر منصرف است تنوین نگرفته.

قواعد

* جمع تکسیر شامل: جمع قلت، جمع کثرت، منتهی الجموع، جمع الجمع، اسم جمع و اسم جنس جمعی می شود.
* هر یک از این جمع ها دارای صیغه های مخصوص به خود می باشند و منتهی الجموع چهار وزن غیر منصرف دارد که عبارتند از: أفاعِل، مَفاعِلُ، أفاعیلُ، مَفاعیلُ

الجَیْشُ یَتَألَّفُ مِنْ فَیالِقَ و فِرَقٍ

الجَیْشُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

یَتَألَّفُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جملیه ی فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

مِنْ: حرف جر متعلّق به یَتَألَّفُ.

فَیالِقَ: مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است .

و فِرَقٍ: واو حرف عطف، فِرَقٍ: معطوف به فَیالِقَ، مجرور به کسره.

أبْناءُ عَباسٍ هُمْ مِنَ الرِّجالاتِ العَرَبِیَّةِ العَریقَةِ

أبْناءُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

عَباسٍ: مضاف الیه مجرور به کسره .

هُمْ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

مِنَ: حرف جر متعلّق به خبر محذوف.

الرِّجالاتِ: مجرور به کسره .

العَرَبِیَّةِ: صفت الرِّجالاتِ ، مجرور به تبعیت.

العَریقَةِ: صفت دوم الرِّجالاتِ ، مجرور به تبعیت،

جملیه ی اسمیه خبر أبْناءُ محلاً مرفوع .

المَرضی	صِحَّة	عَلی	ساهِراتُ	المُمَرِّضاتِ	إنَّ
مضاف الیه	مجرور	حرف جر	خبر إنَّ	اسم إنَّ	حرف مشبهه

إنَّ :حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع است .

المُمَرِّضاتِ : اسم إنَّ منصوب به کسره به جای فتحه چون جمع مؤنث سالم است .

ساهِراتُ :خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

عَلی: حرف جر متعلّق به ساهِراتُ.

صِحَّة: مجرور به کسره، مضاف.

المَرضی: مضاف الیه مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

قواعد

* جمع مؤنث سالم با عدم تغییر در شکل مفرد آن و افزودن الف وتاء مضموم درحالت رفع و الف و تاء مکسور در دو حالت نصب و جر به آخرآن ساخته می شود.
* (در جمع مؤنث سالم) علامت رفع ضمه، علامت نصب به جای فتحه کسره و علامت جر کسره است.
* اسمهای ملحق به جمع مذکر سالم در اعراب عبارتند از: أخَواتٌ، أولاتٌ، بناتٌ و اسم هایی مانند بَرَکاتٌ، عَرَفاتٌ .

لا زائِراتَ (زائِراتِ) فی البَیْتِ

لا: نفی جنس، عامل نصب و رفع.

زائِراتَ: اسم لا مبنی بر فتحه و محلاً منصوب.

(زائِراتِ: اسم لا مبنی بر کسره به جای فتحه چون جمع مؤنث سالم است، محلاً منصوب)

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف لا.

البَیْتِ: مجرور به کسره.

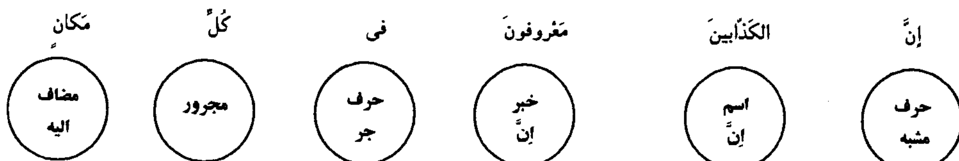
کانَ لِلمُهندِسِ نَشاطاتٌ واسعَةٌ

کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع ونصب، مبنی بر فتحه.

لِلمُهندِسِ: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم و محذوف کانَ ، المُهندِسِ : مجرور به کسره.

نَشاطاتٌ: اسم مؤخر کانَ مرفوع به ضمه.

واسعَةٌ: صفت نَشاطاتٌ ، مرفوع به تبعیت.



إنَّ:حرف مشبه بالفعل عامل نصب و رفع.

الکَذّابینَ: اسم إنَّ منصوب به یاء چون جمع مذکر سالم است .

مَعْروفونَ: خبر إنَّ مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم است .

فی: حرف جر، متعلّق به مَعْروفونَ.

کُلِّ: مجرور به کسره، مضاف.

مَکانٍ: مضاف الیه مجرور به کسره .

قواعد

* جمع مذکر سالم با عدم تغییر در شکل مفرد آن و افزودن: (۱)- واو و نون مفتوح در حالت رفع (۲)- یاء و نون مفتوح در دو حالت نصب و جر ساخته می شود.
* (در جمع مذکر سالم) علامت رفع واو و علامت نصب و جر یاء می باشد هرگاه این جمع به اسم یا ضمیری اضافه گردد حرف نون از آخر آن حذف می شود .
* اسمهای ملحق به جمع مذکر سالم در اعراب عبارتند از: أُولُو، بَنونَ، أَهْلونَ، عِلِّیّونَ، أَرْضونَ، عالَمونَ، سِنونَ، عِشْرونَ تا تِسْعونَ

اِنْتَخَبَ المُحامونَ مَجْلِسَ نَقابَتِهِمْ

اِنْتَخَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المُحامونَ: فاعل مرفوع به واو، چون جمع مذکر سالم است.

مَجْلِسَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

نَقابَتِهِمْ: مضاف الیه مجرور به کسره، هِمْ: ضمیر، مضاف الیه.

قَتَلوا عِشْرینَ مِنْ مُحاربیهِمْ فی المَعْرَکَةِ .

قَتَلوا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

عِشْرینَ: مفعول به منصوب به یا ء چون ملحق به جمع مذکر سالم است.

مِنْ: حرف جر متعلّق به قَتَلوا.

مُحاربیهِمْ: مجرور به یا ء چون جمع مذکر سالم می باشد، هِمْ: ضمیر، مضاف الیه.

فی: حرف جر متعلّق به عِشْرینَ.

المَعْرَکَةِ: مجرور به کسره .

ذَهَبَ العامِلُ باكِراً و الشَّوارِعُ خالِيَةٌ

ذَهَبَ	العامِلُ	باكِراً	و	الشَّوارِعُ	خالِيَةٌ
ماضی مبنی	فاعل	معفول فیه	واو حال	مبتدا	خبر

ذَهَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

العامِلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

باكِراً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به ذَهَبَ.

و الشَّوارِعُ: واو حال، الشَّوارِعُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

خالِيَةٌ: خبرمرفوع به ضمه، جمله الشَّوارِعُ خالِيَةٌ، حال و محلاً منصوب.

قواعد

* جمله یک واحدی اسنادی است که مسند و مسندالیه ی را در برمی گیرد که ارکان اصلی آن می باشند و معنای مورد نظر را در اذهان تداعی می کنند. افزودن ارکان غیراصلی به ارکان اصلی جمله به منظور توضیح معنا و زیبا ساختن کلام جایز است.
* جمله، کلام مرکب مفید نیز نامیده می شود و بر دو نوع است. (۱)- جمله ی فعلیه (۲)- جمله ی اسمیه، شبه جمله نیز به این دو نوع ملحق می گردد.

كَتَبَ التِّلْميذُ رِسالَةً فی المَدرَسَةِ

كَتَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

التِّلْميذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رِسالَةً: مفعول به منصوب به فتحه.

فی: حرف جرّ متعلّق به كَتَبَ.

المَدرَسَةِ: مجرور به کسره.

الجُنْدِیُّ شُجاعٌ علی ساحَةِ القِتالِ

الجُنْدِیُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

شُجاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

علی: حرف جر متعلّق به شُجاعٌ.

ساحَةِ: مجرور به کسره، مضاف.

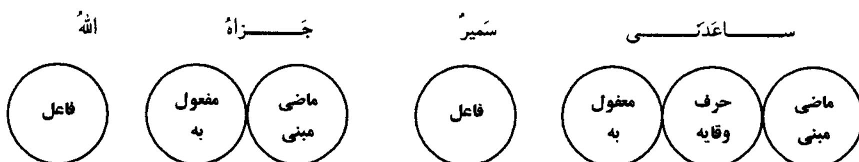
القِتالِ: مضاف الیه، مجرور به کسره.

إلی قَلْعَةِ بَعلَبَکَّ ...

إلی: حرف جر متعلّق به جمله ی فعلیه محذوف به تقدیر نذهبُ.

قَلْعَةِ: مجرور به کسره، مضاف.

بَعلَبَکَّ: مضاف الیه مجرور به فتحه به جای کسره چون غیر منصرف است.



ساعَدَنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

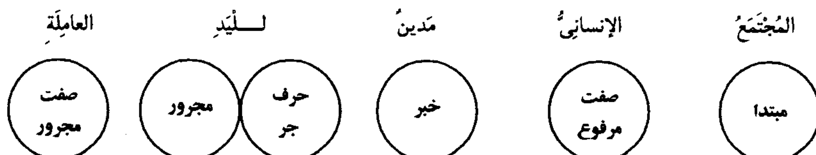
سَمیرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

جَزاهُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اللهُ: فاعل مرفوع به ضمه، هر دو جمله ابتدایی بوده و محلی از اعراب ندارند.

قواعد

* جمله ی ابتدایی که جمله ی استینافی نیز نامیده می شود، محلی از اعراب ندارد چون تأویل به مفرد نمی شود و در (۱)- ابتدای کلام یا (۲)- در میان کلام واقع می شود و از ماقبل خود جدا است.



المُجْتَمَعُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الإنسانِیُّ: صفت المُجْتَمَعُ، مرفوع به تبعیت.

مَدینٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لِلْیَدِ: لام حرف جر متعلق به مَدینٌ، الیَدِ: مجرور به کسره.

العامِلَةِ: صفت الیَدِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* جمله اسمیه در اصل با اسمی آغاز می شود که نقش مسندالیه را دارد و مبتدا نامیده می شود وهمچنین مشتمل بر اسم دیگری است که نقش مسند را دارد و خبر نامیده می شود. هرگاه یکی از نواسخ بر این جمله وارد شود، مسندالیه اسم ناسخ و مسند، خبر ناسخ نامیده می شود و جمله همچنان اسمیه باقی می ماند.

نَحْنُ	[...]	[...]	الجُنودَ	نَحْمی	[...]	العَلَمَ
مبتدا	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول به	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول به

نَحْنُ: ضمیرمنفصل، مبنی برضمه، مبتدا و محلاً مرفوع.

الجُنودَ: مفعول به و منصوب به فتحه برای فعل محذوف به تقدیر أخصُّ، منصوب به فتحه، جمله ی أخصُّ الجنودَ حال و محلاً منصوب.

نَحمی: فعل مضارع، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر نحن، جمله ی نَحْمی خبر و محلاً مرفوع.

الَعلَمَ: مفعول به منصوب به فتحه.

قواعد

* جمله ی اختصاص از فعل محذوف و اسم مخصوص تشکیل می شود، این جمله حال و محلاً منصوب است.

ألا	لَیْتَ	الشَّبابَ	یَعودُ	[...]	[...]	یوماً
حرف استفتاح	حرف مشبه	اسم لیت	مضارع مرفوع	فاعل	خبر لیت	مفعول فیه

ألا: حرف استفتاح.

لَیْتَ: حرف مشبه بالفعل، عامل رفع و نصب.

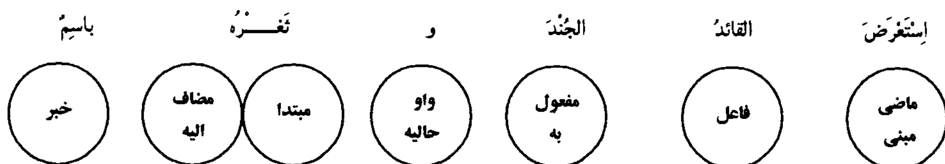
الشَّبابَ: اسم لَیْتَ منصوب به فتحه.

یَعودُ: فعل مضارع، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله یَعود خبر لَیْتَ محلاً مرفوع.

یوماً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به یَعودُ.

قواعد

* جمله انشائیه کلامی است که در بردارنده ی امر، نهی، استفهام و یا تمنی می باشد و احتمال صدق یا کذب در آن وجود ندارد.



اِستَعرَضَ: فعل ماضی معلوم مبنی برفتحه.

القائدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الجُندَ: مفعول به منصوب به فتحه.

وثَغرُهُ: واوحالیه، ثَغرُهُ: مبتدا مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

باسِمٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله ثَغرُهُ باسِمٌ حال و محلاً منصوب.

قواعد

* جمله ی حالیه، جمله ای است فعلیه یا اسمیه که شکل و هیئت مسندالیه در جمله ای که پیش از آن آماده را بیان می کند و یا به تقویت معنای آن می پردازد.
* این جمله حال و محلاً منصوب می باشد و شرط است که (۱)- جمله ی خبری باشد نه انشایی (۲)- مقرون به چیزی نباشد که معنای آنرا به زمان مستقبل تغییر می دهد (۳)- به واسطه ی ضمیر یا واو با مسندالیه در جمله ی قبل مرتبط باشد.

جاءَ الأُستاذُ أفكارُهُ عِلمِيَّةٌ

جاءَ: فعل ماضی معلوم مبنی برفتحه.

الأُستاذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أفكارُهُ: مبتدا مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

عِلمِيَّةٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله ی أفكارُهُ عِلمِيَّةٌ حال و محلاً منصوب.

النّاسُ يَنظُرون إلى الأشياءِ وهِي مَصبوغَةٌ بِأوهامِهِم

النّاسُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يَنظُرون: فعل مضارع معلوم مرفوع به نون چون از افعال خمسه است، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع ، جمله ی يَنظُرون خبر و محلاً مرفوع.

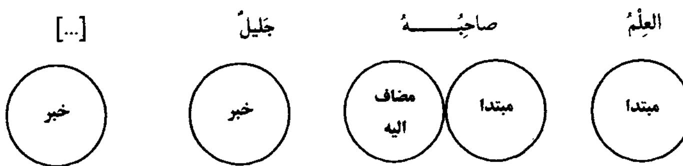
إلى: حرف جّر متعلق به يَنظُرون.

الأشياءِ: مجرور به کسره.

وهِي: واوحالیه، هي: ضمیر منفصل مبنی، مبتدا و محلاً مرفوع.

مَصبوغَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

بِأوهامِهِم: باء حرف جر متعلق به مَصبوغَةٌ ،أوهامِهِم: مجرور به کسره، هم: ضمیر، مضاف الیه، جمله ی هِي مصبوغَةٌ حال و محلاً منصوب.



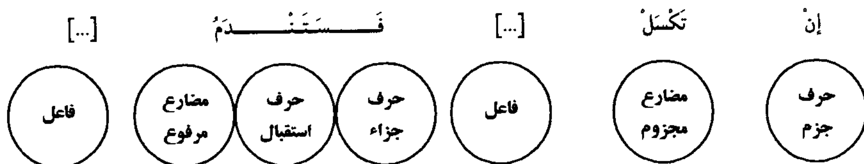
العِلْمُ: مبتدای اول مرفوع به ضمه.

صاحِبُهُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

جَليلٌ: خبر برای مبتدای دوم مرفوع به ضمه، جمله ی صاحِبُهُ جَليلٌ خبر برای مبتدای اول محلاً مرفوع.

قواعد

* جمله ی خبریه، جمله ای فعلیه یا اسمیه است که وظیفه ی مسند در جمله ی اسمیه ای که پیش ازآن آمده را به عهده دارد. و شرط است که به واسطه ی ضمیر یا عوامل لفظی و معنوی با مبتدا مرتبط باشد. این جمله (۱)- محلاً مرفوع به عنوان خبر برای مبتدا یا بعضی از نواسخ قرار می گیرد (۲)- محلاً منصوب خبر برای نواسخ دیگر واقع می شود.



إنْ: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

تَكْسَلْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إنْ چون فعل شرط است وعلامت جزم آن سکون. وفاعل آن ضمیرمستترأنت.

فَسَتَنْدَمُ: فاء حرف جزاء، سین حرف استقبال، تَنْدَم: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیرمستترأنت وجمله ی تَنْـدَم خبر بـرای مبتدای محذوف، به تقدیر أنت (یعنی: أنت تندَمُ) و محلاً مرفوع، جملـه ی متشـكل از مبتـدای محـذوف و خبـر آن جـواب شـرط و محـلاً مجزوم.

قواعد

* جمله ی شرطیه کلام مفیدی است که از دو جمله ی شرط و جواب آن تشکیل شده است.



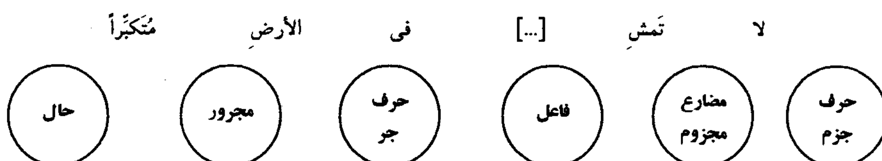
عِندَ: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به جمله فعليه محذوف به تقدير نفطرُ، مضاف.

غُروبِ: مضاف اليه مجرور به كسره، مضاف.

الشَّمسِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

قواعد

* جمله ی ظرفيه، به جملات اسميه و فعليه ملحق می گردد و با ظرف و مضاف اليه يا حرف جرّ و مجرور آن آغاز می شود و به اين سبب شبه جمله ناميده می شود كه متعلق آنها محذوف است و اين حذف زمانی صحيح است كه شبه جمله معنای مورد نظر را در ذهن تداعی كند.



لا: حرف نهی جازم.

تَمشِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا و علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعل آن ضميرمستترأنت.

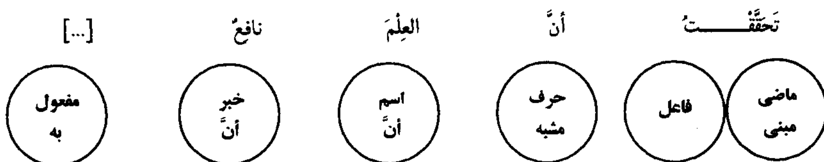
فی: حرف جرّ متعلق به تمشِ.

الأرضِ: مجروربه كسره.

مُتَكَبِّراً: حال منصوب به فتحه.

قواعد

* جمله ی فعليه در اصل با فعل تام آغاز می شود و اركان اصلی آن فعل يا همان مسند و فاعل يا نائب فاعل است كه همان مسنداليه می باشد. اگر مسند، فعلی معلوم باشد مسنداليه فاعل است و چنانچه مسند فعلی مجهول باشد مسنداليه نائب فاعل است .



تَحَقَّقْتُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع .

أنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

العِلْمَ: اسم أنَّ منصوب به فتحه.

نافِعٌ : خبر أنَّ مرفوع به ضمه.

جمله ی أنَّ العِلْم نافعٌ به تاویل مصدر مفعول به و محلاً منصوب است .

قواعد

* جملاتی که محلی از اعراب دارند هفت جمله اند: (۱)- جمله ی خبر (۲)- جمله ی حال (۳)- جمله ی مفعول به (۴)- جمله ی مضاف الیه برای ظرف (۵)- جمله ی تابع برای مفرد (۶)- جمله ی تابع جمله ای که محلی از اعراب دارد (۷)- جمله ی جواب شرط جازم مقرون به فاء یا اذا فجائیه.

أسافِرُ یَوْمَ هُوَ یُسافِرُ

أُسافِرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

یَوْمَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به أُسافِرُ، مضاف .

هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

یُسافِرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آ ن ضمیر مستتر هو، جمله ی یُسافِرُ خبر برای مبتدا و محلاً مرفوع ، جمله ی هو یُسافِرُ مضاف الیه محلاً مجرور.

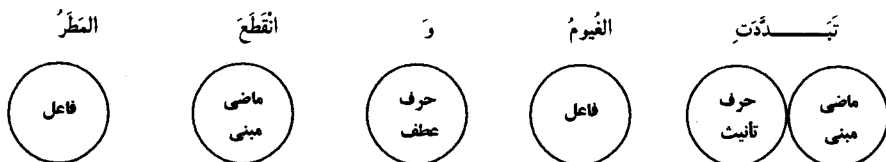
زَیْدٌ یَقْرأُ وَ یَکتُبُ

زَیْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

یَقْرأُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی یَقْرأُ خبر و محلاً مرفوع.

وَ یَکتُبُ: واو حرف عطف، یَکتُبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آ ن ضمیر مستتر هو.

جمله ی یَکتُبُ معطوف بر جمله یَقْرأُ محلاً مرفوع.



تَبَدَّدَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء حرف تأنیث.

الغُیومُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی تَبَدَّدَتِ الغُیومُ محلی از اعراب ندارند چون ابتدایی هستند.

وَ انْقَطَعَ: واو حرف عطف، انْقَطَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

المَطَرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

جمله ی انْقَطَعَ المَطَرُ محلی از اعراب ندارند چون معطوف به جمله ی تَبَدَّدَتِ الغُیومُ شده است.

قواعد

* جملاتی که محلی از اعراب ندارند هفت جمله اند(۱)- جمله ی ابتدایی که کلام با آن آغاز می شود (۲)- جمله ی معترضه که حد فاصل بین دو شی متلازم می باشد (۳)- جمله ی مفسره که ما قبل خود را تفسیر می کند(۴)- جمله ی صله موصول (۵)- جمله ای که به عنوان جواب قسم واقع شده باشد (۶)- جمله ی جواب شرط جازم که مقرون به فاء یا اذا فجائیه نیست و یا شرطی که غیر جازم است (۷)- جمله ی تابع جمله ای است که محلی از اعراب ندارد.

القاضی، رَحِمَهُ اللهُ، کانَ عادلاً

القاضی: مبتدا مرفوع به ضمه ی تقدیری برروی یاء به سبب ثقل.

رَحِمَهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اللهُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی رَحِمَهُ اللهُ جمله ی معترضه است و محلی از اعراب ندارد.

کانَ: فعل ماضی ناقص، مبنی بر فتحه، ضمیر مستتر هو اسم آن و محلاً مرفوع.

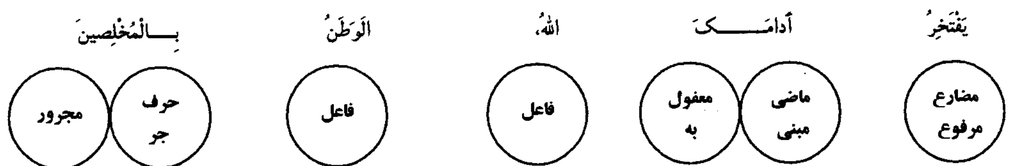
عادلاً: خبرکان منصوب به فتحه، جمله ی کانَ عادلاً خبر و محلاً مرفوع.

وَأَبیکَ لَأَحفَظَنَّ عَهدَکَ

وَأَبیکَ: واو حرف قسم و جرّ متعلق به فعل قسم محذوف، أَبیکَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، کاف : ضمیر، مضاف الیه.

لَأَحفَظَنَّ: لام حرف جواب،أَحفَظَنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید، فاعل آن ضمیر مستترأنا.

عَهدَکَ: مفعول به منصوب به فتحه، کاف: ضمیر، مضاف الیه، جمله ی لَأَحفَظَنَّ جواب قسم است و محلی از اعراب ندارد.



يَفْتَخِرُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه.

أَدامَكَ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

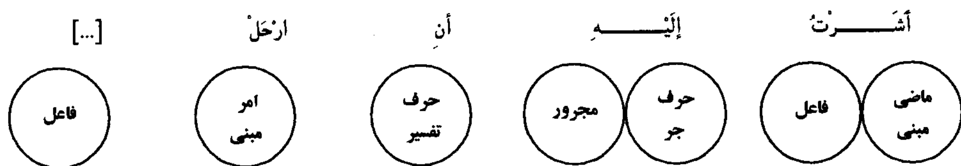
اللهُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی أَدامَکَ اللهُ محلی از اعراب ندارد چون معترضه است .

الوَطَنُ: فاعل يَفْتَخِرُ مرفوع به ضمه .

بِالْمُخْلِصينَ: باء حرف جر متعلق به يَفْتَخِرُ ، الْمُخْلِصينَ: مجرور به یاء چون جمع مذکر سالم است .

قواعد

* جمله ی معترضه جمله ای است که محلی از اعراب ندارد و بین دو شی ء متلازم. مانند: فعل و فاعل آن، مبتدا و خبر آن و شرط و جواب آن فاصله ایجاد می کند.



أَشَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

إِلَيْهِ: إِلی حرف جر متعلق به أَشَرْتُ ، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

أَنِ: حرف تفسیر.

ارْحَلْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت، جمله ی أَنِ ارْحَلْ چون جمله ی مفسره است محلی از اعراب ندارد .

قواعد

* جمله ی مفسره، جمله ایست که محلی از اعراب ندارد و از حقائق کلام پیش از خود پرده برمی دارد و معمولاً مقرون به أن و أی می باشد.



سَمِعتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عالِماً: مفعول به منصوب به فتحه.

یُحاضِرُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی یُحاضِرُ صفت برای عالِماً و محلاً منصوب.

قواعد

* جمله ی نعت (وصفی) جمله ی فعلیه ای است که به عنوان وصفی پس از نکره ی محض می آید و (۱)- هرگاه جمله ی فعلیه بعد از معرفه ی محض واقع شود حال است (۲)- چنانچه جمله فعلیه پس از معرفه غیر محض یا پس از نکره ی غیر محض واقع شود جایز است آن را نعت یا حال در نظر گرفت.

جاءَ شاعِرٌ مُبْدِعٌ یُنْشِدُ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

شاعِرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

مُبْدِعٌ: صفت شاعِرٌ مرفوع به تبعیت .

یُنْشِدُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله یُنْشِدُ صفت شاعِرٌ محلاً مرفوع (یا حال و محلاً منصوب)

جاءَ الشاعِرُ یُنْشِدُ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

الشاعِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

یُنْشِدُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی یُنْشِدُ: حال و محلاً منصوب.

یُعْجِبُنی الإنْسانُ یَتَصَدَّقُ

یُعْجِبُنی: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

الإنْسانُ: فاعل مرفوع به ضمه.

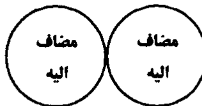
یَتَصَدَّقُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی یَتَصَدَّقُ صفت الإنْسانُ و محلاً مرفوع، (یا حال و محلاً منصوب)

كانَ الكِتابُ تَحْتَ إبْطِـــــــه [...]











کانَ: فعل ماضی ناقص عامل رفع ونصب، مبنی برفتحه.

الکِتابُ: اسم کانَ مرفوع به ضمه.

تَحْتَ: مفعول فیه، ظرف، از جهات ششگانه، منصوب به فتحه، متعلق به خبر محذوف کانَ، مضاف.

إبْطِهِ: مضاف الیه مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* اسمهای جهات شش گانه، ظروفی مبهم هستند که دایم الاضافه می باشند و عبارتند از: أمامَ، تَحْتَ، شِمالَ، فَوْقَ، وَراءَ، يَمينَ. و این الفاظ ملحق به جهات شش گانه اند: أوّل، بَعْدَ، بَيْنَ، تُجاهَ، تِلْقاءَ، خَلْفَ، عَلُ، عِنْدَ، قَبْلَ، قُدّامَ (۱)- این اسمها در صورتی که مضاف واقع شوند یا لفظاً و معناً قطع از اضافه شوند معرب بوده و منصوب می شوند. (۲)- و چنانچه فقط لفظاً قطع از اضافه شوند نه معناً، مبنی بر ضمه و محلاً منصوب می باشند.

جَلَسْتُ أماماً

جَلَسْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

أماماً: مفعول فیه، ظرف، از جهات ششگانه، منصوب به فتحه می باشد چون از نظر لفظ و معنا قطع از اضافه شده است، متعلّق به جَلَسْتُ.

أتَى مِنْ بَعْدُ

أتَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

مِنْ : حرف جَر متعلق به أتَى.

بَعْدُ: ظرف زمان مبنی برضمه، محلاً مجرور چون از لحاظ لفظ و معنا قطع از اضافه شده است.

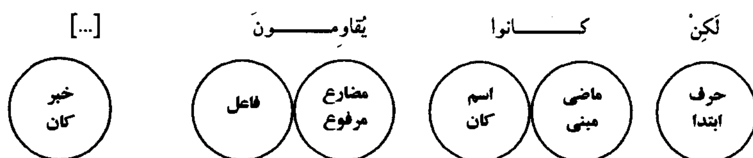
حَطَّهُ السَّيْلُ مِنْ عَلِ

حَطَّهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه، هاء:ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

السَّيْلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

مِنْ:حرف جر متعلق به حَطَّهُ.

عَلِ: مجرور به کسره است و به سبب ضرورت شعری تنوین پذیرفته است.



لَکِنْ: حرف ابتدا.

کانوا: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، اسم کانَ و محلاً مرفوع.

یُقاوِمونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع،

جمله ی یُقاوِمون خبر کان و محلاً منصوب.

قواعد

* حرف ابتدا ، از حروف معانی است که برای از سر گرفتن کلام به کار می رود. گاهی اوقات بین دو جمله ای واقع می شود که عطف بین آنها صحیح نیست حروف ابتدا عبارتند از: بَلْ، حتّی، فاء، واو، لام و لَکِنْ.

فَوا عَجَباً حَتّی کُلَیْبُ تَسبُّنی

فَوا عَجَباً: فاء حرف استیناف، وا: حرف نداء، عجباً: منادا، منصوب به فتحه.

حَتّی: حرف ابتدا.

کُلَیْبُ: مبتدا، مرفوع به ضمه.

تَسبُّنی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب،

جمله ی تَسبُّنی خبر و محلاً مرفوع.

ماجِئْتُ بَلْ ذَهَبْتُ

ما: حرف نفی.

جِئتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

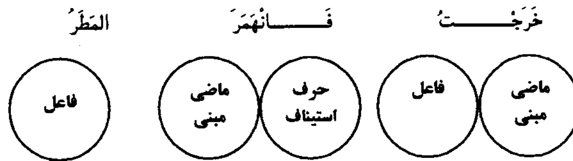
بَلْ: حرف ابتدا.

ذَهَبْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

لَسَمیرٌ شُجاعٌ

لَسَمیرٌ: لام حرف ابتداء، سمیرٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه.

شُجاعٌ: خبر و مرفوع به ضمه.



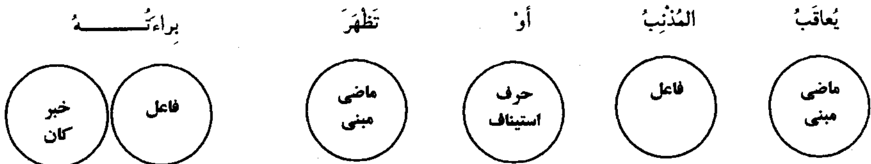
خَرَجْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

فَانْهَمَرَ: فاء: حرف استیناف انْهَمَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المَطَرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

قواعد

* حرف استیناف ، از حروف معانی است که بیانگر آغاز جمله پس از جدا شدن از ما قبل می باشد. استیناف دو حرف دارد: فاء و واو.



يُعاقَبُ: فعل مضارع مجهول مرفوع به ضمه.

المُذْنِبُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

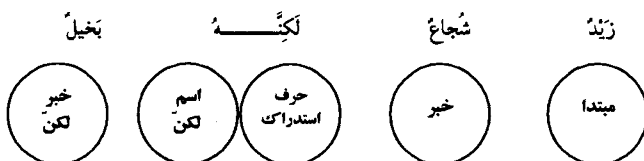
أوْ: حرف استثناء که با أنْ مضمر ما بعد خود را منصوب می کند(به معنای إلّا أن)

تَظْهَرَ: فعل مضارع معلوم منصوب به أوْ علامت نصب آن فتحه.

براءَتُهُ: فاعل مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* حرف استثناء، از حروف معانی می باشد و اسمی که پس از آن واقع می شود را از حکم ما قبلش خارج می گرداند. حروف استثناء شش حرفند: إلّا، أوْ، حتّی، حاشا، خَلا، عَدا.



زَیْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

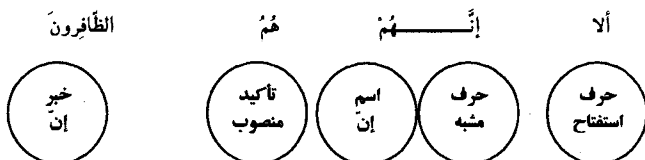
شُجاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لَکِنَّهُ: لَکِنَّ‌حرف استدراک مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمیر، اسم لَکِنَّ و محلاً منصوب.

بَخیلٌ: خبر لَکِنَّ مرفوع به ضمه.

قواعد

* حرف استدراک، از حروف معانی است و برای ما بعد خود حکمی نسبت می دهد که مخالف با حکم ما قبل آن است و یا از آنچه شک و توهم ثبوت آن می رود رفع ابهام می کند. حروف استدراک عبارتند از: عَلَی، کَأَنَّ، لَکِنْ و لَکِنَّ.



ألا: حرف استفتاح.

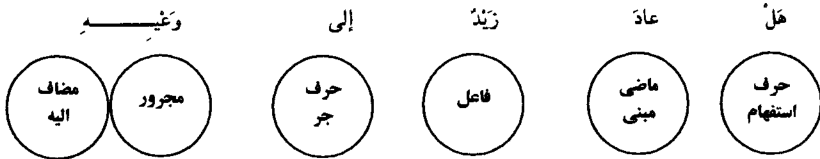
إنَّهُمْ: إنّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هم: ضمیر، اسم إنَّ و محلاً منصوب.

هُمُ: تاکید برای هُم، مبنی و محلاً منصوب.

الظافِرونَ: خبر إنَّ، مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم می باشد.

قواعد

* حرف استفتاح ، از حروف معانی است و برای وارد شدن به آنچه گفته خواهد شد مورد استفاده قرار می گیرد. و بیانگر محقق شدن ما بعدش می باشد. استفتاح دو حرف دارد: ألا، و أما.



هَلْ:حرف استفهام.

عادَ:فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

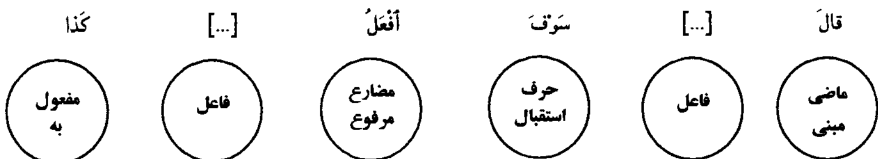
زَيْدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

إلى: حرف جر متعلق به عادَ.

وَعْيِهِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

قواعد

* حرف استفهام، از حروف معانی است که برای طلب فهم، تصور و تصدیق به کار می رود، حروف استفهام سه حرفند: همزه، ما و هَلْ.



قالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

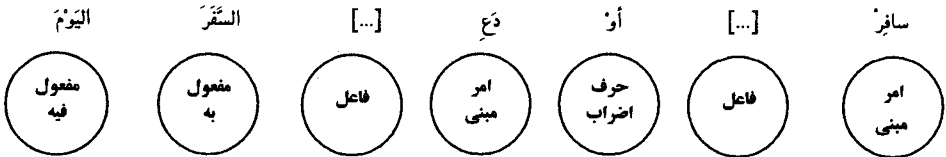
سَوْفَ: حرف استقبال.

أفْعَلُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

كَذا: اسم کنایه، مبنی بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب.

قواعد

* حرف استقبال، از حروف معانی است که مدت کوتاه و فشرده ی حال را تبدیل به زمان طولانی و گسترده ی آینده می نماید و دارای دو حرف می باشد: سین، سوف.



سافِرْ:فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

أوْ: حرف اضراب.

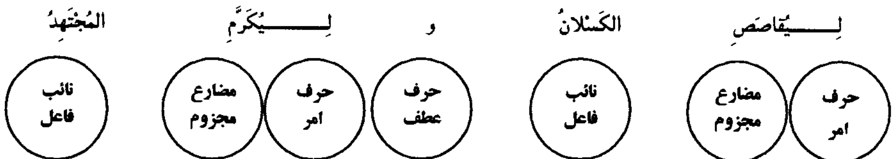
دَعِ: فعل امر، مبنی بر سکون که برای رهایی از التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده است، و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

السَّفَرَ: مفعول به منصوب به فتحه.

اليَوْمَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به السَّفَرَ.

قواعد

* حرف اضراب، از حروف معانی است که برای باطل کردن یا انتقال از غرضی به غرض دیگر به کار می رود. حروف اضراب سه حرفند:أوْ، بَلْ، لَكِنْ.



لِيُقاصَصِ: لام حرف امر، يُقاصَصِ: فعل مضارع مجهول،مجزوم به لام امر، علامت جزم آن سکون است که برای رهایی از التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده است.

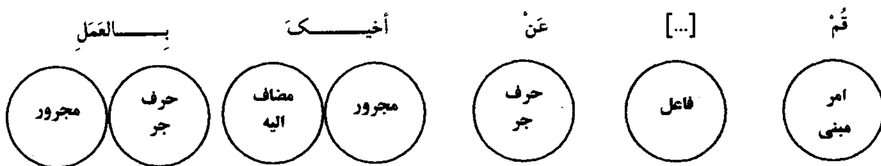
الكَسْلانُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

و لِيُكَرَّمِ: واو حرف عطف، لام: حرف امر، يُكَرَّمِ: فعل مضارع مجهول، مجزوم به لام امر، علامت جزم آن سکون است که برای رهایی از التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده است.

المُجْتَهِدُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

قواعد

* حرف امر، از حروف معانی است که برای درخواست انجام چیزی است از طرف فردی که دارای درجه بالاتر است از کسی که در درجه پایین تر قرار دارد. امر یک حرف دارد که لام امر نامیده می شود.



قُمْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

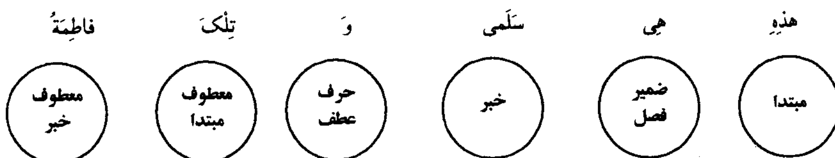
عَنْ: حرف جر و بدل، متعلق به قُمْ.

أخيكَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، **کاف**: ضمیر، مضاف الیه.

بِالعَمَلِ: باء حرف جر متعلق به قُمْ، **العَمَلِ**: مجرور به کسره.

قواعد

* حرف بدل، از حروف معانی است و برای دلالت بر جایگزینی و جانشینی از چیزی به کار می رود. بدل یک حرف دارد و آن، عَنْ می باشد.



هذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، مبتدا و محلاً مرفوع.

هِيَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

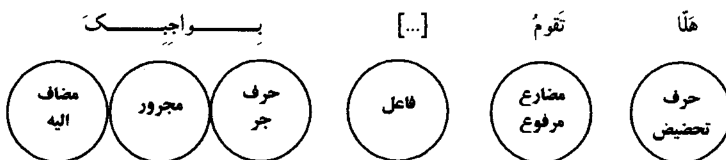
سَلَمى: خبر مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

وَ تِلْكَ: واو حرف عطف، **تِلْكَ**: معطوف به هذِهِ که مبتداست ، مبنی بر فتحه و محلاً مرفوع.

فاطِمَةُ: معطوف به سَلَمى که خبر است، مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

قواعد

* حرف تأنیث، از حروف معانی است، در پایان اسم می آید تا بیانگر مؤنث بودن باشد و آنرا از مذکر تفکیک کند. حروف تأنیث سه حرفند که علامت های تأنیث نامیده می شوند: تاء مدور، الف مقصوره و الف ممدوده.



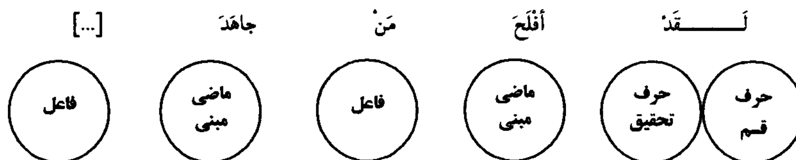
هَلّا: حرف تحضیض.

تَقومُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

بِواجِبِکَ: باء حرف جر متعلق به تَقومُ،واجِبِکَ: مجرور به کسره، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* حرف تحضیض ، از حروف معانی است و برای طلب شیء با تندی و درشتی، تشویق و ناراحتی به کار می رود. حروف تحضیض پنج حرفند: ألا، ألّا، لَوْلا، لَوْما و هلّا.



لقَدْ: لام: حرف قسم، قد: حرف تحقیق.

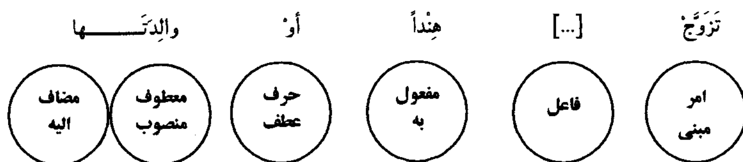
أفْلَحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

مَنْ: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

جاهَدَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قواعد

* حرف تحقیق از حروف معانی است و برای اثبات مسأله به کار می رود. حروف تحقیق دو حرفند: أما و قَدْ.



تَزَوَّجْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

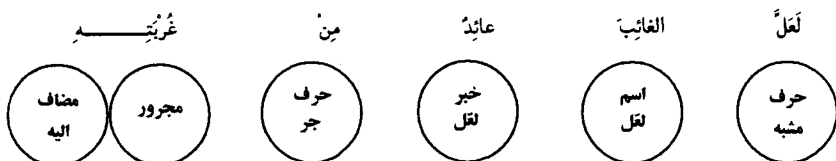
هِنْداً: معفول به و منصوب به فتحه.

أوْ: حرف عطف و تخییر.

والِدَتَها: معطوف بر هِنْداً منصوب به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* حرف تخییر، از حروف معانی است و برای ترجیح شیء و تخصیص و مقدم داشتن آن بر غیرش به کار می رود. تخییر دو حرف دارد: إمّا و أوْ



لَعَلَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع و حرف ترجی.

الغائِبَ: اسم لَعَّلَ منصوب به فتحه.

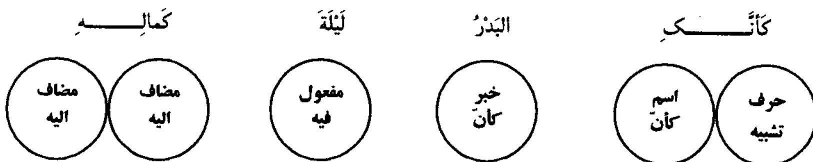
عائِدٌ: خبر لَعَّلَ مرفوع به ضمه.

مِنْ: حرف جر، متعلق به عائِدٌ.

غُرْبَتِهِ: مجرور به کسره، هاء :ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* حرف ترجی ، از حروف معانی است و بیانگر انتظار تحقق امری آسان است که این انتظار در حالتی میان بیم و امید است. ترجی دو حرف دارد: عَلَّ، لَعَلَّ.



كَأَنَّکِ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم کأنَّ و محلاً منصوب.

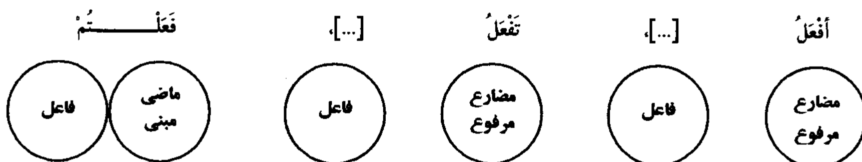
البَدْرُ: خبر کأنَّ مرفوع به ضمه.

لَيْلَةَ: مفعول فيه ظرف زمان، متعلق به البَدرُ، مضاف.

كَمالِهِ: مضاف اليه مجرور به کسره، هاء: ضمير، مضاف اليه.

قواعد

* حرف تشبیه، از حروف معانی است که برای مشارکت امری با امر دیگری، در معنا استفاده می شود اما نه به صورت استعاره. تشبیه دو حرف دارد: کاف و کَأَنَّ.



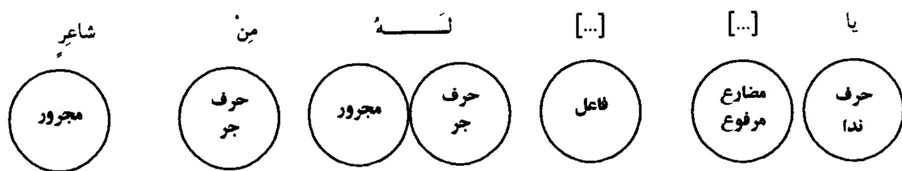
أَفْعَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستترأنا.

تَفْعَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیرمستتر أنت.

فَعَلْتُمْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به خاطر وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، میم: حرف جمع.

قواعد

* حرف تصریف ، از حروف معانی است و برای ایجاد تغییر یک اصل به صیغه های مختلف به کار می رود. حروف تصریف یازده حرفند: همزه، تاء، سین، لام، میم، نون، نون ثقیله، هاء، واو، الف، یاء.



یا: حرف ندا.

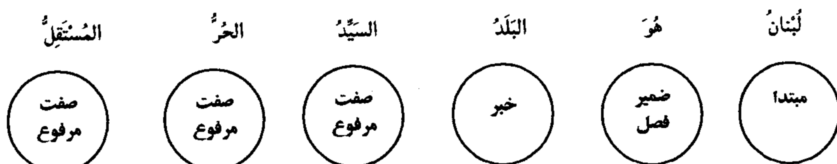
لَهُ: لام حرف جر و تعجب، متعلق به فعل نداء محذوف به تقدیر أنادی، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

مِنْ: حرف جر زائد.

شاعِرٍ: مجرور به کسره، تمییز و محلاً منصوب.

قواعد

* حرف تعجب ، از حروف معانی است و برای تأثیر پذیری نفس نسبت به آنچه برای او پنهان است به کار می رود. تعجب یک حرف دارد: لام.



لُبْنانُ: مبتدا مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

هُوَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

البَلَدُ: خبر مرفوع به ضمه.

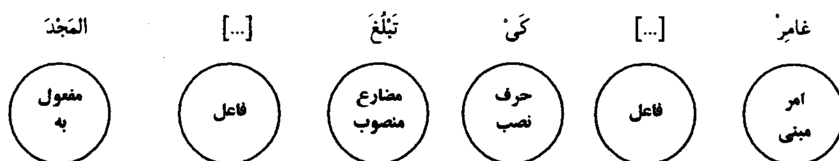
السَیِّدُ: صفت البَلَدُ ، مرفوع به تبعیت.

الحُرُّ: صفت دوم البَلَدُ، مرفوع به تبعیت.

المُسْتَقِلُّ: صفت سوم البَلَدُ، مرفوع به تبعیت.

قواعد

* حرف تعریف ، از حروف معانی است و برای معرفه کردن نکره به کار می رود تعریف یک حرف دارد که أل تعریف نامیده می شود.



غامِرْ: فعل امر مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

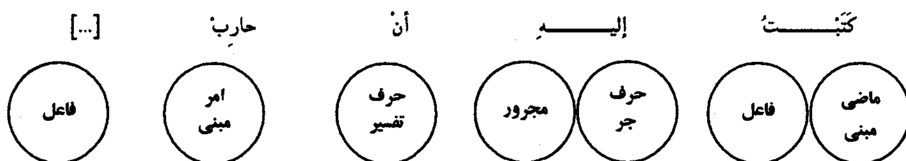
كَي:حرف مصدری و نصب و تعلیل.

تَبْلُغَ: فعل مضارع معلوم منصوب به كَي علامت نصبش فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

المَجْدَ: مفعول به منصوب به فتحه، جمله تَبْلُغَ المَجْدَ به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام تقدیری (یعنی لِتَبْلُغَ المَجْدَ)

قواعد

* حرف تعلیل از حروف معانی می باشد و برای دلیل آوردن و اثبات آن به کار می رود. و حروف تعلیل هشت حرفند: إذْ، حَتَّی، عَلی، عَنْ، فی، كَي، لام، و مِنْ.



كَتَبْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت ، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

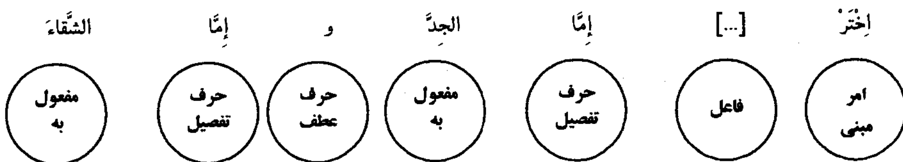
إليهِ: إلی حرف جر متعلق به كَتَبْتُ، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

أنْ: حرف تفسیر.

حارِبْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر: أنت.

قواعد

* حرف تفسیر از حروف معانی می باشد و برای توضیح معنا و برملا ساختن منظور از یک کلام مشکل یا تفسیر آن به کار می رود. حروف تفسیر دو حرفند: أنْ، أی



اِخْتَرْ: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر: أنت.

إمّا: حرف تفصیل.

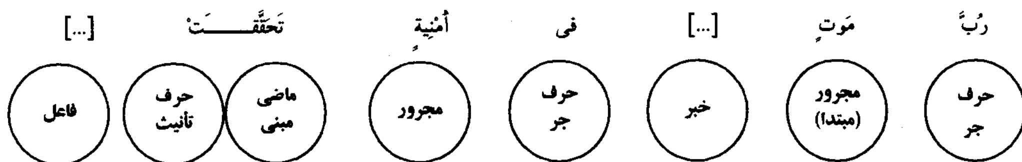
الجدَّ: مفعول به منصوب به فتحه.

و إمّا: واو حرف عطف، إمّا: حرف تفصیل.

الشَّقاءَ: معطوف به الجدّ و منصوب به تبعیت.

قواعد

* حرف تفصیل از حروف معانی می باشد که برای تفکیک کردن یک جزء یا عنصر از یک مجموعه به کار می رود.حروف تفصیل چهار حرفند: أمّا، إمّا، أوْ، و مِنْ



رُبَّ: حرف جر شبیه به زائد و حرف تقلیل.

مَوتٍ: مجرور به کسره، مبتدا محلاً مرفوع.

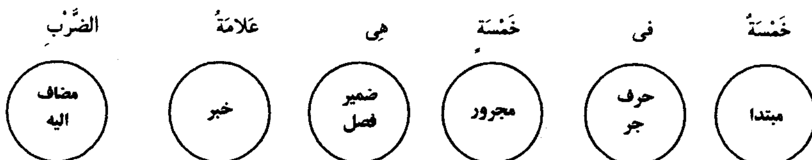
فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف مبتدا.

أُمْنِیةٍ: مجرور به کسره

تَحَقَّقَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث، فاعل آن ضمیر مستتر هی.

قواعد

* حرف تقلیل از حروف معانی می باشد و برای کم قرار دادن شیء یا عدد به کار میرود.از حروف تقلیل سه حرفند: رُبَّ، قَدْ، واو



خَمْسَةٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به صفت محذوف خَمْسَةٌ.

خَمْسَةٍ: مجرور به کسره.

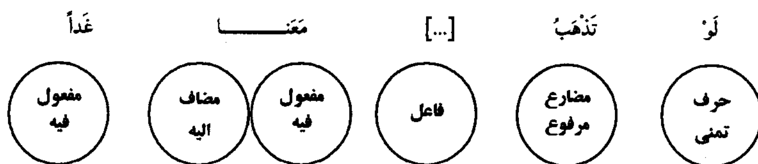
هِی: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

عَلامَةُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الضَّرْبِ: مضاف الیه، مجرور به کسره.

قواعد

* حرف تکثیر از حروف معانی می باشد و برای زیادگرداندن شیء یا عدد استفاده می شود. حروف تکثیر دو حرفند: رُبَّ و فی.



لَوْ: حرف تمنی.

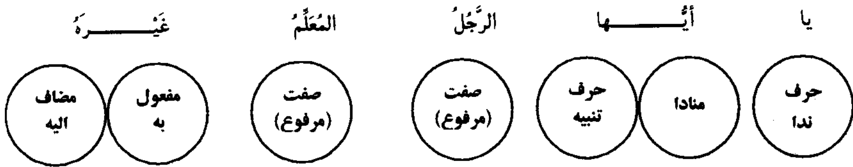
تَذْهَبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

مَعَنا: مَعَ مفعول فیه، ظرف زمان، منصوب به فتحه، متعلق به تَذْهَبُ، نا:ضمیر، مضاف الیه.

غَداً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به تَذْهَبُ.

قواعد

* حرف تمنی از حروف معانی می باشد و برای طلب حاصل شدن چیزی که محقق شدن آن آسان نیست به کار می رود، حروف تمنی سه حرفند: لعَّل، لَوْ و لَیْتَ



یا: حرف ندا

أَیُّها: أیّ منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه

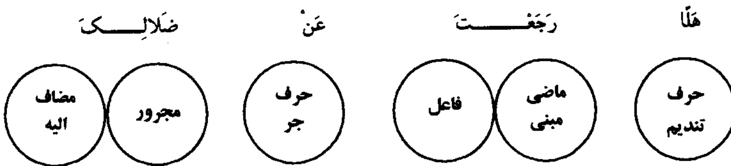
الرَّجُلُ: بدل از أیّ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب

المُعَلِّمُ: صفت برای الرَّجُلُ و تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب

غَیْرَهُ:مفعول به برای اسم فاعل، منصوب به فتحه: هاء: ضمیر، مضاف الیه

قواعد

* حرف تنبیه از حروف معانی می باشد که برای بیان چیزی به قصد توجیه شنونده ی زیرک به کار می رود . حروف تنبیه دارای دو حرفند: ألا، هاء.



هَلّا: حرف تندیم.

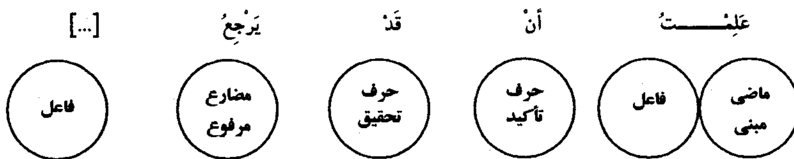
رَجَعْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

عَنْ: حرف جر متعلق به رَجَعْتَ.

ضَلالِکَ: مجرور به کسره، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* حرف تندیم از حروف معانی می باشد و برای ابراز تأسف، اندوه و حسرت نسبت به آنچه اتفاق افتاده به کار می رود. حروف تندیم دو حرفند: ألا، هلّا.



عَلِمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

أنْ: حرف تأکید.

قَدْ: حرف تحقیق.

یَرْجِعُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قواعد

* حرف تأکید از حروف معانی می باشد که برای تقویت مقصود و اطمینان بر عهد و پیمان به کار می رود . حروف تأکید هشت حرفند: أمّا، أنْ، إنَّ، باء، علی، کاف، نون و نون مشدّد.

ما کانَ ربُّکَ بِظالِمٍ

ما: حرف نفی.

کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

ربُّکَ: اسم کان مرفوع به ضمه، کاف ضمیر مضاف الیه.

بِظالِمٍ: باء حرف جر زائد، ظالمٍ: مجرور به کسره خبر کان محلاً منصوب.

إنَّ الطّائِرَ طَلیقٌ

إنَّ: حرف تأکید مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الطّائِرَ: اسم إنّ منصوب به فتحه.

طَلیقٌ: خبر إنّ مرفوع به ضمه

أمّا زَیْدٌ فَشُجاعٌ

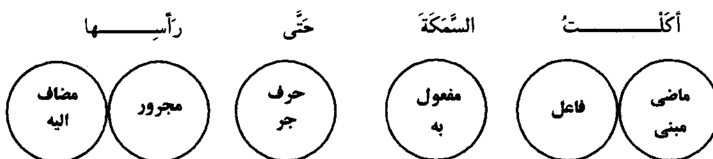
أمّا: حرف تأکید.

زَیْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فَشُجاعٌ: فاء حرف زائد، شُجاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

اِذْهَبَنَّ

اِذْهَبَنَّ: فعل امر، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.



أَكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

السَّمَكَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

حَتَّى: حرف جر متعلق به أَكَلْتُ.

رَأْسِها: مجرور به کسره، ها ضمیر مضاف الیه (رأسها: خورده نشده.)

قواعد

* حرف جر از حروف معانی می باشد و در اسمی که مستقیماً پس از آن می آید عمل می کند، آنرا به متعلق خود مرتبط کرده و به واسطه ی کسره یا آنچه جایگزین کسره قرار می گیرد در انتهای اسم اعرابی ایجاد می کند. نوزده حرف از حروف جر هستند که در سه قسم قرار می گیرند (۱)- حروفی که اسم ظاهر یا ضمیر را مجرور می گردانند: إلی، باء، حاشا، خلا، عَدا، عَلی، عَنْ، فی، لام، و مِنْ (۲)- حروفی که اسم ظاهر را مجرور می کند: تاء، حتّی، رُبَّ، کاف، کَی، مُذْ، مُنْذُ، و واو (۳)- و یک حرف که ضمیر را مجرور می کند: لولا

كَذَبَ القَوْمُ حاشا زَيْدٍ

كَذَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

القَوْمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

حاشا: حرف جر متعلق به كَذَبَ.

زَيْدٍ: مجرور به کسره.

لَوْلاهُ لَخَسِرْنا المُبارَياتِ

لَوْلاهُ: لولا حرف جر شبیه به زائد، هاء: ضمیر، لفظاً مجرور محلاً مرفوع می باشد چون مبتدا بوده و خبرش محذوف است.

لَخَسِرنا: لام حرف جواب، خَسِرنا، فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع.

المُبارَياتِ: مفعول به، منصوب به کسره به جای فتحه چون جمع مؤنث سالم است.

الكِتابُ عَلى الطّاوِلَةِ

الكِتابُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عَلى: حرف جر متعلق به خبر محذوف.

الطّاوِلَةِ: مجرور به کسره.

اللَّحظَةِ	هذِهِ	حَتّی	[...]	يَقُمْ	لَمّا
بدل مجرور	مجرور	حرف جر	فاعل	مضارع مجزوم	حرف جزم

لَمّا: حرف نفی جازم.

يَقُمْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لمّا علامت جزم آن سکون است، و فاعلش ضمیر مستتر هو.

حَتّی: حرف جر متعلق به يَقُمْ.

هذِهِ: اسم اشاره مبنی بر کسره محلاً مجرور.

اللَّحظَةِ: بدل از هذِهِ مجرور به کسره.

قواعد

* حرف جزم از حروف معانی می باشد و در فعلی که مستقیماً پس از آن قرار گیرد عمل می کند و آن را مجزوم می کند و بواسطه ی سکون یا آنچه جانشین آن قرار می گیرد اعرابی را در آخر فعل ایجاد می کند شش حرف از حروف جزم می باشند که بر دو قسم تقسیم می شوند. (۱)- چهار حرف یک فعل را مجزوم می کنند: لمْ، لمّا، لام امر، لای نهی (۲)- دو حرف نیز دو فعل را مجزوم می کنند: إنْ و إذْما

أ لَمْ تَستَيقِظی بَعْدُ

أ لَمْ: همزه حرف استفهام، لم: حرف نفی جازم

تَستَيقِظی: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لم، علامت جزم آن حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، یاء: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

بَعْدُ: ظرف زمان مبنی بر ضمه مفعول فیه و محلاً منصوب می باشد چون تنها به لحاظ لفظ و نه معنا قطع از اضافه شده و متعلق به تَستَيقِظی می باشد

لا تَنْسَ

لا: حرف نفی جازم.

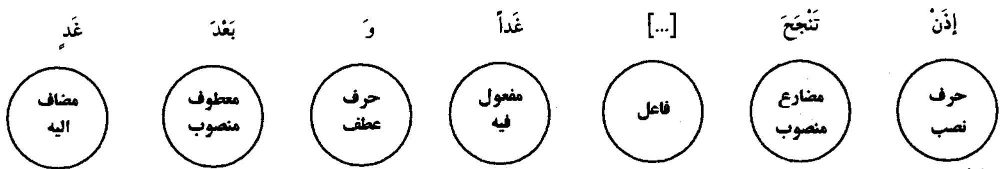
تَنْسَ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن حذف حرف عله می باشد و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

إنْ تَدرُسْ تَنْجَحْ

إنْ: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

تَدرُسْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إنْ چون فعل شرط است و علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

تَنْجَحْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إنْ چون جواب شرط است و علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیرمستتر أنت.



إذَنْ: حرف نصب و جواب.

تَنْجَحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به إذن، علامت نصبش فتحه و فاعلش ضمير مستتر أنت.

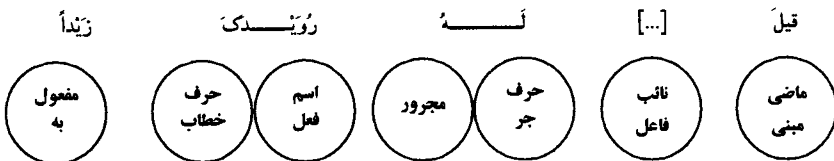
غَداً: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلق به تَنْجَحَ.

وَ بَعْدَ: واو حرف عطف، بعد: معطوف به غَداً منصوب و متعلق به تبعيت.

غَدٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

قواعد

* حرف جواب از حروف معانى مى باشد و براى پاسخ به يک خواسته يا سؤال يا خطاب، نامه يا اعتراض به كار مى رود و يازده حرف از حروف جواب مى باشند: أجَلْ، إذَنْ، إذا، إى، بَلى، جَلَلْ، جَيْرِ، فاء، لام، لا، و نَعَمْ.



قيلَ: فعل ماضى مجهول، مبنى بر فتحه، نائب فاعل آن ضميرمستتر هو

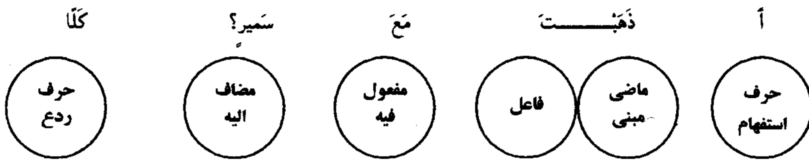
لَهُ: لام حرف جر متعلق به قيل، هاء: ضمير، محلاً مجرور.

رُوَيْدکَ: رويد: فعل امر به معناى اِمهلْ، مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر أنت، كاف: حرف خطاب.

زَيْداً: مفعول به اسم فعل، منصوب به فتحه.

قواعد

* حرف خطاب از حروف معانى مى باشد و كاربردش براى متوجه ساختن خطاب به سمت فرد مقابل براى فهماندن مطلب مى باشد. خطاب داراى يک حرف است كه همان كاف مى باشدكه همراه اسم اشاره و بعضى اسم فعلها واقع مى شود و همراه بعضى از حروف نيز استفاده شده است مانند: كَلّاکَ: كه همان كلّا لَکَ مى باشد.



أذَهَبْتَ: همزه حرف استفهام، ذهبتَ: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

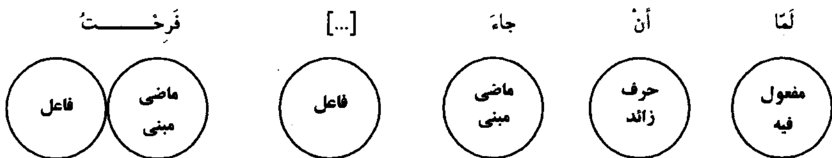
مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به ذَهَبتَ، مضاف.

سَميرٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

كَلّا: حرف ردع.

قواعد

* حرف ردع از حروف معانی می باشد که برای بر حذر داشتن و منع به کار می رود یک حرف دارد: كَلّا



لَمّا: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلق به جاءَ.

أنْ: حرف زائد.

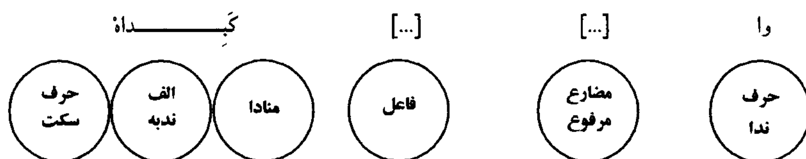
جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

فَرِحْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

قواعد

* حرف زائد از حروف معانی می باشد و برای تأکید، حصر و یا مبالغه به کارمی رود. هفت حرف از حروف معانی می باشند: ألْ، أنْ، إنْ، تاء، لام، ما، واو

* حروف جر زائدی که نیاز به متعلق ندارند عبارتند از: باء، کاف، لام، و منْ همچنین دو حرف شبیه به زائد نیز نیاز به متعلق ندارند که عبارتنداز: رُبَّ و لَوْلا

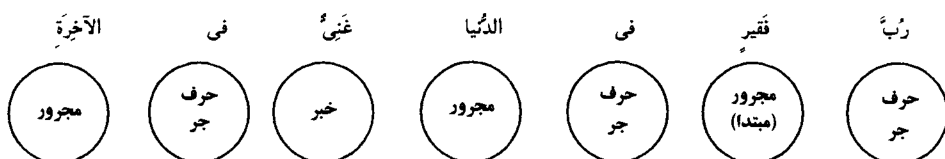


وا: حرف نداء.

كَبِداهْ: منادای مندوب، مبنی بر ضمه تقدیری بر روی دال که به دلیل مشغول بودن محل به حرکت مناسبت ظاهر نشده است، محلاً منصوب به فعل ندبه به تقدیر أندبُ می باشد، الف: حرف ندبه و هاء: حرف سکت می باشد.

قواعد

* حرف سکت از حروف معانی می باشد که برای آگاه ساختن بر قطع صدا در میان کلام وزمان وقف استفاده می شود و یک حرف دارد و آن هاء می باشد.



رُبَّ: حرف جر شبیه به زائد.

فَقیرٍ: مجرور به کسره، مبتدا و محلاً مرفوع.

فی: حرف جر متعلق به صفت تقدیری برای فَقیرٍ.

الدُّنیا: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

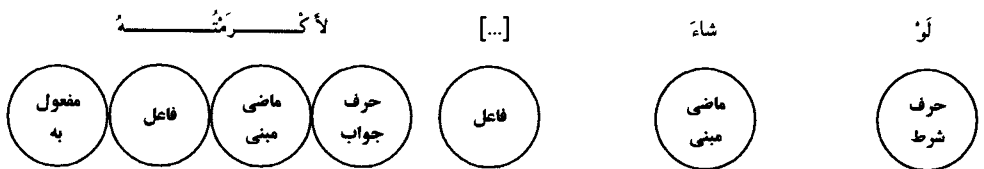
غَنِیٌّ: خبر مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به غَنِیٌّ.

الآخِرَةِ: مجرور به کسره.

قواعد

* حرف شبیه به زائد حرف جری است که به جمله معنایی جدید و مستقلی می بخشد و مانند حرف جر زائد نیاز به متعلّق ندارد. حروف شبیه به زائد دو حرف: ربَّ و لولا می باشند.



لَوْ: حرف شرط.

شاءَ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

لأَكْرَمْتُهُ: لام حرف جواب، أَكْرَمْتُهُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن بـه ضـمیر ت، تـاء: فاعـل و محـلاً مرفـوع ، هـاء: ضمیر، مفعول به محلاً منصوب.

قواعد

* حرف شرط از حروف معانی می باشد که برای مترتب ساختن وقوع امری بر امر دیگر به کار می رود. هشت حرف از حروف معانی می باشند: إذْما، أَمّا، إنْ، عَلي، لَوْ، لَوْلا، لَوْما. از میان این حروف دو حرف إذْما و إنْ دو فعل مضارع را مجزوم می کنند.

إذْما تَأْتِ آتِ

إذْما: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

تَأْتِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إذما چون فعل شرط است، علامت جزم آن حذف حرف عله و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

آتِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إذما چون جواب شرط است، علامت جزم آن حذف حرف عله و فاعلش ضمیر مستتر أنا.

لَوْلا رَحْمَةُ اللهِ لَهَلَکَ النّاسُ

لَوْلا: حرف امتناع وجود است و معنای شرط را در بر دارد.

رَحْمَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، خبرش واجب الحذف است، مضاف.

اللهِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

لَهَلَکَ: لام حرف جواب، هلک: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

النّاسُ: فاعل مرفوع به ضمه.

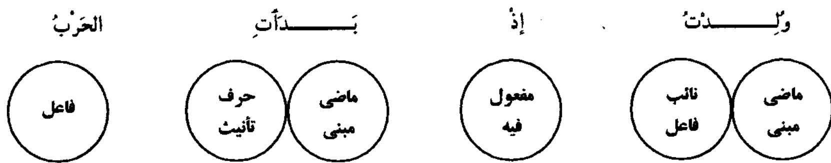
أَمّا کَریمٌ وَ نبیلٌ فَالعَرَبِیُّ

أَمّا: حرف شرط.

کَریمٌ: خبر مقدم مرفوع به ضمه.

وَ نبیلٌ: واو حرف عطف، نبیلٌ: معطوف به کَریمٌ، مرفوع به تبعیت.

فَالعَرَبِیُّ: فاء حرف زائد، العربیُّ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.



وُلِدْتُ: فعل ماضی مجهول مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: نائب فاعل و محلاً مرفوع

إذْ: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فیه و محلاً منصوب متعلق به وُلِدْتُ

بَدَأَتِ: فعل ماضی معلوم مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث

الحربُ: فاعل مرفوع به ضمه

قواعد

* حرف ظرفی از حروف معانی می باشد که به سان اسم دلالت بر زمان یا مکان وقوع امر دارد. حروف ظرفی شانزده حرفند. إذْ، إذْما، إذا، إلی، أوْ، باء، عَلی، عَنْ، فی، لام، لَمّا، مُذْ، مِنْ، مُنْذُ، ما و واو .

كُلٌّ يَجْرى لِأجَلٍ مُسَمًّى

كُلٌّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يَجْرى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی يَجْرى خبر و محلاً مرفوع.

لِأجَلٍ: لام حرف جر ظرفی متعلق به يَجْرى ،أجَلٍ: مجرور به کسره.

مُسَمًّى: صفت أجَلٍ مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

ما رَأَيْتُهُ مُذْ سافَرَ

ما: حرف نفی.

رَأَيْتُهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

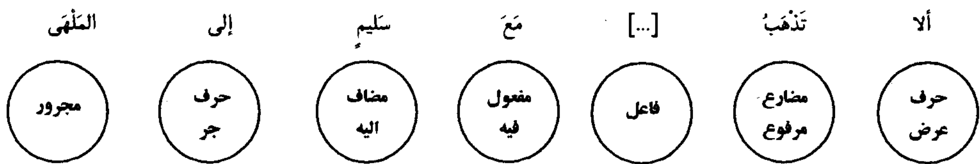
مُذْ: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول به و محلاً منصوب، متعلق به رَأَيْتُهُ ، مضاف.

سافَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله ی سافَرَ مضاف الیه و محلاً مجرور.

... إلى الأمامِ

إلی: حرف جر ظرفی، متعلق به جمله فعلیه محذوف تَقَدّموا.

الأمامِ: مجرور به کسره.



ألا: حرف عرض.

تَذْهَبُ: فعل ماضی معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به تَذْهَبُ، مضاف.

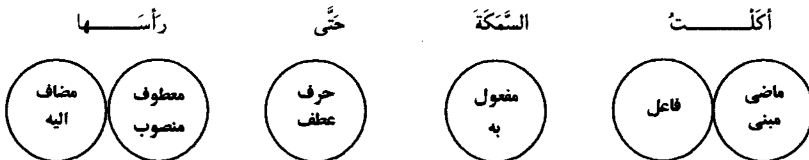
سَلیمٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

إلی: حرف جر متعلق به تَذْهَبُ.

المَلْهَی: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

قواعد

* حرف عرض از حروف معانی می باشد که برای درخواست شیء با نرمی به کار می رود. پنج حرف از حروف عرض اند: ألا، أما، لَوْ، لَوْلا و لَوْما.



أكَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

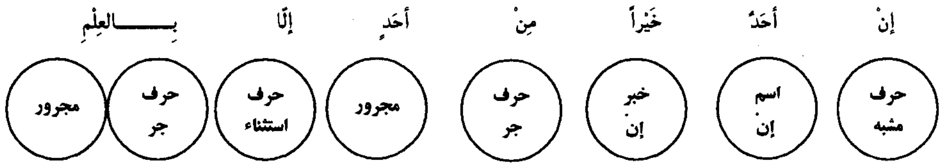
السَّمَكَةَ: مفعول به، منصوب به فتحه.

حَتَّی: حرف عطف.

رَأسَها: معطوف به السَّمَكَةَ، منصوب به تبعیت، ها: ضمیر، مضاف الیه (رأسها: خورده شده.)

قواعد

* حرف عطف از حروف معانی می باشد که برای مشارکت تابع با متبوع در لفظ یا معنا به کار می رود. حروف عطف ۱۰ حرفند: إلّا، أمْ، أو، بَلْ، ثُمَّ، حتَّی، فاء، لکِنْ، لا و واو.



إنْ: حرف شبيه به ليس، عامل رفع و نصب.

أحَدٌ: اسم إنْ مرفوع به ضمه.

خَيْراً: خبر إنْ منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلق به خَيْراً.

أحَدٍ: مجرور به كسره.

إلّا: حرف استثناء.

بِ: باء حرف جر متعلق به خَيْراً، العِلْمِ: مجرور به كسره.

قواعد

* حروف عاطل از حروف معانی می باشند که هیچ عمل اعرابی ندارند به عبارتی دیگر هیچ تغییری در آخر اسم یا فعل بوجود نمی آورند. حروف عاطل بیست و هشت حرفند که به آنها غیر عامل نیز گفته می شود و عبارتند از: أجَلْ، إذْ، إذًا، إذا، ألْ، أمـا، أمّـا، إمّا، إی، بَلی، جَلَلْ، جَیرِ، سین، سَوْفَ، قَدْ، کَلّا، لَوْ، لَوْما، میم، نون، نَّ، نَعَمْ، هاء، هَلْ، هَلّا، الف، یاء.

* حرف عامل از حروف معانی می باشد که دارای عمل اعرابی است یا به عبارتی دیگر در آخر اسم یا فعل تغییر ایجاد مـی نمایـند. این حروف عامل هستند:

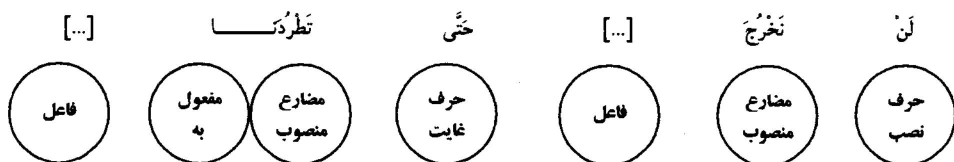
۱- در اسم (۱)- حروف جر: إلی، باء، تاء، حتی، حاشا، خلا، رُبَّ، عَدا، عَلی، عَنْ، فی، کاف، کَی، لام، لَوْلا، مُـذْ، مِـنْ، مُنْـذُ، واو (۲)- حروف نسخ: إنْ، إنَّ، أنَّ، کَأنَّ، لَعَلَّ، لکِنَّ، لا، لاتَ، لَیتَ، ما (۳)- حروف نداء: همـزه، آ، آی، أی، أیـا، هَیـا، وا، یـا (۴)- حرف استثناء: إلّا.

۲- در فعل (۱)- حروف جزم: إذْما، إنْ، لام، لَمْ، لَمّا، لا (۲) - حروف نصب: إذَنْ، أنْ، کَی، لَنْ، و نصب فرعی: أوْ، ثُمَّ، حَتّـی، فاء، لام، واو.

۳- در اسم و فعل: حروف عطف (به عقیده بعضی از نحویون) أمْ، أوْ، بَلْ، ثُمَّ، حَتّی، فاء، لَکِنْ، لا، واو.

سَنَذْهَبُ

سَنَذْهَبُ: سین حرف استقبال، نَذْهَبُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر نحن.



لَنْ: حرف نصب.

نَخْرُجَ: فعل مضارع معلوم منصوب به لَنْ علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمیر مستتر نَحْنُ.

حَتَّی: حرف نصب فرعی، غایت و جرّ.

تَطْرُدَنَا: فعل مضارع معلوم منصوب به أنْ مضمر، علامت نصب آن فتحه، نا: ضمیر،مفعول به و محلاً منصوب ، فاعلش ضمیر مستتر أنت، جمله ی تَطْرُدَنَا به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام تقدیری.

قواعد

* حرف غایت از حروف معانی می باشد که بیانگر قصد، انتهای آنچه که شیء به آن منجر می شود و آنچه بر آن مترتب می شود است، حروف غایت چهار حرفند: إلی، باء، حَتَّی و کَی.

دَرَسْتُ إلی المَساءِ

دَرَسْتُ: فعل ماضی معلوم مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

إلی: حرف غایت و جر متعلق به دَرَسْتُ.

المَساءِ: مجرور به کسره.

أحْسَنَ زَیْدٌ بِی

أحْسَنَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

زَیْدٌ: فاعل، مرفوع به ضمه.

بِی: باء حرف غایت و جر متعلق به أحْسَنَ ، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

أدْرُسُ الیَوْمَ کَیْ أنْجَحَ غَداً

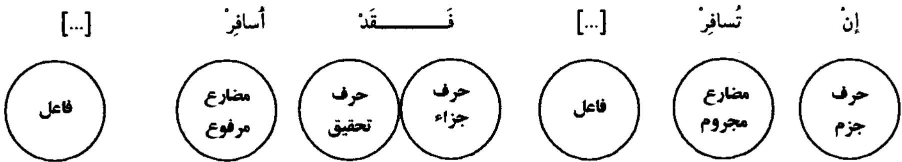
أدْرُسُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

الیَوْمَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به أدْرُسُ.

کَی: حرف نصب ، مصدری و غایت.

أنْجَحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به کَیْ، علامت نصب آن فتحه و فاعلش ضمیر مستتر أنا.

غَداً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه متعلق به أنْجَحَ ، جمله ی أنْجَحَ به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام تقدیری.



إنْ: حرف شرط که دو فعل را جزم می دهد.

تُسافِرْ: فعل مضارع مجزوم به إنْ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنت.

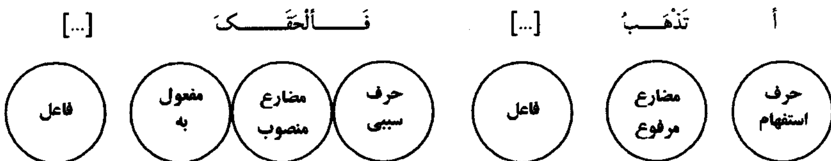
فَقَدْ: فاء حرف جزاء، قد حرف تحقیق.

أُسافِرْ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر أنا.

جمله ی أُسافِرْ خبر برای مبتدای محذوف به تقدیر أنا و محلاً مرفوع . جمله ای که از مبتدای محذوف و خبر تشکیل شده جواب شرط و محلاً مجزوم.

قواعد

* فاء جزاء از حروف معانی می باشد که بر جواب شرط داخل می شود. فاء جواب یا فاء رابطه جواب شرط نامیده می شود اگر فعل مضارع متقرن به فاء جزا گردد مرفوع می شود و جزم آن ممتنع است در این صورت فعل مضارع خبر برای مبتدای محذوف می باشد.

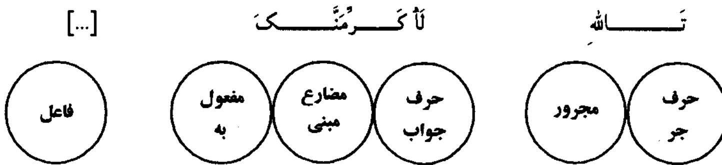


أ تَذْهَبُ: همزه حرف استفهام، تَذْهَبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

فَأَلْحَقَكَ: فاء سببیه حرف نصب فرعی، أَلْحَقَكَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أن مضمر، علامت نصب آن فتحه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

قواعد

* فاء سببیه از حروف معانی می باشد که در دو حالت فعل مضارع را به صورت وجوبی منصوب به أن مضمر می نماید: ۱- بعد از نفی به حرف، فعل و یا اسم ۲- بعد از طلب به واسطه ی امر، استفهام، تمنی، ترجی، تحفیض و یا عرض.

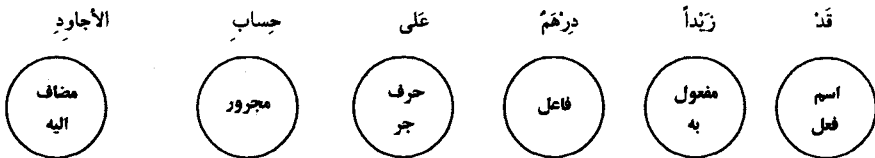


تَاللهِ: تاء حرف جر برای قسم متعلق به فعل محذوف أقسم، اللهِ: مجرور به کسره.

لَأُكَرِّمَنَّكَ: لام حرف جواب، أُكَرِّمَنَّكَ: فعل مضارع معلوم مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب ، فاعلش ضمیر مستتر: أنا.

قواعد

* حرف قسم از حروف معانی می باشد که برای ادای سوگند به خداوند متعال یا چیزهای دیگر به کار می رود. حروف قسم چهار حرفند: باء، تاء، لام، واو.



قَدْ: اسم فعل مضارع به معنای يَكفي، مبنی بر سکون.

زَيْداً: مفعول به منصوب به فتحه.

دِرْهَمٌ: فاعل اسم فعل، مرفوع به ضمه.

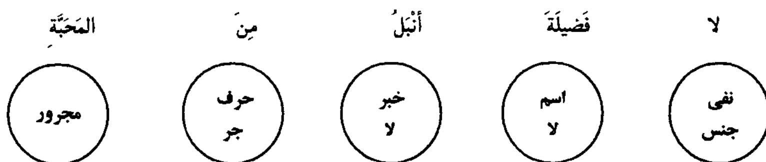
عَلى: حرف جر متعلق به قَدْ.

حِسابِ: مجرور به کسره، مضاف.

الأجاوِدِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قواعد

* حرف کفایت از حروف معانی می باشد که همچون اسمی برای دلالت بر حصول شیء و بی نیازی از غیر آن به کار می رود. کفایت یک حرف دارد و آن هم قَدْ می باشد.



لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.

فَضيلَةَ: اسم لا مبنی بر فتحه محلاً منصوب.

أنْبَلُ: خبر لا، مرفوع به ضمه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته است.

مِنَ: حرف جر متعلق به أنْبَلُ.

المَحَبَّةِ: مجرور به کسره.

قواعد

* لای نفی جنس از حروف معانی می باشد و ناسخ است، بر جمله ی اسمیه داخل می شود تا به طور کامل خبر را از جنس نفی کند، مبتدا را به عنوان اسم خود منصوب و خبر را مرفوع می کند که خبر لا نامیده می شود. برای عمل کردن لای نفی جنس این شروط لازم است: ۱- باید نص در نفی جنس باشد. ۲- اسم و خبر نکره باشند. ۳- اسم باید مستقیماً پس از لا بیاید. ۴- خبر نباید بر آن مقدم گردد. ۵- نباید هیچ حرف جری بر آن داخل شود.

لا غالِبَ و لا مَغْلوبَ

لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.

غالِبَ: اسم لا مبنی بر فتحه محلاً منصوب و خبر لا محذوف می باشد.

ولا: واو حرف عطف، لا حرف نفی جنس.

مَغْلوبَ: معطوف به غالِبَ، منصوب به تبعیت. (می توان لا را شبیه به لیس تلقی کرد و اسم آن را مرفوع نمود.)

لا قائِلاً حَقّاً جَبانٌ

لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.

قائِلاً: اسم لا منصوب به فتحه است چون شبیه به مضاف می باشد.

حَقّاً: مفعول به اسم فاعل منصوب به فتحه.

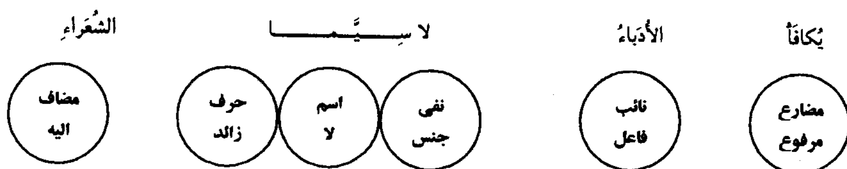
جَبانٌ: خبر لا مرفوع به ضمه.

لا جاهِلاتَ مُحْتَرِماتٌ

لا: حرف نفی جنس عامل نصب و رفع.

جاهِلاتَ: اسم لا مبنی بر فتحه و محلاً منصوب (در جمع مؤنث سالم جاهِلاتِ نیز جواز دارد.)

مُحْتَرِماتٌ: خبر لا مرفوع به ضمه.



يُكافَأُ: فعل مضارع مجهول مرفوع به ضمه.

الأُدَباءُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

لا: نفی جنس عامل نصب و رفع.

سِيَّما: سِيَّ اسم لا منصوب به فتحه،چون مضاف است ما: حرف زائد و خبر لا محذوف است.

الشُعَراءِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

قواعد

* لا سيما تشكيل يافته است از (لا- سيَّ- ما) لا: حرف نفی جنس، سيَّ: اسم آن و خبرش محذوف است، ما: اسم موصول و يا حرف زائد.

(۱)- ملحق به اخوات الّا می باشد (۲)- چنانچه پس از آن اسمی نكره بيايد جايز است آنرا مرفوع كرد و خبر برای مبتدای محذوف در نظر گرفت يا به عنوان تمييز آنرا منصوب كرد يا مجرورشود و مضاف اليه تلقی گردد. (۳)- اگر پس از آن اسم معرفه ای آمد مرفوع و مجرور گرداندن آن جايز است. (۴)- ما: اسم موصول مضاف به سيَّ، در حالت رفع مستثنی می باشد و در حالت نصب و جر حرفی زائد می باشد. (۵) - لا سيَّما گاهی اوقات به معنای خصوصاً و بويژه به كار می رود لذا مفعول مطلق تلقی شده و منصوب می گردد كه در اين صورت پس از آن حال، شرط و يا ظرف آورده می شود.

كُلُّ صادِقٍ يَنْجَحُ لاسِيَّما مُجْتَهِدٌ (مُجْتَهِداً، مُجْتَهِدٍ)

كُلُّ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

صادِقٍ: مضاف اليه مجرور به كسره.

يَنْجَحُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هو، جمله يَنْجَحُ خبر و محلاً مرفوع.

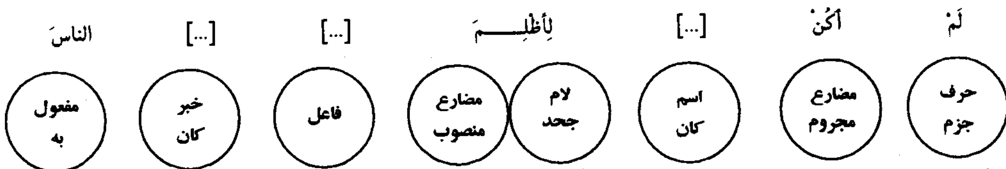
لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.

سِيَّما: سيَّ: اسم لا منصوب به فتحه چون مضاف است، ما: اسم موصول مبنی بر سكون مضاف اليه و محلاً مجرور (در صورتی كه مُجْتَهِد مجرور و يا منصوب باشد، ما: حرف زائد محسوب می شود.) و خبر لای نفی جنس محذوف است.

مُجْتَهِدٌ: خبر برای مبتدای محذوف مرفوع به ضمه.

(مجتهداً: تمييز، منصوب به فتحه)

(مجتهدٍ: مضاف اليه مجرور به كسره)



لَمْ: حرف نفی جازم.

أكُنْ: فعل مضارع ناقص، عامل رفع و نصب، مجزوم به لم و علامت جزم آن سکون، اسمش ضمیر مستتر أنا و محلاً مرفوع.

لِأظْلِمَ: لام جحد و حرف جر متعلق به خبر محذوف أكُنْ. أظلمَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أن مضمر بعد از لام، علامت نصبش فتحه و فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

النّاسَ: مفعول به و منصوب به فتحه، جمله ی لأظلمَ النّاسَ به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام.

قواعد

* لام جحود پس از کان منفی و برای تأکید آن استفاده می شود. این لام حرف جرّی است که بر فعل مضارع وارد می شود و آن را به وسیله ی أن مضمر منصوب می گرداند. مصدر موول از أنْ محذوف و فعل، محلاً مجرور به لام قرار می گیرند و جار و مجرور متعلق به خبر محذوف می باشند.
* لام فارقه حرفی است که بین إنْ نافیه و إنْ مخففه از إنّ تفاوت ایجاد می کند. در اصل لام ابتداء بوده و بر خبر إنْ که عامل نیست انتقال یافته است.
* لام مزحلقه حرفی است که از اسم إنّ به سوی خبرش انتقال یافته. در اصل لام ابتداء بوده است. چنانچه خبر جار و مجرور باشد این لام بر اسم إنّ داخل می شود.

إنْ زَيْدٌ لَشُجاعٌ

إنْ: حرف تأکید.

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

لَشُجاعٌ: لام حرف فارقه، شُجاعٌ: خبر مرفوع به ضمه.

إنَّ فی العِلْمِ لَعِبْرَةً

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

فی: حرف جر متعلق به خبر محذوف إنَّ.

العِلْمِ: مجرور به کسره.

لَعِبْرَةً: لام حرف مزحلقه،عِبْرَةً: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

المَسیرِ	طُولِ	سِوَی	مُنْهِکاً	شَیءٌ	ما
مضاف الیه	مضاف الیه	مستثنی	خبر ما	اسم ما	حرف مشبه

ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

شَیءٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

مُنْهِکاً: خبر ما منصوب به فتحه.

سِوَی: مستثنی منصوب به فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، مضاف.

طُولِ: مضاف الیه مجرور به کسره، مضاف.

المَسیرِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* حرف شبیه به لیس از حروف معانی می باشد و ناسخ است، در نفی، شبیه لیس می باشد بر جمله ی اسمیه داخل می شود مبتدا را مرفوع می کند که اسم آن نامیده می شود و خبر را منصوب می کند که خبر آن نامیده می شود. حروف شبیه به لیس چهار حرفند:إنْ، لا، لاتَ، ما.

لا رَجُلٌ مُقیماً ولَکِنْ راحِلٌ

لا: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع ونصب.

رَجُلٌ: اسم لا، مرفوع به ضمه.

مُقیماً: خبر لا، منصوب به فتحه.

و لَکِنْ: واو حرف زائد، لَکِنْ: حرف عطف.

راحِلٌ: خبر برای مبتدای محذوف به تقدیر هو، مرفوع به ضمه.

لاتَ ساعَةَ نَدامَةٍ

لاتَ: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع ونصب، اسم آن واجب الحذف که به تقدیر الساعَةَ می باشد.

ساعَةَ: خبر لاتَ، منصوب به فتحه، مضاف.

نَدامَةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

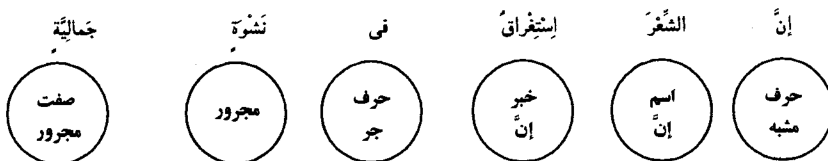
ما إبْراهیمُ إلّا مُجاهِدٌ

ما: حرف نفی.

إبْراهیمُ: مبتدا مرفوع به ضمه و به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته است.

إلّا: حرف استثناء و حصر.

مُجاهِدٌ: خبر مرفوع به ضمه (چنانچه خبر این حروف با الّا نقض شود عمل نمی کنند.)



إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الشِّعْرَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

إستِغْراقٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به إستِغْراقٌ.

نَشْوَةٍ: مجرور به کسره.

جَمالِيَّةٍ: صفت برای نَشْوَةٍ و مجرور به تبعیت.

قواعد

* حرف مشبه بالفعل از حروف معانی می باشد و ناسخ است. بر جمله ی اسمیه وارد می شود مبتدا را منصوب می کند اسم آن نامیده می شود، خبر را مرفوع کرده که خبرآن نامیده می شود.شش حرف از حروف مشبه بالفعل می باشند: إنَّ، کَأَنَّ، لَکِنَّ، لَیْتَ، لَعَلَّ.این دسته از حروف را به این دلیل مشبه بالفعل نامیده اند که در بر دارنده ی معنای فعل بوده از سه حرف و بیشتر تشکیل شده، مانند فعل ماضی مبنی بر فتحه هستند و نون و قایه را نیز می پذیرند.

لَعَلَّ المَریضَ یُشْفَی

لَعَلَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب ورفع.

المَریضَ: اسم لعَلَّ، منصوب به فتحه.

یُشْفَی: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله یُشْفَی خبر لَعَلَّ محلاً مرفوع.

إنَّ فَوْقَ یَدِکَ یَداً

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

فَوْقَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلق به خبر مقدم و محذوف إنَّ، مضاف.

یَدِکَ: مضاف الیه مجرور به کسره، کاف ضمیر مضاف الیه.

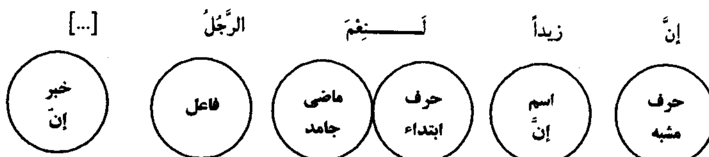
یَداً: اسم مؤخر إنَّ، منصوب به فتحه.

کَأَنَّما التَّعْلیمُ رِسالَةٌ

کَأَنَّما: حرف مشبه بالفعل که از عمل باز داشته شده، ما: حرف کافه.

التَّعْلیمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

رِسالَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.



إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

زيداً: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

لَنِعْمَ: لام حرف ابتدا، نِعْمَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه.

الرَّجُلُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله ی نِعْمَ الرَّجلُ خبر إنَّ محلاً مرفوع.

قواعد

* چنانچه اسم إنَّ مؤخر و خبرش مقدم باشد لام ابتدا بر اسم إنَّ وارد می شود.
* در صورتی که خبر إنَّ دارای این شرایط باشد، لام ابتدا بر آن داخل می شود.(۱)- مؤخر و مثبت باشد.(۲)- ماضی و جامد باشد. (۳)- مضارع بدون سین و سوف یا ماضی همراه قد باشد.(۴)- مسبوق به ضمیر فصل باشد.

إنَّ فی السَّماءِ لَخَبَراً

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

فی: حرف جر متعلق به خبر مقدم و محذوف إنَّ.

السَّماءِ: مجرور به کسره.

لَخَبَراً: لام: حرف ابتدا، خَبَراً: اسم مؤخر إنَّ، منصوب به فتحه.

إنَّکَ لَقَدْ قُلْتَ الحَقَّ

إنَّکَ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم إنَّ محلاً منصوب.

لَقَدْ: لام حرف ابتداء قَدْ: حرف تحقیق.

قُلْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

الحَقَّ: مفعول به، منصوب به فتحه، جمله ی قُلْتَ الحَقَّ خبر إنَّ محلاً مرفوع.

إنَّ هذا لَهُوَ الأصْلُ وَ الفَصْلُ

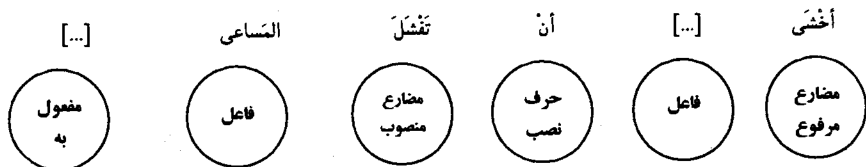
إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، اسم إنَّ محلاً منصوب.

لَهُوَ: لام حرف ابتداء، هو: ضمیر فصل و محلی از اعراب ندارد.

الأصْلُ: خبر إنَّ، مرفوع به ضمه.

وَ الفَصْلُ: واو حرف عطف، الفَصْلُ: معطوف به الأصْلُ، مرفوع به تبعیت.



أخشَی: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعلش ضمیر مستتر: أنا.

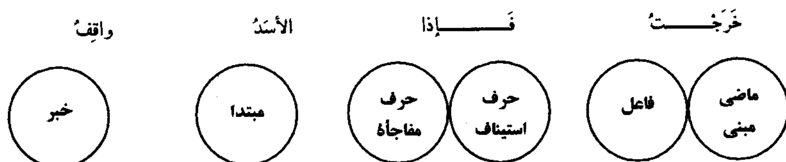
أنْ: حرف مصدری و نصب.

تَفْشَلَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ، علامت نصبش فتحه.

المَساعی: فاعل مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، جُمله ی أنْ تَفْشَلَ المَساعی به تأویل مصدر مفعول به محلاً منصوب.

قواعد

* حرف مصدری از حروف معانی می باشد و بر جمله ای وارد می شود که مصدر بتواند، جایگزین آن شود. حروف مصدری چهار حرفند: همزه، أنْ، کَی، لَوْ.



خَرَجْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل، محلاً مرفوع.

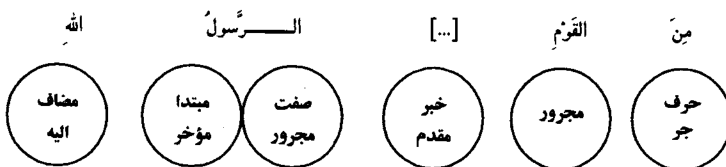
فَإذا: فاء حرف استیناف، اذا: حرف مفاجأة.

الأسَدُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

واقِفٌ: خبر مرفوع به ضمه.

قواعد

* حرف مفاجأة از حروف معانی می باشد که برای دلالت بر ناگهانی و غیره منتظره بودن حادثه ای به کار می رود. حروف مفاجأة دو حرفند: إذْ و إذا.



مِنَ: حرف جر متعلق به خبر مقدم محذوف.

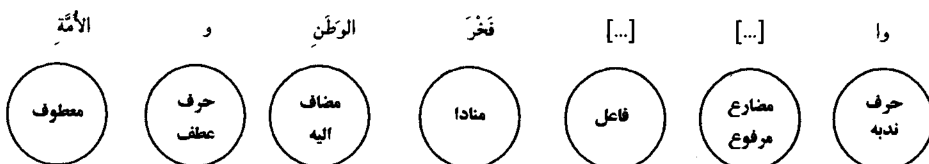
القَوْمِ: مجرور به کسره.

الرَّسولُ: ألْ اسم موصول صفت برای القَوْمِ، مبنی بر سکون محلاً مجرور، الرَّسولُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، مضاف.

اللهِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قواعد

* حرف موصول از حروف معانی می باشد و مانند اسم بیانگر چیز معینی است که پس از آن صله ای برای توضیحش می آید. از حروف موصول می دو حرفند: ألْ و ما.



وا: حرف ندبه.

فَخْرَ: منادای مندوب، منصوب به فعل ندبه ی محذوف به تقدیر: أندبُ، مضاف.

الوَطَنِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

و الأُمَّةِ: واو حرف عطف، الأُمَّةِ: معطوف به الوَطَنِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* حرف ندبه از حروف معانی می باشد و در راستای دعا و اظهار اندوه شدید به کار می رود. ندبه دارای دو حرف می باشد: واو و یا.

التَّدَلُّلِ	هذا	بَعْضَ	مَهْلاً	فاطِمَ	أ
بدل مجرور	مضاف اليه	مفعول فيه	مفعول مطلق	منادا	حرف ندا

أ فاطِمَ: همزه حرف نداء، فاطِمَ: منادا مبنی بر ضمه ی واقع بر روی تاء که به سبب ترخیم حذف شده است و محلاً منصوب.

مَهْلاً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

بَعْضَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مضاف اليه و محلاً مجرور.

التَّدَلُّلِ: بدل از هذا، مجرور به کسره.

قواعد

* حرف ندا از حروف معانی می باشد که برای متوجه ساختن در خواست یا آگاه ساختن مخاطب به کار می رود.همه ی حروف ندا جانشین فعل أنادی می باشند.و هشت حرف از حروف ندا می باشد: همزه، آ، آیَ، أی، أیا، هَیا، وا، یا.

اللّهُمَّ اغفِرْلی

اللّهُمَّ: یا حرف نداء محذوف، الله : منادا، مبنی بر ضمه محلاً منصوب، میم حرفی است که به جای حرف ندای محذوف آمده است.

اغْفِرْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

لی: لام حرف جر متعلق به اغفرْ یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

فَقالَتْ هَیا رَبَّاهُ

فَقالَتْ: فاء حرف استیناف، قالت: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث، فاعل آن ضمیر مستتر هی.

هَیا: حرف نداء

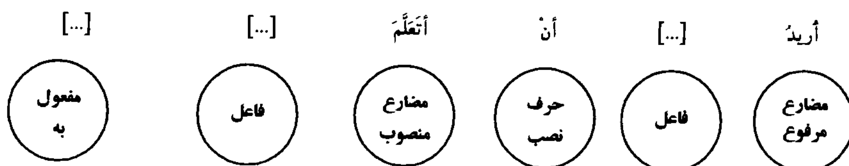
رَبَّاهُ: منادا، مبنی بر ضمه ی تقدیری بر روی یاء محذوف که مشغول بودن محل به حرکت متناسب مانع ظهور آن شده است، محلاً منصوب، الف: حرف زائد، هاء: حرف سکت.

یا أَیُّها اللُّبْنانِیّونَ

یا: حرف نداء.

أَیُّها: أیَ: منادا، مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه

اللُّبْنانِیّونَ: صفت أیّ و تابع آن، لفظاً مرفوع به پ است چون جمع مذکر سالم می باشد و محلاً منصوب.



أُريدُ: فعل مضارع معلوم مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر أنا.

أنْ: حرف نصب.

أتَعَلَّمَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ، علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمير مستتر أنا، جمله ی أنْ أتَعَلَّمَ به تاويل مصدر مفعول به محلاً منصوب.

قواعد

حرف نصب از حروف معانی می باشد که در فعل یا اسم عمل می کند و به واسطه ی فتحه یا آنچه جانشین آن می شود در انتهای فعل یا اسم تغییرات اعرابی بوجود می آورد. حروف نصب متشکل اند از: (۱)- حروفی که مضارع را منصوب می کنند: أنْ، لَنْ، إذَنْ، كَي، يا لِكَي (۲)-حروفی که مضارع را با أن مضمر منصوب می کنند: أوْ، ثُمَّ، حَتّي، فاء، لام، واو (۳)- حروفی که مبتدا را منصوب می گردانند؛إنَّ و اخواتش، لای نفی جنس (۴)- حروفی که خبر را منصوب می کنند: ما و اخواتش.

ما أنا مُسيءٌ فَأخافَ

ما: حرف نفی.

أنا: ضمير منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

مُسيءٌ: خبر مرفوع به ضمه.

فَأخافَ: فاء حرف نصب فرعی، أخافَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ مضمر بعد از فاء، علامت نصب آن فتحه و فاعلش ضمير مستتر أنا می باشد.

لَكِنَّ لُبْنانَ عَزيزٌ

لَكِنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

لُبْنانَ: اسم لَكِنَّ، منصوب به فتحه و چون غير منصرف است تنوين نپذيرفته است.

عَزيزٌ: خبر لَكِنَّ، مرفوع به ضمه.

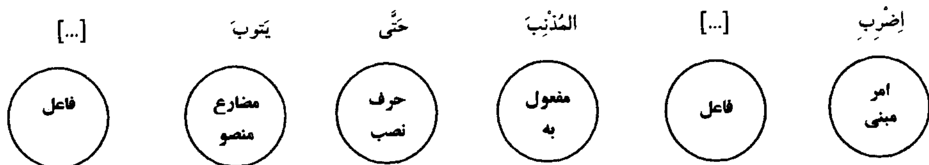
ما رَجُلٌ قَنوعاً وَ زاهِداً

ما: حرف نفی شبيه به ليس، عامل رفع و نصب.

رَجُلٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

قَنوعاً: خبر ما منصوب به فتحه.

وَ زاهِداً: واو حرف عطف، زاهِداً: معطوف به قَنوعاً، منصوب به تبعيت.



اِضْرِبِ: فعل امر مبنی بر سکون که سبب التقاء ساکنین به جای آن کسره آمده، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

المُذْنِبَ: مفعول به منصوب به فتحه.

حَتَّی: حرف نصب فرعی و جر.

یَتوبَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أن مضمر بعد از حتی، علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله ی یَتوبَ به تاویل مصدر محلاً مجرور.

قواعد

حرف نصب فرعی، از حروف معانی می باشد که فعل مضارع را به وسیله ی أنْ مضمر منصوب می گرداند. حروف نصب فرعی شش حرفند: أوْ، ثُمَّ، حَتَّی، فاء، لام، واو.

وَ لُبْسُ عَباءَةٍ وَ تَقَرَّ عَیْنی أحَبُّ إلَیَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفوفِ

وَ لُبْسُ: واو حرف استیناف، لبس: مبتدا، مرفوع به ضمه، مضاف.

عَباءَةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

وَ تَقَرَّ: واو حرف نصب فرعی، تَقَرَّ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ مضمر پس از واو، علامت نصب آن فتحه می باشد.

عَیْنی: فاعل، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی نون به سبب مشغول بودن محل به حرکت متناسب، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

أحَبُّ: خبر مرفوع به ضمه.

إلَیَّ: إلی حرف جر متعلق به أحَبُّ، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

مِنْ: حرف جر، متعلق به أحَبُّ.

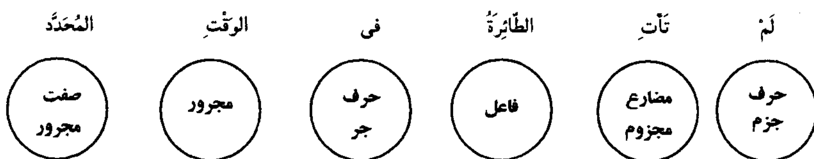
لُبْسِ: مجرور به کسره، مضاف.

الشُّفوفِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

اِجْتَهِدْ لِتَفْلَحَ

اِجْتَهِدْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

لِتَفْلَحَ: لام تعلیل و حرف جر،تَفْلَحَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ مضمره بعد از لام، علامت نصب آن فتحه، فاعلش ضمیر مستتر أنت. جمله ی لِتَفْلَحَ به تأویل مصدر محلاً مجرور به لام.



لَمْ: حرف نفی جازم.

تَأْتِ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزمش حذف حرف عله.

الطّائِرَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به تَأْتِ.

الوَقْتِ: مجرور به کسره.

المُحَدَّدُ: صفت برای الوَقْتِ مجرور به تبعیت.

قواعد

* حرف نفی از حروف معانی می باشد و برای انکار حکم آنچه پس از آن می آید یا عدم اثبات آن به کار می رود. حروف نفی هشت حرفند: إنْ، کَلّا، لَمْ، لَمّا، لَنْ، لا، لاتَ، ما.

لا مِصْباحَ مَکْسورٌ

لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.

مِصْباحَ: اسم لا، مبنی بر فتحه، محلاً منصوب.

مَکْسورٌ: خبر لا مرفوع به ضمه.

ما عاشَ مَنْ عاشَ مَذْموماً خَصائِلُهُ

ما: حرف نفی.

عاشَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

مَنْ: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

عاشَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

مَذْموماً: حال منصوب به فتحه.

خصائِلُهُ: نائب فاعل برای اسم مفعول، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

لَنْ یَبْقَی تِلْمیذٌ فی الصَّفِّ

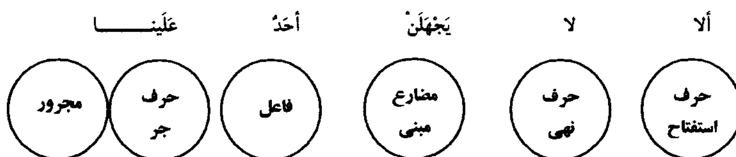
لَنْ: حرف نفی، عامل نصب مضارع.

یَبْقَی: فعل مضارع معلوم، منصوب به لن، علامت نصب آن فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

تِلْمیذٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلق به یَبْقَی.

الصَّفِّ: مجرور به کسره.



ألا: حرف استفتاح.

لا: حرف نهی جازم.

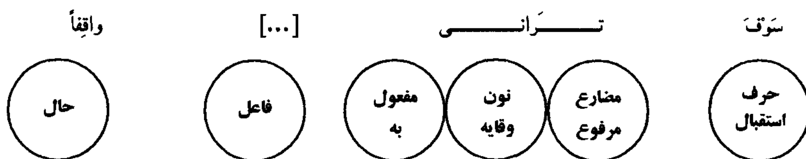
يَجْهَلَنْ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید، محلاً مجزوم به لا.

أحَدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَلَينا: عَلی حرف جر متعلق به يَجْهَلَنْ، نا: ضمير، محلاً مجرور.

قواعد

* حرف نهی از حروف معانی می باشد و برای درخواست ترک کار یا بازداشتن و منع از آن مورد استفاده قرار می گیرد. نهی دو حرف دارد: ألا، لا.



سَوْفَ: حرف استقبال.

تَرانی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به محلاً منصوب، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

واقِفاً: حال منصوب به فتحه.

قواعد

* نون وقایه از حروف معانی می باشد که بین یاء متکلم و فعل یا شبه فعل و یا حرف فاصله می اندازد تا کسره نگیرد.

(۱)– وجود نون وقایه با فعل، اسم فعل، لَيْتَ، مِنْ، عَنْ واجب است. (۲)- کاربردش با کأنَّ، لکنَّ، لَعَلَّ و إنَّ جایز است. (۳)– اثبات نون با لَدُنْ، قَدْ و قَطْ بهتر است. (۴)– در افعال خمسه ترک، ادغام و یا حذف یکی از دو نون جایز است. اما در افعال منصوب و مجزوم اثبات نون واجب است.



إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

اتِّحادَكُم: اسم إنّ منصوب به فتحه، كاف: ضمير، مضاف اليه.

قُوَّةٌ: خبر إنّ مرفوع به ضمه.

لَكُمْ: لام حرف جر متعلّق به قُوَّةٌ، كُمْ: ضمير، محلاً مجرور.

قواعد

* حرف ناسخ از حروف معانی می باشد که بر جمله ی اسمیه وارد می شود و تغییراتی را در حرکت اعراب دو رکن آن بوجود می آورد. حروف ناسخ عبارتنداز: (۱)- إنَّ و اخواتش، حروف مشبه بالفعل اند که مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می گرداند. (۲)- لای نفی جنس نیز مبتدا را منصوب کرده و خبر را مرفوع می گرداند. (۳)- ما و اخواتش که حروف نفی شبیه به لیس می باشند، مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می کنند.

لا عِلْمَ بِغَيْرِ ثَوْرَةٍ عَلَى الجَهْلِ

لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع.

عِلْمَ: اسم لا مبنی بر فتحه محلاً منصوب.

بِغَيْرِ: باء حرف جر متعلّق به خبر محذوف لا، غَيْرِ: مجرور به کسره، مضاف.

ثَوْرَةٍ: مضاف اليه مجرور به کسره.

عَلَى: حرف جر متعلّق به ثَوْرَةٍ.

الجَهْلِ: مجرور به کسره.

ما أحَدٌ مُرْتَبِياً رَأْيَكَ فی هذا المَوْضوعِ

ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

أحَدٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

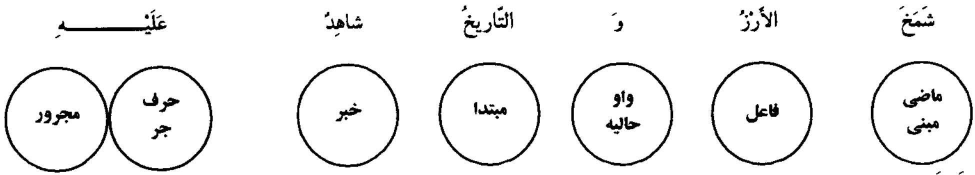
مُرْتَبِياً: خبر ما منصوب به فتحه.

رَأْيَكَ: مفعول به اسم فاعل منصوب به فتحه، کاف: ضمیر، مضاف اليه.

فی: حرف جر متعلّق به رَأْيَكَ.

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، محلاً مجرور.

المَوْضوعِ: بدل از هذا، مجرور به کسره.



شَمَخَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الأَرُزُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ التّاریخُ: واو حالیه، التّاریخ: مبتدا مرفوع به ضمه.

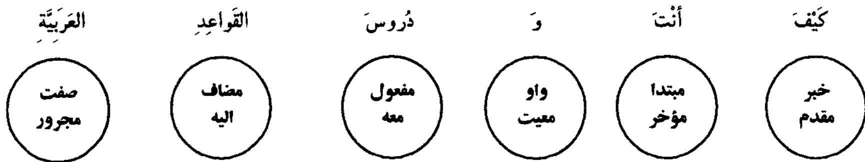
شاهِدٌ: خبر مرفوع به ضمه.

جمله اسمیه حال و محلاً منصوب

عَلَیْهِ: عَلی حرف جر متعلّق به شاهد، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

قواعد

* واو حالیه از حروف معانی می باشد که پس ازجمله ای مستقل قرار می گیردو جمله ی حالیه ی اسمیه یا فعلیه ای را از سر می گیرد. این جمله حال بوده و محلاً منصوب می باشد.



کَیْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، خبر مقدم محلاً مرفوع.

أنْتَ: ضمیر، مبنی بر فتحه، مبتدا مؤخر محلاً مرفوع.

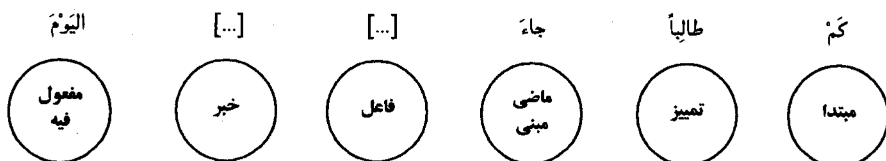
وَ دُروسَ: واو حرف معیت، دُروسَ: مفعول معه منصوب به فتحه، مضاف.

القَواعِدِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

العَرَبِیَّةِ: صفت القَواعِدِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* حرف معیت از حروف معانی می باشد که برای ایجاد ارتباط بین فعل و مفعول معه و تأکید بر همراهی با آن به کار می رود، یک حرف معنای معیت را در بردارد که واو معیت نامیده می شود.



كَمْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

طالِباً:تمییز منصوب به فتحه.

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله ی جاءَ خبر و محلاً مر فوع.

اليَوْمَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به جاءَ.

قواعد

* حق صدارت محل اسمی است که ابتدای کلام برای او درنظر گرفته شده است و صلاحیت قرار گرفتن به عنوان مبتدا را دارد. اسم های صدارت طلب عبارتنداز: اسم استفهام، اسم شرط، اسم اشاره، اسم موصول، ضمیر، مای تعجبیه، کم خبریه.

ما أحْسَنَ ما يَكونُ لِقاؤُنا

ما: اسم تعجب، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

أحْسَنَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو که به صورت وجوبی و برخلاف اصل مستتر است.

ما: حرف مصدری.

يَكونُ: فعل مضارع تام معلوم، مرفوع به ضمه.

لِقاؤُنا: فاعل مرفوع به ضمه، نا: ضمیر، مضاف الیه، جمله ی أحسن ما يَكونُ لِقاؤُنا خبر و محلاً مر فوع، جمله ی ما يَكونُ لِقاؤُنـا بـه تأویـل مصدر مفعول به و محلاً منصوب می باشد.

نَحْنُ لُبْنانِيّونَ أنْتَ و أنا

نَحْنُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمه، مبتدا و محلاً مر فوع.

لُبْنانِيّونَ: خبر مرفوع به واو است چون جمع مذکر سالم می باشد.

أنْتَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، بدل از نَحنُ محلاً مرفوع.

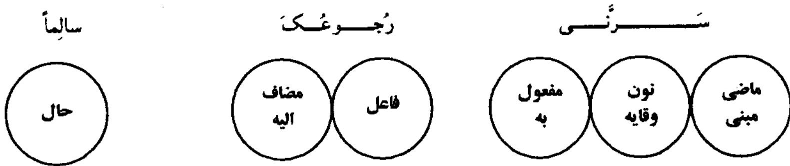
و أنا: واو حرف عطف، أنا: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، عطف به أنْتَ محلاً مرفوع.

هذانِ الرَّجُلانِ مُهَنْدِسانِ

هذانِ: اسم اشاره، مبنی بر الف، مبتدا و محلاً مر فوع.

الرَّجُلانِ: بدل از هذان، مرفوع به الف است چون مثنی می باشد.

مُهَنْدِسانِ: خبر، مرفوع به الف است چون مثنی می باشد.



سَرَّنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

رُجوعُکَ: فاعل مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

سالِماً: حال منصوب به فتحه.

قواعد

* حال اسمی است منصوب و فضله که کیفیت صاحب حال در هنگام وقوع فعل یا آنچه شبیه آن است را بیان می کند. اصل درحال این است که نکره و مشتق باشدو چنانچه معرفه بود تأویل به نکره می رود.
* حال حکمی است بر صاحب حال همانطور که خبر حکمی است بر مبتدا، لذا همانطور که بین خبر و مبتدا رابطی وجود دارد باید بین حال وصاحب حال رابطی وجود داشته باشد. درباره صاحب حال، شرط است که معرفه باشد چون محکوم علیه است البته گاهی اوقات به صورت نکره نیز می آید. صاحب حال فقط فاعل، مفعول و یا مجرور می باشد.

شَرِبْتُ الماءَ صافِیاً

شَرِبْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

الماءَ: مفعول به منصوب به فتحه.

صافِیاً: حال منصوب به فتحه.

اِلْتَقَیتُ بِأَبیکَ راجعاً

اِلْتَقَیتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

بِأَبیکَ: باء حرف جر متعلّق به اِلْتَقَیتُ، أَبیکَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

راجعاً: حال منصوب به فتحه.

الشّتاءُ بَرْداً أَشَدُّ مِنْهُ دِفْئاً

الشّتاءُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

بَرْداً:حال منصوب به فتحه.

أَشَدُّ:خبر مرفوع به ضمه، و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

مِنْهُ: من حرف جر متعلّق به أَشَدّ، هاء: محلاً مجرور.

دِفْئاً: تمییز منصوب به فتحه.



سافَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الرَّسولُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ قَدْ: واو حالیه، قَدْ: حرف تحقیق.

طَلَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الفَجْرُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

قواعد

* اصل در حال این است که مفرد باشد یا به عبارتی دیگر یک کلمه باشد. اما در بعضی موارد به صورت جمله اسمیه، فعلیه و یا شبه جمله نیز به کار می رود، که در این صورت جمله حال و محلاً منصوب می باشد. درجمله چه اسمیه باشد چه فعلیه شرط است که خبری بوده و مقرون به چیزی که معنای آن را به زمان آینده تغییر می دهد نباشد.

تَكَلَّمَ الخَطيبُ وَ هُوَ واقِفٌ

تَكَلَّمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الخَطيبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ هُوَ: واو حالیه، هو: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

واقِفٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه، حال و محلاً منصوب.

قُمْتُ لا أُبالی

قُمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

لا: حرف نفی.

أُبالی: فعل مضارع معلوم، مرفوع بر ضمه ی تقدیری بر روی یاء بـه سـبب ثقـل، فاعـل آن ضـمیر مسـتتر أنـا، و جملـه ی فعلیـه حـال و محـلاً منصوب.

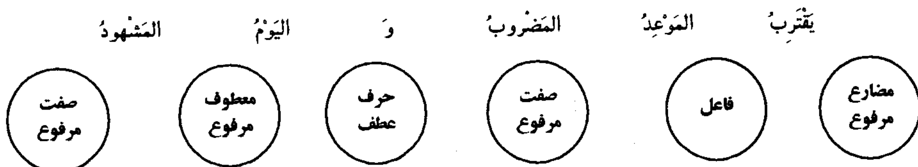
جاءَ الأميرُ بَيْنَ رِجالِهِ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الأميرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بَيْنَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به جاء، مضاف.

رِجالِهِ: مضاف الیه مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه، و شبه جمله حال و محلاً منصوب.



يَقْتَرِبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

المَوْعِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

المَضْروبُ: صفت برای المَوْعِدُ، مرفوع به تبعیت.

واَلیَوْمُ: واو حرف عطف، الیَوْمُ: معطوف بر المَوْعِدُ، مرفوع به تبعیت.

المَشْهودُ: صفت برای الیَوْمُ، مرفوع به تبعیت.

قواعد

* رفع اسم در واقع پذیرفتن حالت رفع از جانب اسم متصرف و غیر متصرف می باشد. رفع همان حالت طبیعی کلمه است که عاری از عوامل لفظی برای اسناد می باشد.
* رفع به صورت ظاهری، تقدیری و یا محلی می باشد و اسم با حرکات و یا با حروف اعراب می پذیرد. (۱)- اسم مفرد، جمع مکسر و جمع مؤنث سالم، به وسیله ی ضمه مرفوع می گردد. (۲)- مثنی، به واسطه ی الف (۳)- اسماء خمسه و جمع مذکر سالم به وسیله ی واو.
* اسم در این مواضع مرفوع می باشد: فاعل، نائب فاعل، مبتدا و خبر، اسم کان، اسم کاد، اسم ما، خبر إنَّ، خبر لای نفی جنس، تابع اسم مرفوع.

أیُسْلَبُ الفَلّاحونَ؟

أیُسْلَبُ: همزه حرف استفهام، یُسْلَبُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الفَلّاحونَ: نائب فاعل مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم می باشد.

المَطَرُ وَشیکٌ

المَطَرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

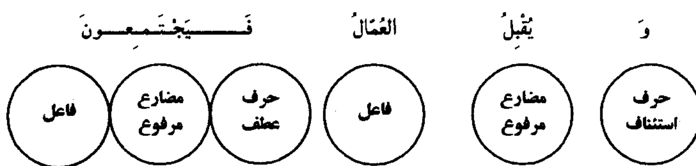
وَشیکٌ: خبر مرفوع به ضمه.

کادَتْ عَیْناهُ تَدْمَعانِ

کادَتْ: فعل ماضی ناسخ، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

عَیْناهُ: اسم کاد مرفوع به الف چون مثنی می باشد. هاء: ضمیر، مضاف الیه.

تَدْمَعانِ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است. الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، جمله ی فعلیه خبر کاد و محلاً منصوب.



وَ يُقْبِلُ: واو حرف استيناف، يُقْبِلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

العُمّالُ: فاعل مرفوع به ضمه.

فَيَجْتَمِعونَ: فاء حرف عطف، يَجْتَمِعونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است، واو: ضمير، فاعل و محلاً مر فوع.

قواعد

* رفع فعل در واقع همان حالت فعل مضارع است آنگاه كه عاري باشد از عوامل نصب، جزم و يا هر چيزی كه باعث مبنی شدن آن شود. فعل مضارع مرفوع است به (۱)- ضمه ی ظاهری در آخرآن (۲)- ضمه تقديری به سبب تعذر آنگاه كه آخرش الف باشد (۳)- ضمه ی تقديری به سبب ثقل آنگاه كه آخرش واو يا ياء باشد. (۴)- ابقاء نون به جای ضمه در افعال خمسه.

يَسْعي الطّالِبُ إلي النّجاحِ

يَسْعي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

الطّالِبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

إلي: حرف جر متعلّق به يَسْعي.

النّجاحِ: مجرور به كسره.

يَمْضي السَّهْمُ بِسُرْعَةٍ

يَمْضي: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

السَّهْمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بِسُرْعَةٍ: باء حرف جر متعلّق به يَمْضي، سرعةٍ: مجرور به كسره.

يَدنُو الغُصْنُ مِنَ الأرْضِ

يَدنُو: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقديری بر روی واو به سبب ثقل.

الغُصْنُ: فاعل مرفوع به ضمه.

مِنَ: حرف جر، متعلّق به يَدنُو.

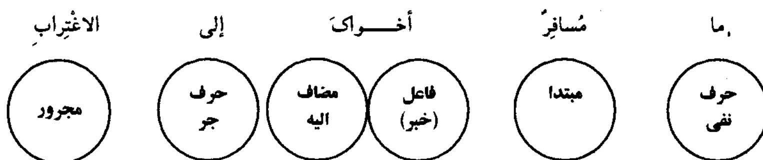
الأرْضِ: مجرور به كسره.

هَلْ تَذْهَبِينَ؟

هَلْ: حرف استفهام.

تَذْهَبِينَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه است،

ياء: ضمير، فاعل و محلاً مر فوع.



ما: حرف نفی.

مُسافِرٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أخواکَ: فاعل برای اسم فاعل، جانشین خبر مرفوع به الف چون مثنی است، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

إلی: حرف جر متعلّق به مُسافِرٌ.

الاغْتِرابِ: مجرور به کسره.

قواعد

* سدّ مسدّ (جانشین) نوعی تعبیر نحوی است برای بیان بی نیاز بودن از ذکر یکی از ارکان اصلی یا زائد در این حالات (۱)- مبتدا زمانی که جواب قسم جانشین آن شود حذف می گردد. (۲)- چنانچه صفت، مفرد و مابعدش مثنی یا جمع بیاید که آن صفت حتماً مبتدا است و مابعد آن مرفوعی سد مسد خبر می باشد. و این در صورتی جایز است که صفت با ما بعد خود درمفرد بودن مطابقت داشته باشد. (۳)- جانشین دو مفعول افعال قلوب که عبارتنداز: أنَّ وصله اش برای مفعول اول و أنْ وصله اش برای مفعول دوم می باشند. (۴)- چنانچه حال جانشین خبر واقع شود به صورت قیاسی باید عامل آن حذف گردد (۵)- مصدر ثلاثی غیر میمی که جانشین مشتق می باشد ملحق به نعت مؤول به مشتق می شود. که در این صورت باید مفرد و مذکر باشد مانند: ماءٌ سَکبٌ

فی ذِمَّتی لأفْعَلَنَّ

فی: حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف.

ذِمَّتی: مجرور به کسره، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

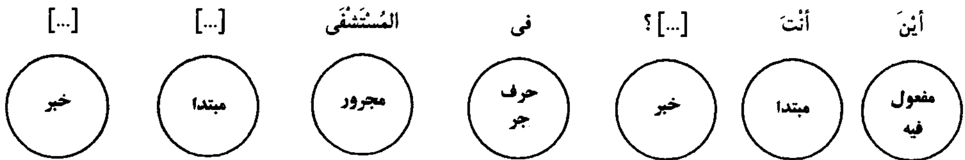
لأفْعَلَنَّ: لام حرف جواب، أفْعلنَّ: فعل مضارع، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، جواب قسم جانشین متبدای محذوف (و به عبارتی دیگر: فی ذمتی یمین)

ضَرْبِی العَبْدَ مُسیئاً

ضَرْبِی: مبتدا، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب مشغول بودن محل با حرکت متناسب، یاء: ضمیر، لفظاً مضاف الیه، با توجه به محل فاعل می باشد.

العَبْدَ: مفعول به برای مصدر ضَرْبِی منصوب به فتحه.

مُسیئاً: حال منصوب به فتحه، جانشین خبر.



أَیْنَ: اسم استفهام، ظرف مکان، مفعول فیه مبنی برفتحه و محلاً منصوب، متعلّق به خبر محذوف.

أَنْتَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

فی: حرف متعلّق به خبر محذوف برای مبتدای مقدر.

المُسْتَشْفَی: مجرور به کسره تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

قواعد

* شبه جمله به جمله ی اسمیه و فعلیه ملحق می گردد. با جار و مجرور و یا ظرف و مضاف الیه آن آغاز می گردد. و این در صورتی است که با حذف متعلّقشان معنای مورد نظر را برسانند. شبه جمله واقع می شود: (۱)- در صله ی موصول: تا اینکه با وصل شدن با آن معنای موردنظر را بدهد. (۲)- در خبر تقدیری یا محذوف (۳)- در حال، به گونه ای که با نعت، عدد یا غیر اینها دارای معنا باشد (۴)- نعت.

کُنْتُ فی الجَوِّ فَرَأَیْتُ البُیوتَ الکَبیرَةَ فَوْقَ الأَرْضِ صَغیرَةً

کُنْتُ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع ونصب، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: اسم کان، محلاً مرفوع.

فی: حرف جرّ، متعلّق به خبر محذوف کُنْتُ.

الجَوِّ: مجرور به کسره.

فَرَأَیْتُ: فاء حرف استیناف، رَأَیْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

البُیوتَ: مفعول به منصوب به فتحه.

الکَبیرَةَ: صفت البُیوتَ، منصوب به تبعیت.

فَوْقَ: مفعول فیه طرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به رَأَیْتُ، مضاف.

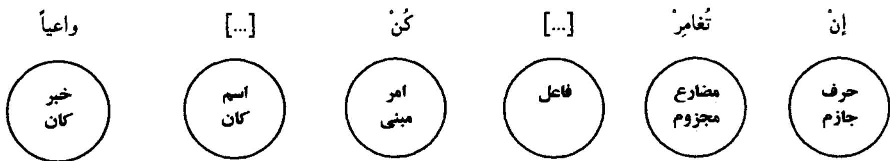
الأَرْضِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

صَغیرَةً: حال منصوب به فتحه.

بِالروحِ... بِالدَّمِ ...

بِالروحِ: باء حرف جر متعلّق به فعل محذوف تقدیر آن نَفْدیک، الروحِ: مجرور به کسره.

بِالدَّمِ: باء حرف جر متعلّق به فعل مذکور، الدّمِ: مجرور به کسره.



إنْ: حرف شرط جازم.

تُغامِرْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به إنْ چون فعل شرط است، علامت جزم آن سکون، وفاعلش ضمیر مستتر أنت می باشد.

كُنْ: فعل امر ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر سکون محلاً مجزوم چون جواب شرط است، اسمش ضمیر مستتر أنْت محلاً مرفوع.

واعياً: خبر كُنْ منصوب به فتحه.

قواعد

* شرط و جواب شرط یک اسلوب در شیوه ی بیان مطلب می باشد، و ارکانش ادوات شرط و دو فعل هستند، که اولی فعل شرط و دومی جواب شرط نامیده می شود. و دارای این حالتها می باشند. (۱)- هر دو مضارع و لفظاً مجزوم (۲)- مضارع لفظاً مجزوم و ماضی محلاً مجزوم. (۳)-مضارع لفظاً مجزوم و امر محلاً مجزوم (۴)-هر دو ماضی ومحلاً مجزوم (۵)- ماضی محلاً مجزوم و مضارع لفظاً مجزوم (۶)- ماضی محلاً مجزوم و مضارع مرفوع خبر برای مبتدای مقدّر.

إنْ أهْمَلْتَ واجباتِکَ سَتَنْدَمُ

إنْ: حرف شرط جازم.

أهْمَلْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، فعل شرط محلاً مجزوم می باشد، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

واجباتِکَ: مفعول به منصوب به فتحه چون جمع مؤنث سالم می باشد، کاف: مضاف الیه.

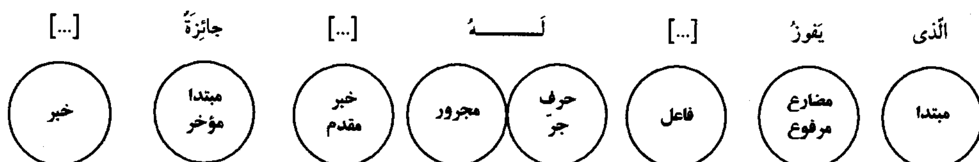
سَتَنْدَمُ: سین حرف استقبال، تندمُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، جواب شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمیر مستترأنت، جمله تَنْدَمُ خبر و محلاً مر فوع برای مبتدای محذوف به تقدیر أنت.

مَنْ صَبَرَ نالَ

مَنْ: اسم شرط جازم، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

صَبَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فعل شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

نالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، جواب شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمیر مستتر هو، و جمله جواب شرط خبر و محلاً مر فوع می باشد.



الّذی: اسم موصول، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

یَفوزُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر هو.

لَهُ: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف، هاء: ضمیر و محلاً مجرور.

جائِزَةٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه، جمله ی اسمیه خبر و محلاً مر فوع.

قواعد

* هر گاه مبتدا سببی برای خبر باشد به منزله ی اسم شرط بوده و خبر به منزله ی جواب آن می باشد.
* مبتدا در صورتی می تواند سببی برای خبر باشد که (۱)- اسم موصول باشد. (۲)- نکره موصوفه باشد.
* در صورتی که خبر متأخر باشد جایز است فاء جزا بر آن وارد شود همان طوری که بر جواب وارد می شود.

الّذی تَأتونَهُ مِنْ خَیْرٍ فَهُوَ ذُخْرٌ لَکُمْ

الّذی: اسم موصول، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

تَأتونَهُ: فعل مضارع معلوم، از افعال خمسه، مرفوع به ثبوت نون. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

مِنْ: حرف جر متعلّق به تَأتونَهُ.

خَیْرٍ: مجرور به کسره.

فَهُوَ: فاء حرف جزاء، هو: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

ذُخْرٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله ی اسمیه خبر و محلاً مر فوع.

لَکُمْ: لام حرف جر متعلّق به ذُخْرٌ، کُمْ: ضمیر، محلاً مجرور.

زائِرٌ فی البَیْتِ لَهُ الشُّکْرُ

زائِرٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به صفت مقدر زائِرٌ.

البَیْتِ: مجرور به کسره.

لَهُ: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف، هاء: ضمیر، محلاً مجرور (فَلَه نیز جائز است، فاء: حرف جزاء)

الشُّکْرُ: مبتدا مؤخر، مرفوع به ضمه، جمله اسمیه، خبر و محلاً مر فوع.

الطَّلْعَةِ	بَهِيَّ	المُحَيَّا	جَميلَ	الشُّرْطِيُّ	كانَ
مضاف اليه	خبر دوم كان	مضاف اليه	خبر كان	اسم كان	ماضی مبنی

كانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الشُّرْطِيُّ: اسم كانَ مرفوع به ضمه.

جَميلَ: خبر كانَ منصوب به فتحه، مضاف.

المُحَيَّا: مضاف اليه مجرور به كسره ی تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

بَهِيَّ: خبر دوم برای كانَ منصوب به فتحه، مضاف.

الطَّلْعَةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

قواعد

* صفت مشبهه به اسم فاعل به معنای دلالت بر ثبوت دارد و اينگونه ساخته می شود (۱)- از ثلاثی لازم بر وزن هايی سماعی، اما اگر دلالت بر رنگ، عيب يا زينت داشته باشد بر اساس قاعده بر وزن أَفْعَلْ ساخته می شود (۲)- در غير ثلاثی لازم، اگر معنای ثبوت مدنظر باشد بر وزنهای اسم فاعل ساخته می شود.
* اسم مشتقی كه بيانگر و دال بر صفت مشبهه می باشد دارای سه نوع است: اصلی، ملحق به اصلی، مؤول به مشتق.

هذا أُسْتاذٌ طاهِرُ القَلْبِ مَحْمودُ المَقاصِدِ

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سكون، مبتدا و محلاً مر فوع.

أُسْتاذٌ: خبر مرفوع به ضمه.

طاهِرُ: صفت أُسْتاذٌ، مرفوع به ضمه، مضاف.

القَلْبِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

مَحْمودُ: صفت دوم أُسْتاذٌ، مرفوع به ضمه، مضاف.

المَقاصِدِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

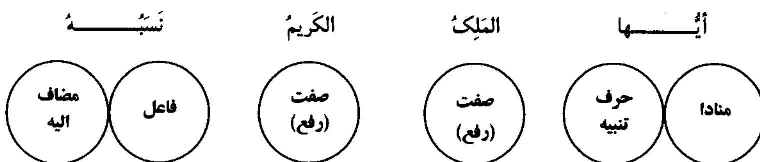
تَناوَلْنا شَراباً عَسَلَ الطَّعْمِ

تَناوَلْنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سكون به سبب وصل شدن به ضمير نا، نا: فاعل و محلاً مر فوع.

شَراباً: مفعول به منصوب به فتحه.

عَسَلَ: صفت شَراباً، منصوب به فتحه، مضاف.

الطَّعْمِ: مضاف اليه مجرور به كسره.



أيُّها: أيُّ منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.

المَلِکُ: صفت برای أيُّ، تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب.

الکَریمُ: صفت برای المَلِکُ، تابع آن، لفظاً مرفوع و محلاً منصوب.

نَسَبُهُ: فاعل برای صفت الکَریمُ، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* صفت مشبهه به دوگونه عمل می کند: لفظی و محلی، و چهار حالت دارد: مضاف، غیر مضاف، بدون الف و لام، دارای الف و لام (۱)- اگر غیر مضاف باشد اسم بعد از خود را به عنوان فاعل مرفوع یا به عنوان تمییز منصوب می کند (۲)- وچنانچه مضاف باشد مضاف الیه ای را لفظاً مجرور می کندکه فاعل و محلاً مرفوع می باشد.
* در مضاف و دارای أل این حالات جایز است (۱)- جر: به سبب مضاف الیه بودن(۲)- رفع: به خاطر فاعل بودن (۳)- نصب: چون شبیه به مفعول به می باشد.

هُوَ تِلْمیذٌ یَقِظٌ عَقْلاً

هُوَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

تِلْمیذٌ: خبر مرفوع به ضمه.

یَقِظٌ: صفت تِلْمیذٌ، مرفوع به تبعیت.

عَقْلاً: تمییز منصوب به فتحه.

أکْرِم بِالْعالِمِ الفاضِلِ المَسْلَکَ

أکْرِم: فعل امر جامد که معنای تعجب را در بر دارد نه امر، مبنی بر سکون.

بِالْعالِمِ: باء حرف جر زائد، العالِمِ: لفظاً مجرور به کسره و محلاً مرفوع چون فاعل است.

الفاضِلِ: صفت العالِمِ، مجرور به تبعیت.

المَسْلَکَ: شبیه به مفعول به، منصوب به فتحه.

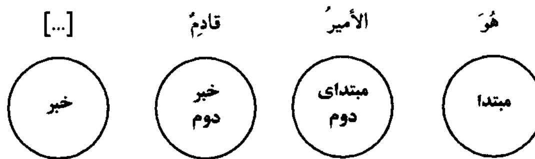
هذا مُدیرٌ صَخْرٌ قَلْبُهُ

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مر فوع.

مُدیرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

صَخْرٌ:صفت مُدیرٌ، مرفوع به تبعیت.

قَلْبُهُ: فاعل صفت مؤول صَخْرٌ مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.



هُوَ: ضمیر شأن، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

الأمیرُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه.

قادِمٌ: خبر برای مبتدای دوم، مرفوع به ضمه، جمله ی اسمیه خبر برای ضمیر شأن محلاً مرفوع.

قواعد

* ضمیر شأن همان ضمیر مفرد و غائب، هُوَ و هِيَ می باشد.
* این ضمیر اشاره به شأن و منزلت امری دارد که از آن سخن به میان آمده است. و منظور از آن بزرگداشت و تجلیل آن امر می باشد. هیچ گونه تابعی از عطف، بدل یا تأکید ندارد، نه وصف می شود، نه وصف می کند و بر دو قسم است (۱)- منفصل که همیشه مبتدا می باشد و به شخص معینی بر نمی گردد بلکه به جمله ی اسمیه بر می گردد که پس از آن می آید و به عنوان خبرش قرار می گیرد. (۲)- متصل که مخصوص إنَّ و اخواتش و همچنین افعال قلوب می باشد. جمله ی پس از نواسخ خبر و محلاً مرفوع می باشد و جمله ای که بعد از افعال قلوب واقع می شود مفعول به دوم و محلاً منصوب می باشد و ضمیر شأن مفعول به اول آن می باشد.

ظَنَنْتُها الرِّیاضَةُ تَنْفَعُ

ظَنَنْتُها: فعل ماضی معلوم، عامل نصب دو مفعول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع، ها: ضمیر شأن مبنی، مفعول به اول محلاً منصوب.

الرِّیاضَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

تَنْفَعُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هی.

جمله فعلیه تَنْفَعُ خبر الرِّیاضَةُ محلاً مرفوع.

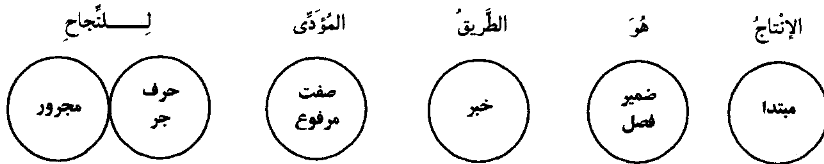
جمله اسمیه الرِّیاضَةُ تَنْفَعُ مفعول به دوم محلاً منصوب.

هِيَ الأعْمالُ بِالنِّیاتِ

هِيَ: ضمیر شأن، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

الأعْمالُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه.

بِالنِّیاتِ: باء حرف جر متعلّق به خبر محذوف، النِّیاتِ: مجرور به کسره، جمله اسمیه الأعْمالُ بِالنِّیاتِ خبر ضمیر شأن محلاً مرفوع.



الإنْتاجُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هُوَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

الطَّریقُ:خبر مرفوع به ضمه.

المُؤَدِّی: صفت برای الطَّریقُ، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل.

لِلنِّجاحِ: لام حرف جر متعلّق به اسم فاعل، النِّجاحِ: مجرور به کسره.

قواعد

* ضمیر فصل یا عماد ضمیر منفصل مرفوع: هُوَ، أنْت، أنا و ... می باشد که میان مبتدا و خبر فاصله ایجاد می کند تا وجه تمایز خبر از تابع باشد (۱)-بین مبتدا و خبری که معرفه می باشند واقع می شود و در مذکر و مؤنث بودن و مفرد و مثنی و جمع بودن با آنها مطابقت می کند (۲)- گاهی اوقات مبتدا چیزی است که در اصل مبتدا بوده مانند: اسم کان، اسم إن...، و گاهی اوقات خبر قریب به معرفه است مانند: افعل التفضیل
* ضمیر فصل مانند حرف محلی از اعراب ندارد چرا که فقط به منظور ایجاد فاصله مورد استفاده قرار گرفته و بدون اسناد به کار می رود.

لَیْسَ أحَدٌ هُوَ أعْلَمَ مِنْ أخیکَ

لَیْسَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

أحَدٌ: اسم لَیْسَ مرفوع به ضمه.

هُوَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

أعْلَمَ: خبر لَیْسَ منصوب به فتحه و چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

مِنْ: حرف جر متعلّق به أعْلَمَ.

أخیکَ: مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

إنَّکَ أنْتَ الخَطیبُ

إنَّکَ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم إنَّ، محلاً منصوب.

أنْتَ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

الخَطیبُ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

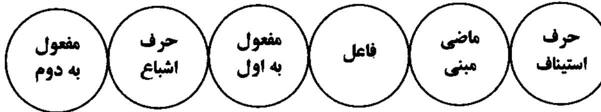
الأُمَّهاتُ هُنَّ الفاضِلاتُ

الأُمَّهاتُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هُنَّ: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد.

الفاضِلاتُ: خبر مرفوع به ضمه.

فَـــــأسْـــقَـيْـــــنا كُـــــــــــــمُــــــــوهُ



فَأسْقَيْناكُمُوهُ: فاء حرف استیناف، أسْقَيْناكُمُوهُ: فعل ماضی معلوم، دو مفعول را منصوب می کند، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیرنا، نا: فاعل و محلاً مر فوع، کُم: ضمیر، مفعول به اول محلاً منصوب، واو: حرف اشباع، هاء: ضمیر، مفعول به دوم محلاً منصوب.

قواعد

* ضمیر متصل ضمیر بارزی است که (۱)- در محل رفع: تاء، نون، نا، واو الف و یاء مخاطب مؤنث و (۲)- در محل نصب و جر: کاف مخاطب، نا، هاء غایب و یاء متکلم می باشد.

المُوَظَّفونَ یَعْرِفونَ واجباتِهِمْ

المُوَظَّفونَ: مبتدا مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم است.

یَعرِفونَ:فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون است چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع، و جمله فعلیه خبر و محلاً مر فوع.

واجباتِهِم: مفعول به منصوب به کسره است چون جمع مؤنث سالم می باشد. هِم: ضمیر، مضاف الیه.

البَناتُ یَتَشَبَّهْنَ بِأُمَّهاتِهِنَّ

البَناتُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

یَتَشَبَّهْنَ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مؤنث، نون: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع، و جمله ی فعلیه خبر و محلاً مر فوع.

بِأُمّهاتِهِنَّ: باء حرف جر متعلّق به یَتَشَبَّهْنَ، أُمّهاتِهِنَّ: مجرور به کسره، هنَّ: ضمیر، مضاف الیه.

قومِی بِواجِبِکِ

قومِی: فعل امر، مبنی بر حذف نون چون ملحق به افعال خمسه می باشد. یاء: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع.

بِواجِبِکِ: باء حرف جر متعلّق به قومی، واجِبِکِ: مجرور به کسره، کاف: مضاف الیه.

سَوْفَ	يَتَحَدَّثُ	[...]	غَداً	عَنْ	مَوْضوعِ	السّاعَةِ
حرف استقبال	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول فيه	حرف جر	مجرور	مضاف اليه

سَوْفَ: حرف استقبال.

يَتَحَدَّثُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر جوازی به تقدير هو.

غَداً: مفعول فيه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به يَتَحَدَّثُ.

عَنْ: حرف جر متعلّق به يَتَحَدَّثُ.

مَوْضوعِ: مجرور به كسره، مضاف.

السّاعَةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

قواعد

* ضميرمستتر دركلام و نوشتار پس از فعل پنهان می گردد و دارای دو قسم است: (۱)- مستتر وجوبی به گونه ای كه امكان ندارد اسم ظاهری به جای آن قرار گيردكه اين ضماير در صرف فعل عبارتند از: أنا، نَحْنُ و أنْت و گفته می شود: فاعل آن ضمير مستتر وجوبی به تقدير أنا (۲)- مستتر جوازی به شكلی كه اسم ظاهر می تواند در جای آن بنشيند و اين ضماير در صرف فعل عبارتند از: با هو و هی و گفته می شود: فاعل آن ضمير مستتر جوازی به تقدير هو.

لا أُوذی أحَداً مِنْ قَريبٍ أوْ مِنْ بَعيدٍ

لا: حرف نفی.

أُوذی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقديری بر روی ياء به سبب ثقل، فاعل آن ضمير مستتر وجوبی به تقدير أنا.

أحَداً: مفعول به منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلّق به أُوذی.

قَريبٍ: مجرور به كسره.

أوْ: حرف عطف.

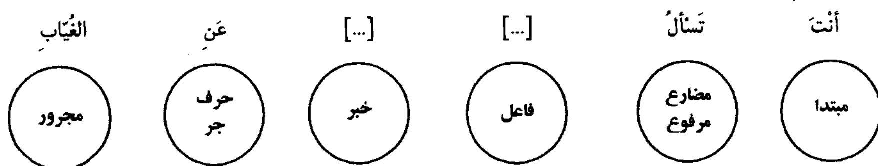
مِنْ: حرف جر متعلّق به أُوذی.

بَعيدٍ: مجرور به كسره.

أرْجُو الاعْتِذارَ

أرْجُو: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقديری بر روی واو به سبب ثقل، فاعل آن ضمير مستتر وجوبی به تقدير أنا.

الاعْتِذارَ: مفعول به منصوب به فتحه.



أَنْتَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مر فوع.

تَسْأَلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمیر مستتر أنت، جمله فعلیه خبر و محلاً مر فوع.

عَنِ: حرف جر متعلّق به تَسألُ.

الغُيّابِ: مجرور به کسره.

قواعد

* ضمیر منفصل به صورت جدا از کلمات دیگر نوشته می شود که از نظر اعراب:
* یا محلاً مرفوع بوده (۱)- غائب: هُوَ، هُما، هُم، هِی، هُما، هُنَّ (۲)- مخاطب:أَنْتَ، أَنْتُما، أَنْتُم، أَنتِ، أَنْتُما، أَنْتُنَّ (۳)- متکلم: أنا، نَحْنُ
* و یا محلاً منصوب می باشد (۱)- غائب: إیّاهُ، إیّاهُما، إیّاهُمْ، إیّاها، إیّاهُما، إیّاهُنَّ (۲)- مخاطب: إیّاکَ، إیّاکُما، إیّاکُمْ، إیّاکِ، إیّاکُما، إیّاکُنَّ (۳)- متکلم: إیّای، إیّانا

هِی مَلْحوظَةٌ غَیْرُ مَلْفوظَةٍ

هِی: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مبتدا و محلاً مرفوع.

مَلْحوظَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

غَیْرُ: صفت مَلْحوظَةٌ، مرفوع به تبعیت، مضاف.

مَلْفوظَةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

إیّاکُما نَحْتَرِمُ

إیّاکُما: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.

نَحْتَرِمُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

ما نَجَحَ إلّا نَحْنُ

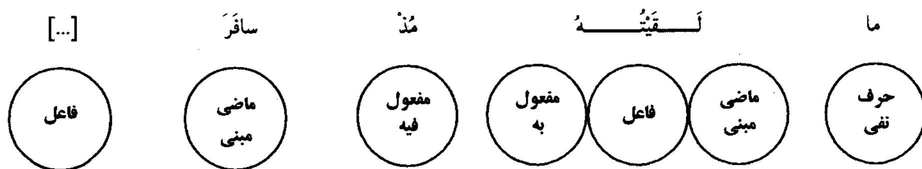
ما: حرف نفی.

نَجَحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

إلّا: حرف استثناء و حصر.

نَحْنُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمه، فاعل و محلاً مر فوع.

(بعد از إلّا و نفی فاعل می باشد)



ما: حرف نفی.

لَقِیْتُهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل، محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

مُذْ: ظرف زمان مبنی بر سکون مفعول فیه محلاً منصوب، متعلّق به لَقِیْتُهُ، مضاف.

سافَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله ی فعلیه مضاف الیه محلاً مجرور.

قواعد

* تعدادی از ظرفهای زمان عبارتند از (۱)- ظرف معرب مبهم: آناء، أبَداً، إزاءَ، أمَدَ، حِینَ، زَمانَ، عِنْدَ، مُدَّةَ، وقْتَ (۲)- ظرف معرب محدود: أسْبوعَ، خَریفَ، خَمیسَ، ساعةَ، شُباطَ، عامَ، قَرْنَ، یَوْمَ (۳)- ظرف مبنی: ألآنَ، أمْسَ، أیْنَ، رَیْثَ، رَیْثَما، لَمّا، مَتَی، مُذْ، مُنْذُ، إذ، إذا، أنّی، أیّانَ، بَعْدَ، بَیْنا، بَیْنَما، عَوْضُ، قَبْلَ، قَطُّ، لَدُنْ، لَدَی، صباحَ مساءَ،
* حکم ظرف به آن است که به دلیل مفعول فیه بودن منصوب باشد. ظرف متعلق به فعل یا شبه فعل می باشد.

تَعَرَّضَ لُبْنانُ قُروناً لِأطْماعِ الغُزاةِ

تَعَرَّضَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

لُبْنانُ: فاعل مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته است.

قُروناً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به تَعَرَّضَ.

لِأطْماعِ: لام حرف جر متعلّق به تَعَرَّضَ، أطْماعِ: مجرور به کسره، مضاف.

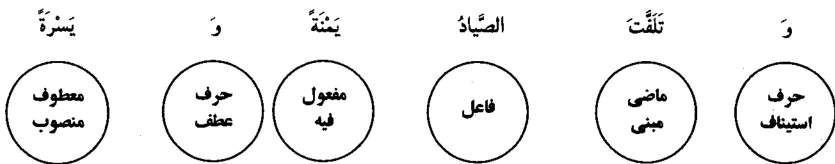
الغُزاةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أمْطَرَتِ السَّماءُ أمْسِ

أمْطَرَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

السَّماءُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أمْسِ: ظرف زمان، مبنی بر کسره، مفعول فیه محلاً منصوب متعلّق به أمْطَرَتِ.



وَ تَلَفَّتَ: واو حرف استیناف، تَلَفَّتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الصَّیادُ: فاعل مرفوع به ضمه.

یَمْنَةً: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به تَلَفَّتَ.

وَ یَسْرَةً: واو حرف عطف، یَسْرَةً: معطوف به یَمْنَةً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* تعدادی از ظرف های مکان عبارتند از: (۱)- ظرف معرب مبهم: أمامَ، تَحْتَ، شِمالَ، فَوْقَ، وَراءَ، یَمینَ و آن دسته از کلمات که در معنای جهت های ششگانه می باشند: بینَ، تِجاهَ، تِلقاءَ، خَلْفَ، عِنْدَ، قُدّامَ (۲)-ظرف معرب محدود: بَحْرَ، بَلَدَ، بَیْتَ، جَبَلَ، قَرْیَةَ، مَدْینَةَ، مَسجِدَ، نَهْرَ (۳)- ظرف مبنی: أیْنَ، ثَمَّ، ثَمَّتَ، حَیْثُ، هُنا، أنّی، بَعْدُ، عَلُ، قبلُ، لَدُن، لَدَی، و آنچه از جهت های ششگانه که از اضافه قطع شده اند.
* حکم ظرف به این صورت است که مفعول فیه و منصوب بوده و متعلّق به فعل یا شبه فعل می باشد.

وُقوفاً تَحْتَ المِظَلَّة اتِّقاءً لِلشِّتاءِ

وُقوفاً: مفعول مطلق برای فعل محذوف منصوب به فتحه.

تَحْتَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به وُقوفاً، مضاف.

المِظَلَّةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

اتِّقاءً:مفعول لأجله منصوب به فتحه.

لِلشِّتاءِ: لام حرف جر متعلّق به اتِّقاءً، الشِّتاءِ: مجرور به کسره.

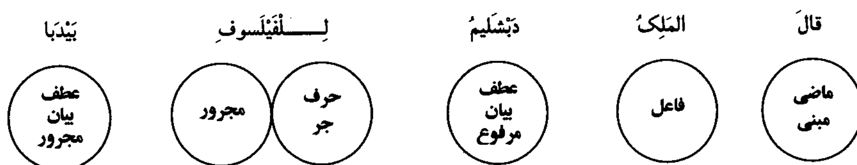
تاجِرْ حَیْثُ أخوکَ مُقیمٌ

تاجِرْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْتَ.

حَیْثُ: ظرف مکان، مبنی بر ضمه، مفعول فیه محلاً منصوب، متعلّق به تاجِرْ، مضاف.

أخوکَ: مبتدا، مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

مُقیمٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله ی أخوکَ مُقیمٌ: محلاً مجرور، مضاف الیه.



قالَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

المَلِکُ: فاعل مرفوع به ضمه.

دَبْشَلیمُ: عطف بیان بر المَلِکُ، مرفوع به تبعیت.

لِلْفَیلَسوفِ: لام حرف جر متعلّق به قال، الْفَیلَسوفِ: مجرور به کسره.

بَیْدَبا: عطف بیان بر الْفَیلَسوفِ، مجرور به تبعیت به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

قواعد

* عطف بیان تابعی است که از متبوع خود شناخته شده تر می باشد.

(۱)- هدف از عطف بیان این است که چنانچه معطوف علیه معرفه باشد آنرا توضیح دهد واگر نکره بوده آنرا خاص کند (۲)- احکام عطف بیان با متبوعش مانند احکام نعت حقیقی با منعوتش می باشد. یعنی از معطوف علیه خود در اعراب و معرفه و نکره بودن و همچنین مفرد، مثنی و جمع بودن و مذکر و مؤنث بودن به طور کامل تبعیت می کند.

أکَلْتُ فاکِهَةً تُفّاحَةً

أکَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

فاکِهَةً: مفعول به منصوب به فتحه.

تُفّاحَةً: عطف بیان بر فاکهةً، منصوب به تبعیت.

قَوْمُنا العَرَبُ رُسُلُ حَضارةٍ

قَومُنا: مبتدا مرفوع به ضمه، نا: ضمیر، مضاف الیه.

العَرَبُ: عطف بیان بر قُومُنا، مرفوع به تبعیت.

رُسُلُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

حَضارةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

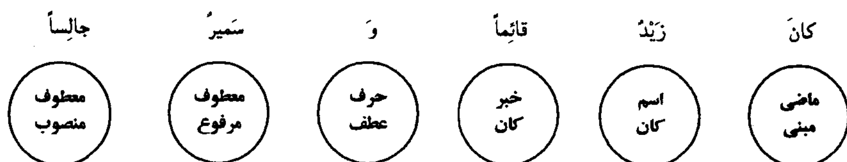
صاحَبَ الشّاعِرُ أبُو فِراسٍ الفارابِیَّ

صاحَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الشّاعِرُ: فاعل، مرفوع به ضمه.

أبُوفِراس: عطف بیان بر الشّاعِرُ، مرفوع به تبعیت، علامت رفع آن واو است چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف، فِراسٍ: مضاف الیه، مجرور به کسره.

الفارابِیَّ: مفعول به منصوب به فتحه.



كانَ: فعل ماضی ناقصَ، عامل رفع و نصب، مبنی برفتحه.

زَيْدٌ: اسم كانَ مرفوع به ضمه.

قائِماً: خبر كان منصوب به فتحه.

وَ سَميرٌ: واوحرف عطف، سَميرٌ: معطوف بر زَيْدٌ، مرفوع به تبعيت.

جالِساً: معطوف بر قائِماً، منصوب به تبعيت.

قواعد

* عطف نسق تابعی است که به واسطه ی حرف عطف با متبوع خود همراهی می کند.(۱)- ۹ حرف از حروف عطف اند: أمْ، أوْ، بَلْ، ثُمَّ، حَتَّی، فاء، لٰكِنْ، لا، واو (۲)- شرط است که توجه عامل به معطوف یا آنچه در معنای آن است صحیح باشد چنانچه اینگونه نباشد عاملی متناسب با آن به تقدیر گرفته می شود. (۳)- شرط معطوف این است که فقط در اعراب از معطوف علیه تبعیت کند. اما در موارد دیگر تبعیت یا عدم تبعیت جایز است. (۴)- چنانچنه دو فعل در صیغه شبیه هم باشند عطف بینشان صورت می پذیرد. (۵)- در صورتی بین دو جمله عطف واقع می شود که در خبریه یا انشائیه بودن مشترک باشند. اگر در اسمیه و فعلیه بودن هم مشترک باشند بهتر است. (۶)- عطف فقط به یک معمول جایز است.

أقومُ أنا وَ زَيْدٌ

أقومُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضميرمستتر أنا.

أنا: تأكيد فاعل أقومُ، مبنی بر سكون محلاً مرفوع.

وَ زَيْدٌ: واو حرف عطف، زيْدٌ: معطوف بر أنا، مرفوع به ضمه.

(به تقدير و يقوم زيدٌ)

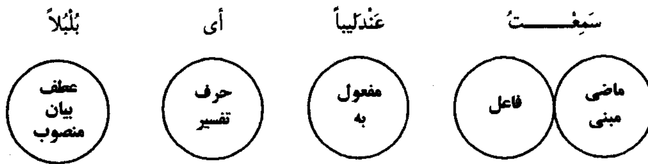
جاءَت مَريَمُ لا عَبْدُ الله

جاءَت: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنيث.

مَريَمُ: فاعل مرفوع به ضمه وچون غير منصرف است تنوين نپذيرفته .

لا: حرف نفی و عطف.

عَبْدُالله: عَبْدُ معطوف به مَريَمُ، مرفوع به تبعيت، مضاف، الله: مضاف اليه مجرور به كسره.



سَمِعْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

عَنْدَلیباً: مفعول به منصوب به فتحه.

أی: حرف تفسیر.

بُلْبُلاً: عطف بیان بر عَنْدَلیباً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* عطف بیان می تواند به جای معطوف علیه واقع شود. همچنین می تواند بی نیاز از آن باشد و جایز است که بدل کل از کل باشد.
* عطف بیان بر خلاف بدل که فقط در اعراب [از مبدل منه] تبعیت می کند به طور کامل از معطوف علیه خود پیروی می کند.
* عطف بیان برخلاف بدل نمی تواند ضمیر باشد و نه تابعی برای ضمیر واقع شود. فعل نیز نیست و تابعی برای فعل نیز نمی تواند باشد.
* عطف پس از أیْ و أنْ تفسیریه نیز واقع می شود.

أعْجَبَتْنی الوَرْدَةُ رائِحَتُها

أعْجَبَتْنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث، نون: حرف وقایة، یاء: مفعول به محلاً منصوب، ضمیر.

الوَرْدَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رائِحَتُها: بدل از الوَرْدَةُ، مرفوع به تبعیت، ها: ضمیر، مضاف الیه.

رَأَیْتُهُ أخاکَ

رَأَیْتُهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع، ها: ضمیر، مفعول محلاً منصوب.

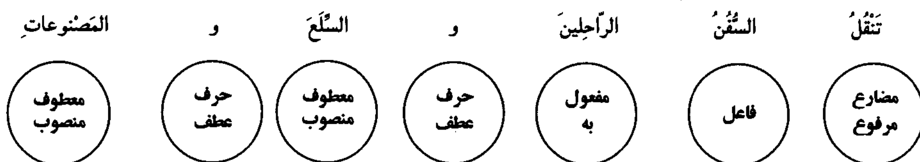
أخاکَ: بدل از هاء در رَأَیْتُ، منصوب به الف چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

جاءَ صاحِبُکَ زَیْدٌ

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

صاحِبُکَ: فاعل مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

زَیْدٌ: بدل از صاحِبُکَ یا عطف بیان به آن، مرفوع به تبعیت.



تَنْقُلُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

السُّفُنُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الرّاحِلِينَ:مفعول به، منصوب به یاء، چون جمع مذکر سالم است.

و السِّلَعَ:واو حرف عطف، السِّلَعَ: معطوف به الرّاحِلِينَ، منصوب به فتحه.

و المَصْنوعاتِ: واو حرف عطف، المَصْنوعاتِ: معطوف به الرّاحِلِينَ، منصوب به کسره چون جمع مؤنث سالم می باشد.

قواعد

* هر یک از القاب اعراب دارای علامت های اصلی وفرعی می باشد که جانشین اصلی می باشد

۱- علامت اصلی رفع ضمه است و علامت های فرعی آن عبارتند از: (۱)- واو در اسماء خمسه و جمع مذکر سالم (۲)- الف درمثنی (۳)- ثبوت نون در افعال خمسه.

۲- علامت اصلی نصب فتحه می باشد و علامتهای فرعی آن عبارتند از: (۱)-کسره در جمع مؤنث سالم (۲)- الف در اسماء خمسه (۳)- یاء در مثنی و جمع مذکر سالم (۴)- حذف نون در افعال خمسه.

۳- علامت اصلی جر کسره است و علامتهای فرعی اش عبارتنداز: (۱)- فتحه در غیر منصرف (۲)-یاء در اسماء خمسه، مثنی و جمع مذکر سالم.

۴- علامت اصلی جزم سکون است و علامتهای فرعی آن عبارتند از: (۱)-حذف نون در افعال خمسه (۲)- حذف حرف عله در افعالی که حرف آخرشان معتل می باشد.

لَمْ يَنْسَ إعْدادَ السَّيارَةِ و تَخْضيرَ لَوازِمِها

لَمْ: حرف نفی جازم.

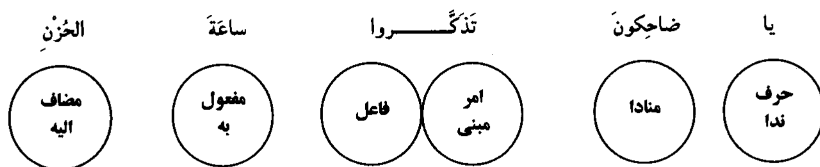
يَنْسَ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ ، علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعلش ضمیر مستتر هو.

إعْدادَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

السَّيارَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

و تَخْضيرَ: واوحرف عطف، تَخْضيرَ: معطوف به إعدادَ، منصوب به تبعیت، مضاف.

لَوازِمِها: مضاف الیه مجرور به کسره، ها: ضمیر، مضاف الیه.



یا: حرف نداء.

ضاحِکونَ: منادا مبنی بر واو چون جمع مذکر سالم است، محلاً منصوب.

تَذَکَّروا: فعل امر، مبنی بر حذف نون چون ملحق به افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

ساعَةَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الحُزنِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* هر یک از القاب بناء دارای علامتهای اصلی می باشد که در حرکات نمود پیدا می کنند و همچنین اعرابهایی فرعی دارند که جانشین اصلی می شوند و در حروف نمود می یابند.

(۱)-ضمه که در اسم وحرف می باشند و الف و واو در منادا جایگزین آن می شوند. (۲)-فتحه که در اسم و فعل و حرف می باشد و یاء در اسم لای نفی جنس جایگزینش می گردد. (۳)- کسره که در اسم و حرف می باشد و جایگزینی ندارد. (۴)- سکون که در اسم و حرف بوده و چیزی نیابت آنرا ندارد اما در فعل حذف نون در افعال خمسه و حذف حرف عله در افعال معتل الاخر به نیابت از سکون می باشند.

تَکَلَّمَ تَأَبَّطَ شَراً لِلمَرَّةِ الثّالِثَةَ عَشْرَةَ

تَکَلَّمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

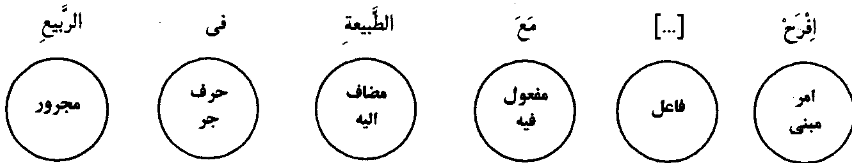
تَأَبَّطَ شَراً:اسم علم مرکب اسنادی، هر دو جزء آن مبنی بر فتحه، فاعل و محلاً مر فوع.

لِلمَرَّةِ: لام حرف جر متعلّق به تَکَلَّمَ، المَرَّةِ: مجرور به کسره.

الثّالِثَةَعَشْرَةَ: اسم عدد، صفت المَرَّةِ، هر دو جزء آن مبنی بر فتحه محلاً مجرور.

حَذارِ!

حَذارِ: اسم فعل امر به معنای اِحذِر، مبنی بر کسره، محلی از اعراب ندارد، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ.



اِفْرَحْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنت.

مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان و مکان منصوب به فتحه، متعلّق به اِفْرَحْ، مضاف.

الطَّبیعةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

فی: حرف جر متعلّق به اِفْرَحْ.

الرَّبیعِ: مجرور به کسره.

قواعد

* فعل امر (۱)- در تصریف با أنْتَ وأنْتُنَّ مبنی بر سکون است که بنای اصلیش می باشد .(۲)- در تصریف با أنتِ، أنتُما، أنتُم چنانچه ملحق به افعال خمسه باشد مبنی بر حذف نون می باشد. (۳)- در افعال ناقص و در تصریف با أنتَ مبنی برحذف حرف عله می باشد. (۴)- و چنانچه در تصریف با أنتَ به نون تأکید ثقلیه یا خفیفه متصل شود مبنی بر فتحه می باشد.

اِسْمَعُوا هذِهِ الحِکایَةَ

اِسْمَعُوا: فعل امر، مبنی بر حذف نون است چون ملحق به افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

هذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، مفعول به و محلاً منصوب.

الحِکایَةَ: بدل از هذِهِ، منصوب به فتحه.

اِسْعَ فی طَلَبِ الرِّزْقِ

اِسْعَ: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

فی: حرف جر متعلّق به اِسْعَ.

طَلَبِ: مجرور به کسره، مضاف.

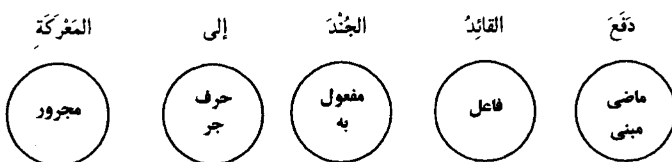
الرِّزْقِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

اِبْتعِدَنْ عَنِ الشَّرِّ

اِبْتعِدَنْ: فعل امر، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید خفیفه، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

عَنِ: حرف جر متعلّق به اِبْتعِدَنْ.

الشَّرِّ: مجرور به کسره.



دَفَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

القائِدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الجُنْدَ: مفعول به منصوب به فتحه.

إلی: حرف جر متعلّق به دَفَعَ.

المَعْرَكَةِ: مجرور به کسره.

قواعد

* فعل تام به واسطه ی نسبت اسنادی به فاعل خود مرتبط می شود و به این صورت معنای موردنظر را کامل می نماید و بر دو نوع می باشد: لازم و متعدی.
* عمل فعل لازم در فاعلش مستقر می گردد و به مرفوع گرداندن آن برای کامل شدن معنا اکتفا می نماید.
* فعل متعدی برای کامل کردن معنایش علاوه بر فاعل مفعول به را نیز منصوب می گرداند و بر دو نوع می باشد (۱)- فعلی که به طور مستقیم به مفعول به منتهی می شود (۲)-فعلی که به واسطه ی اسلوب های تعدیه به مفعول به منتهی می شود.

صاحَ الدّیکُ واسْتَیْقَظَ صاحِبُ المَزْرَعَةِ

صاحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الدّیکُ: فاعل مرفوع به ضمه.

واسْتَیْقَظَ: واو حرف عطف، اسْتَیْقَظَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

صاحِبُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

المَزْرَعَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

یُحفَظُ الإسْتِقلالُ بَالاتِّحادِ

یُحْفَظُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الإسْتِقلالُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

بَالاتِّحادِ: باء حرف جر متعلّق به یُحْفَظُ، الاتِّحادِ: مجرور به کسره.

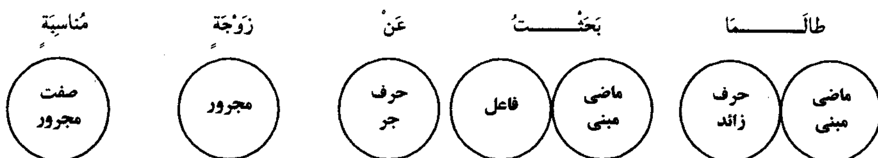
مَنَحَ التَّلامیذُ أُستاذَهُمَ الثِّقَةَ

مَنَحَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

التَّلامیذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أُستاذَهُمْ: مفعول به اول منصوب به فتحه، هُمْ: ضمیر، مضاف الیه.

الثِّقَةَ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.



طالَمَا: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: کافّه ی زائده که فعل را از طلب فاعل بازداشته است.

بَحَثْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

عَنْ: حرف جر متعلّق به بَحَثْتُ.

زَوْجَةٍ: مجرور به کسره.

مُناسِبَةٍ: صفت برای زَوْجَةٍ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* فعل جامد تغییری در شکل خود نمی پذیرد و در تمامی زمان ها نیز صرف نمی شود و دلالت بر یکی از معانی دارد که حروف برای آن وضع شده اند مانند نفی در لیس و ترجی در عسی، لذا دلیل جامد بودنش این است که شبیه به حرف می باشد و این جمود بر دو نوع می باشد: لازم و عارض

* فعل جامد دارای سه قسم است (۱)-فعلی که همواره ماضی است مانند: افعال مدح و ذم: نِعْمَ، بِئْسَ، ساءَ، حَبَّذا، فعلهای تعجب: ما أفْعَلَهُ و أفْعِل به، افعال استثناء: ما حاشا، ما خَلا، ماعَدا، از اخوات کاد: کَرَبَ و افعال رجاء و افعال شروع؛ از اخوات کان: لَيْسَ و مادام و افعالی که به مطلقاً جامدند: شَدَّما، طالَما، قَصُرَما، قَلَّما (۲)- فعلی که همواره امر می باشد: تَعلَّمْ، تَعالَ، هَبْ، هَلُمَّ (۳)-فعلی که همواره مضارع است مانند: يَهيطُ.

قَدِمَ القَوْمُ ما خَلا واحِداً

قَدِمَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

القَوْمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

ما: حرف مصدری.

خَلا: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن بر خلاف اصل ضمیر مستتر وجوبی هو.

واحِداً: مفعول به منصوب به فتحه.

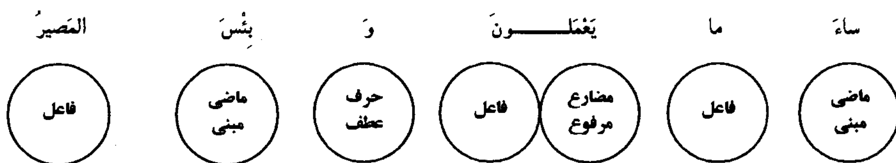
مصدر مؤول: ما خَلا، حال و محلاً منصوب.

بِئْسَ الوَلَدُ العاقُّ

بِئْسَ: فعل ماضی جامد، مورد استفاده در اسلوب ذمّ، مبنی بر فتحه.

الوَلَدُ: فاعل مرفوع به ضمه.

العاقُّ: صفت الوَلَدُ، مرفوع به تبعیت.



ساءَ: فعل ماضی جامد برای ذمّ، مبنی بر فتحه.

ما: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مر فوع.

يَعْمَلونَ:فعل مضارع، مرفوع به واو چون از افعال خمسه است، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مر فوع.

وَ بِئْسَ: واو حرف عطف، بِئْسَ: فعل ماضی جامد برای ذمّ، مبنی بر فتح.

المَصيرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

قواعد

* دو فعل بِئسَ و ساءَ برای مذمت کردن همراه با مبالغه به کار می روند ضمیر مستتر وجوبی را مرفوع می گردانند که اسم نکره منصوبی به عنوان تمییز آن را توضیح می دهد. (۱)- فعل ذم جامد است و فقط ماضی آن کاربرد دارد و مضارع، امر و مشتقی ندارد (۲)- عملکرد فعل ذم کاملاً مانند عمل فعل با فاعل بارز می باشد و چنانچه فاعل مؤنث با شد جایزاست تاء تأنیث برآن وارد شود: بِئْسَت، ساءَتْ

بِئْسَتِ امْرَأةً هِنْدٌ

بِئْسَتِ: فعل ماضی جامد، برای ذمّ، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، تاء: حرف تأنیث.

امْرَأةً: تمييز منصوب به فتحه.

هِنْدٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، جمله بِئْسَت: خبر مقدم.

ساءَ قاضى أحْكامِ الظُّلمِ سَميرٌ

ساءَ: فعل ماضی جامد، برای ذمّ، مبنی بر فتحه.

قاضی: فاعل مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، مضاف.

أحْكامِ: مضاف اليه مجرور به کسره، مضاف.

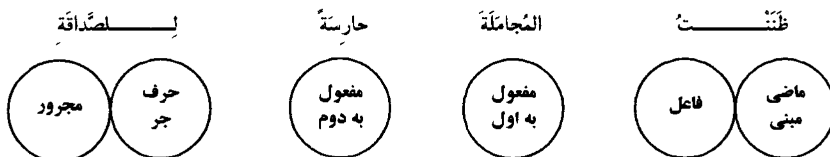
الظُّلمِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

سَميرٌ: بدل از قاضی یا عطف بیان بر آن، مرفوع به تبعیت.

بِئْسَما زَيْدٌ

بِئْسَما: فعل ماضی جامد، برای ذمّ، مبنی بر فتحه و فاعل آن ضمیر مستتر هی. ما: نکره، مبنی بر سکون، تمییز و محلاً منصوب

زَيْدٌ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه، جمله بِئْسَما خبر مقدم



ظَنَنْتُ: فعل ماضی معلوم، از افعال قلوب که دو مفعول را منصوب می گرداند، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

المُجامَلَةَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

حارِسَةً:مفعول به دوم منصوب به فتحه.

لِلصَّداقَةِ: لام حرف جر متعلّق به حارِسَةً، الصداقة: مجرور به کسره.

قواعد

* افعال قلوب برجمله ی اسمیه وارد می شود پس از اخذ فاعل، مبتدا وخبر را به عنوان دو مفعول خود منصوب می گرداند. این افعال را اخوات ظَنَّ یا افعال دو مفعولی نیز می نامند.
* افعال قلوب بر سه قسم اند: (۱)- افعالی که رجحان را بیان می کنند: جَعَلَ و ... (۲)- افعالی که یقین را بیان می کنند: أَلْفَی ... (۳)-افعالی که معنای تحویل را بیان می کنند: إتَّخذ... .
* تمام افعال قلوب به صورت کامل صرف می شوند یعنی مضارع، امر، اسم فاعل و ... از آنها مشتق می شود و مانند فعل ماضی خود عمل می کنند. جز: هَب و تَعَلَّم که فقط صیغه ی امرشان مورد استفاده قرار می گیرد .

وَجَدْتُ التَّوْفیقَ حالَفَ أهْلَ الإجادَةِ

وَجَدْتُ: فعل ماضی معلوم از افعال قلوب، عامل نصب دو مفعول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

التَّوفیقَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

حالَفَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله فعلیه محلاً منصوب سدّ مسد مفعول به دوم.

أهْلَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الإجادَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

عَلِمْتُ لَأخوکَ مُجْتَهِدٌ

عَلِمْتُ: فعل ماضی معلوم، از افعال قلوب، عامل نصب دو معفول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مر فوع.

لَأخوکَ:لام حرف ابتدا که عمل منصوب کردن دو مفعول از جانب فعل را تعلیق کرده است، أخوکَ: مبتدا مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

مُجْتَهِدٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه مفعول به و محلاً منصوب.

لا تَنْحَنی جِباهُ السِّنْديان لِـــــلرِّياحِ

مجرور	حرف جر	مضاف اليه	فاعل	مضارع مرفوع	حرف نفی

لا: حرف نفی.

تَنْحَنی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یا به سبب ثقل.

جِباهُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

السِّنْدِيان: مضاف اليه مجرور به كسره.

لِلرِّياحِ: لام حرف جر متعلّق به تَنْحَنی، الرِّياحِ: مجرور به كسره.

قواعد

* عمل فعل لازم در فاعلش مستقرمی گردد و به مرفوع كردن آن برای اتمام معنايش اكتفا می كند. در صورتی فعل، لازم است كه بر يكی از اين موارد دلالت كند (۱)- غريزه (۲)- شكل و هيئت (۳)- رنگ، عيب و زينت (۴)- تميزی يا كثيفی (۵)- پر يا خالی بودن (۶)- عوارض طبيعی
* اگر فعل بر يكی از وزن های آتی بيايد می توان نتيجه گرفت كه فعلی لازم است: إنْفَعَل، تَفَعْلَلَ، إفْعَلَّ، إفْعَلَلَّ، إفْعَنْلَلَ، إفْعالَّ
* در مورد بقيه وزن ها بايد گفت كه در بعضی از آنها جنبه متعدی بودن غالب است مانند: فَعَّلَ، أفْعَلَ، فاعَلَ، إسْتَفْعَلَ و در بعضی جنبه لازم بودن: تَفَعَّلَ، تَفاعَلَ، إفْتَعَلَ
* فعل لازم ضمير هاء را به عنوان مفعول به نمی پذيرد.

ضَحِكَ المُنْتَصِرُ وَ بَكَى المُنْكَسِرُ

ضَحِكَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المُنْتَصِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ بَكَى: واو حرف عطف، بَكَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

المُنْكَسِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

اِسْوَدَّتِ الدُّنْيا فی عَيْنَيْهِ

اِسْوَدَّتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنيث.

الدُّنْيا: فاعل مرفوع به ضمه تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

فی: حرف جر متعلّق به اِسْوَدَّتِ.

عَيْنَيْهِ: مجرور به ياء است چون مثنی می باشد، هاء: ضمير، مضاف اليه.

المَلْعَبِ	إلى	غداً	[...]	تَذْهَبَنَّ	هَلْ
مجرور	حرف جر	مفعول فيه	فاعل	مضارع مبنی	حرف استفهام

هَلْ: حرف استفهام.

تَذْهَبَنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

غداً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به تَذْهَبَنَّ.

إلی: حرف جر متعلّق به تَذْهَبَنَّ.

المَلْعَبِ: مجرور به کسره.

قواعد

* وقتی بخواهیم فعلی را مورد تأکید قرار دهیم نون تأکید ثقیله یا خفیفه را به آن ملحق می کنیم.
* هدف از آوردن نون تأکید بر سر فعل بیان عزم و اراده متکلم بر انجام فعل بدون هیچ گونه تردیدی می باشد. تأکید به واسطه نون ثقیله بیشتر از نون خفیفه می باشد و گاهی نون تأکید ثقلیه و خفیفه درکنار تأکید، معنای شمول و عمومیت را نیز تداعی میکنند.
* نون تأکید (۱)- به هیچ عنوان بر ماضی داخل نمی شود (۲)- بدون هیچ شرطی بر فعل امر وارد می شود (۳)- بر فعل مضارع داخل می شود به شرط اینکه چیزی که معنای استقبال را به آن بدهد پیش از فعل بیاید.
* شروطی که باعث می شوند فعل مضارع معنای استقبال را بدهد عبارت اند از: استفهام، ترجی، عرض، تحضیض، نهی، تمنی، قسم

یا قَوْمَنا احْذَرُنْ

یا: حرف ندا.

قَوْمَنا: منادا منصوب به فتحه، نا:ضمیر مضاف الیه.

احْذَرُنْ: فعل امر، مبنی بر حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد، واو: فاعل و محلاً مرفوع که به سبب وصل شدن به نون تأکید و اجتناب از التقاء ساکنین حذف شده است.

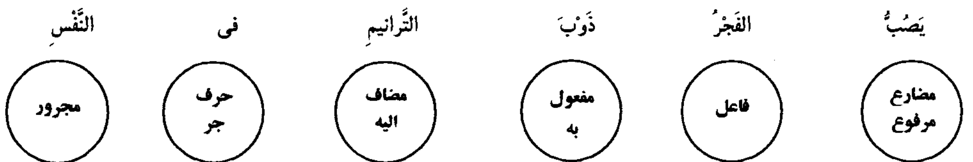
هَلّا تَرْجِعْنانِّ عَنْ عَزْمِکُنَّ

هَلّا: حرف تحضیض.

تَرْجِعْنانِّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به نون جمع مؤنث، الف حرف زائد بین نون جمع مؤنث و نون تأکید ثقیله، نون: نون جمع مؤنث فاعل و محلاً مرفوع.

عَنْ: حرف جر متعلّق به تَرْجِعْنانِّ.

عَزْمِکُنَّ: مجرور به کسره، کُنَّ: ضمیر، مضاف الیه.



یَصُبُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الفَجْرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

ذَوْبَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

التَّرانیمِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

فی: حرف جر متعلّق به یَصُبُّ.

النَّفْسِ: مجرور به کسره.

قواعد

* فعل متعدی برای کامل کردن معنای خود علاوه بر گرفتن فاعل مفعول به را نیز منصوب می کند. و بر دو نوع است: (۱)- فعلی که به طور مستقیم و بدون واسطه به مفعول می رسد (۲)- فعلی که به واسطه اسلوب های تعدیه مفعول به می پذیرد
* فعل لازم با یکی از این روش ها متعدی می گردد: (۱)- افزودن همزه تعدیه در اولش (۲)- با تکرار عین الفعل (۳)- به واسطه حرف جر (۴)- به واسطه ظرف
* چنانچه فعل متعدی برای مطاوعه و اثر پذیری به کار برده شود تبدیل به فعلی لازم می گردد: فَعَلَ- اِفْتَعَلَ، فَعَلَ- اِنْفَعَلَ، فَعَّلَ- تَفَعَّلَ. این وزن ها بر همان چیزی دلالت می کنند که فعل مجهول دلالت می کند.
* فعل متعدی ضمیر هاء را به عنوان مفعول به می پذیرد و بر دو قسم می باشد: فعلی که فاعل آن معلوم است و فعلی که فاعل آن مجهول است.

یُبْذَلُ جُهْدٌ کَبیرٌ فی سَبیلِ الإعْمارِ

یُبْذَلُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

جُهْدٌ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

کَبیرٌ: صفت جُهْدٌ ، مرفوع به تبعیت.

فی: حرف جر متعلّق به یُبْذَلُ.

سَبیلِ: مجرور به کسره، مضاف.

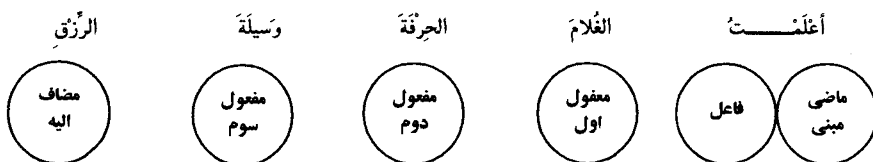
الإعْمارِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أضْحَکَ النّاظِرُ التَّلامیذَ

أضْحَکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

النّاظِرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

التَّلامیذَ: مفعول به منصوب به فتحه.



أعْلَمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیرت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الغُلامَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

الحِرْفَةَ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

وَسيلَةَ: مفعول به سوم منصوب به فتحه، مضاف.

الرِّزْقِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قواعد

* فعل متعدی به سه مفعول، بر جمله اسمیه وارد می شود. پس از گرفتن فاعل و مفعولش مبتدا و خبر را به عنوان دو مفعول دیگر خود منصوب می کند. هفت فعل این عمل را انجام می دهند. أخْبَرَ، أرَی ، أعْلَمَ، أنْبَأَ، حَدَّثَ، خَبَّرَ، نَبَّأَ که اخوات أرَی نیز نامیده می شوند.
* احکام خاص افعال قلوب در تعلیق و القا برای این افعال نیز اجرا می شود.

نَبَّأْتُ الطَّيّارَ الجَوَّ يُناسِبُ المِلاحَةَ

نَبَّأْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

الطَّيّارَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

الجَوَّ: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

يُناسِبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو،

جمله فعلیه سدّ مسد مفعول سوم و محلاً منصوب.

المِلاحَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

أخْبَرْتُ الشّاهِدَ لَأداءُ الشَّهادَةِ واجِبٌ

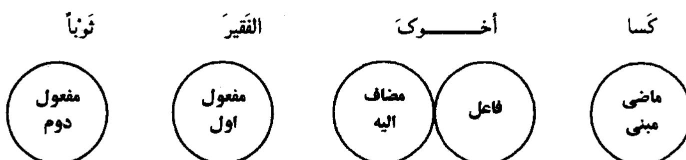
أخْبَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الشّاهِدَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

لَأداءُ: لام حرف ابتدا که عمل فعل در منصوب کردن سه مفعول را به تعلیق در آورده است، أداءُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

الشَّهادَةِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

واجِبٌ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسمیه محلاً منصوب سدّ مسد مفعول دوم و سوم.



کَسا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

أخوکَ: فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

الفَقیرَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

ثَوْباً: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

قواعد

* بعضی از افعال متعدی دو مفعول را منصوب می کنند که در اصل مبتدا و خبر نمی باشند. پرکاربردترین شان عبارت اند از: أسْکَنَ، أطْعَمَ، أعْطَی، رَزَقَ، زَوَّدَ، سَقَی، کَسا. البته تعداد زیادی از افعال اینگونه عمل می کنند که جمع آوری آن ها مشکل است مانند: اِسْتَصْنَعَ، أنْسَی، أنْشَدَ، جَزَی، حَبَّبَ.
* افعالی وجود دارند که دو مفعول را منصوب می کنند و به جای مفعول دوم، جار و مجرور قرار می گیرد مانند: إخْتارَ، إسْتَغْفَرَ، أمَرَ، دَعا، زَوَّجَ، سَمَّی، صَدَقَ، کَنَّی، کالَ

أنْسَی اللَّعِبُ التِّلْمیذَ واجِبَهُ

أنْسَی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

اللَّعِبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

التِّلْمیذَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

واجِبَهُ: مفعول به دوم منصوب به فتحه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

تَأْمُرونَ النّاسَ خَیْراً- أی بالخَیْر

تَأْمُرونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

النّاسَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

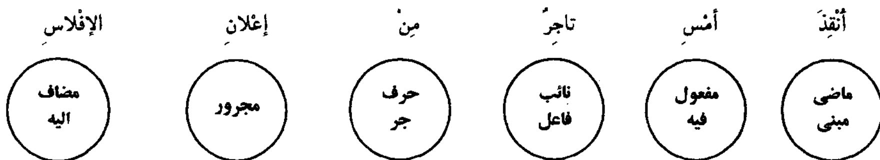
خَیْراً: مفعول به دوم منصوب به فتحه.

أطْعَمْتُ الوَلَدَ خُبْزاً

أطْعَمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الوَلَدَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

خُبْزاً: مفعول به دوم منصوب به فتحه.



أُنْقِذَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

أَمْسِ: ظرف زمان، مبنی بر کسره، مفعول فیه و محلاً منصوب، متعلّق به أُنْقِذَ.

تاجِرٌ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

مِنْ: حرف جر متعلّق به أُنْقِذَ.

إعْلانِ: مجرور به کسره، مضاف.

الإفْلاسِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* فعل متعدی بر دو نوع است: یا فاعل آن شناخته شده است و یا فاعل آن ناشناخته شده است. فاعل در فعل مجهول حذف می شود و مفعول به، به عنوان نائب فاعل قرار داده می شود.
* مجهول مختص فعلی است که یا خود آن متعدی است، و یا با واسطه، متعدی شده. از فعل لازم نمی توان مجهول ساخت چون مفعول به ندارد که به آن اسناد داده شود. فعل لازم فعل امر ندارد بلکه فقط ماضی و مضارع دارد.
* مجهول از فعل متعدی اینگونه ساخته می شود: (۱)- در ماضی: تَفَعَّلَ – تُفُعِّلَ (۲)- در مضارع: یَتَفَعَّلُ – یُتَفَعَّلُ (۳) – در فعل ماضی که ماقبل آخر آن الف می باشد: قَالَ – قِیلَ (۴)- در اجوف: یَقیلُ – یُقالُ

یُعادُ الکِتابُ إلی المَکْتَبَةِ

یُعادُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الکِتابُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

إلی: حرف جر متعلّق به یُعادُ.

المَکْتَبَةِ: مجرور به کسره.

بِیعَ الخاتِمُ فی المَزادِ العَلَنِیِّ

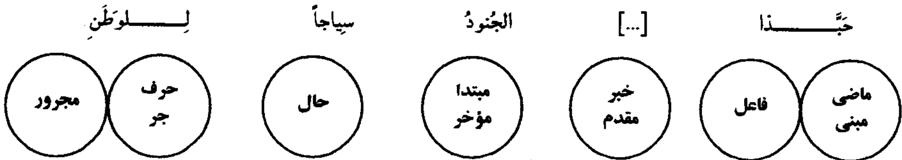
بِیعَ: فعل ماضی مجهول، مبنی برفتحه.

الخاتِمُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به بِیعَ.

المَزادِ: مجرور به کسره.

العَلَنِیِّ: صفت المَزادِ، مجرور به تبعیت.



حَبَّذا: حَبَّ فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، ذا: اسم اشاره، مبنی برسکون، فاعل و محلاً مرفوع، جمله حَبَّذا برای مدح، خبر مقدم محلاً مرفوع.

الجُنودُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

سِياجاً: حال منصوب به فتحه.

لِلوَطَنِ: لام حرف جر متعلّق به صفت محذوف سِياجاً، الوَطَنِ: مجرور به کسره.

قواعد

* دو فعل نِعْمَ و حَبَّذا برای مدح همراه با مبالغه به کار برده می شوند. این دو فعل ضمیر مستتر وجوبی را مرفوع می کنند که توسط اسم نکره منصوبی به عنوان تمییز توضیح داده می شود. (۱)- فعل مدح فعلی است جامد که فقط ماضی آن کاربرد دارد و مضارع، امر و مشتقی ندارد (۲)- عملکرد آن دقیقا مانند عمل فعل با فاعل بارز می باشد. چنانچه فاعل فعل نِعْمَ مؤنث باشد جایز است بر سر فعل تاء تأنیث آورده شود اما حَبَّذا در تمامی موارد به یک شکل به کار می رود.

نِعْمَ الرَّجُلُ رَجُلاً يَنْطِقُ بالحَقِّ

نِعْمَ: فعل ماضی جامد، برای مدح، مبنی بر فتحه.

الرَّجُلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

رَجُلاً: تمییز منصوب به فتحه.

يَنْطِقُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مسترهو. جمله يَنْطِقُ صفت رَجُلاً و محلاً منصوب.

بالحَقِّ: باء حرف جر متعلّق به يَنْطِقُ، الحَقِّ: مجرور به کسره

حَبَّذا شَباباً الشّبابُ العامِلُ

حَبَّذا: حَبَّ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه،ذا: اسم اشاره مبنی بر سکون فاعل و محلاً مرفوع. جمله ی حَبَّذا برای مدح، خبر مقدم و محلاً مرفوع.

شَباباً: تمییزمنصوب به فتحه.

الشّبابُ: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه.

العامِلُ: صفت الشّبابُ، مرفوع به تبعیت



سَأَبيعُ: سين حرف استقبال،أَبيعُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر أنا.

السَّمْنَ: مفعول به منصوب به فتحه.

وَ العَسَلَ: واو حرف عطف، العَسَلَ: معطوف به السَّمْنَ، منصوب به تبعيت.

قواعد

* اعراب فعل مضارع به این صورت است (۱)- اگر عاری از عوامل نصب، جزم و بناء باشد مرفوع به ضمه یا ثبوت نون در افعال خمسه می باشد (۲)- اگر حرف ناصبه بر ابتدای آن وارد شود منصوب به فتحه یا حذف نون در افعال خمسه می باشد. (۳)- چنانچه حرف جزم یا یکی از اداةشرط در ابتدای آن قرار گیرد مجزوم به سکون، یا حذف نون در افعال خمسه و یا حذف حرف عله در افعال معتل می باشد.
* زمانی که نون جمع مؤنث به فعل مضارع وصل شود فعل مبنی بر سکون و چناچه به نون تأکید ثقیله یا خفیفه وصل شود مبنی بر فتحه می باشد.

أتَمَنَّى أنْ تَذْهَبی إلی الحَفْلَة

أتَمَنَّى: فعل مضارع، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

أنْ: حرف مصدری و نصب.

تَذْهَبي: فعل مضارع، منصوب به أنْ، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد. یاء ضمیر فاعل و محلاً مرفوع، مصدر مؤول أنْ تَذْهَبی مفعول به و محلاً منصوب.

إلی: حرف جر متعلّق به تَذْهَبی.

الحَفْلَة: مجرور به کسره.

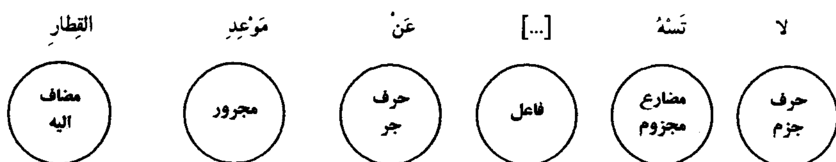
لا تَدْنُ مِنَ النّارِ

لا: حرف نفی جازم.

تَدْنُ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

مِنَ: حرف جر متعلّق به تَدْنُ.

النّارِ: مجرور به کسره.



لا: حرف نهی جازم.

تَسْهُ: فعل مضارع معلوم مجزوم به لا، علامت جزم آن حذف حرف عله، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

عَنْ: حرف جر متعلّق به تَسْهُ.

مَوْعِدِ: مجرور به کسره، مضاف.

القِطارِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* فعل معتل می تواند در حروف اصلی خود یک یا دو حرف عله داشته باشد که در این صورت در اموری که ذکر خواهد شد با دیگر فعل ها در اعراب، بناء و یا صیغه تفاوت خواهد داشت. (۱)- فعل مضارع ناقص مجزوم به حرف عله می باشد (۲)- امر ناقص مبنی بر حذف عله می باشد (۳)- ماضی مجهول از فعلی که حرف ماقبل آخر آن الف می باشد بر وزن: فالَ - فِیلَ ساخته می شود (۴)- مضارع مجهول از فعل اجوف بر وزن: یَقیلُ - یُقالُ ساخته می شود.

رَ بِأُمِّ العَیْنِ الألْعابَ النّارِیَّةَ

رَ: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

بِأُمِّ: باء حرف جر متعلّق به رَ، أمِّ: مجرور به کسره، مضاف.

العَیْنِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

الألْعابَ: مفعول به منصوب به فتحه.

النّارِیَّةَ: صفت الألعابَ، منصوب به تبعیت.

لَمْ یَبْقَ شَیْءٌ

لَمْ: حرف نفی جازم.

یَبْقَ: فعل مضارع، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن حذف حرف عله.

شَیْءٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

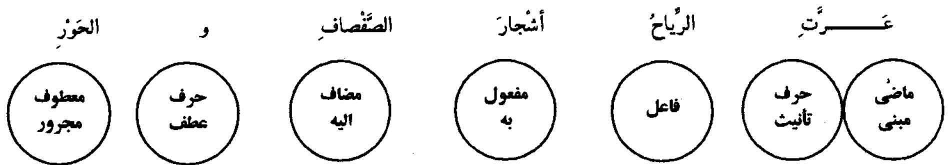
إئْتِ المَکانَ لَیْلاً نَهاراً

إئْتِ: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

المَکانَ: مفعول به منصوب به فتحه.

لَیْلاً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به إئْتِ.

نَهاراً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به إئْتِ.



عَرَّتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف محذوف به سبب تعذر، تاء: حرف تأنیث.

الرِّياحُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أشْجارَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الصَّفْصافِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

و الحَوْرِ: واوحرف عطف، الحَوْرِ: معطوف به الصَّفْصافِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* فعل متعدی برای تکمیل معنایش علاوه بر گرفتن فاعل مفعول به را نیز منصوب می گرداند و بر دو قسم است: (۱)- فعلی که فاعل آن شناخته شده است (۲)- فعلی که فاعل آن ناشناخته شده است. فعل معلوم با فاعلش ذکر می شود.

يَجْمَعونَ أغْمارَ السَّنابِلِ و يَنْقُلونَها إلی البَيادِرِ

يَجْمَعونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

أغْمارَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

السَّنابِلِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

و يَنْقُلونَها: واو حرف عطف، يَنْقُلونَها: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون است چون از افعال خمسه می باشد، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، ها: ضمیر مفعول به و محلاً منصوب.

إلی: حرف جر متعلّق به يَنْقُلونَها.

البَيادِرِ: مجرور به کسره.

هَؤُلاءِ الصَّيادونَ لَنْ يَصْطادوا إلّا السَّمَکَ الكَبيرَ

هَؤُلاءِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، مبتدا و محلاً مرفوع

الصَّيادونَ: بدل از هَؤُلاءِ، مرفوع به واو چون جمع مذکر سالم است.

لَنْ: حرف نصب.

يَصْطادوا: فعل مضارع معلوم، منصوب به لَنْ، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد. جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

إلّا: حرف استثناء و حصر.

السَّمَکَ: مفعول به منصوب به فتحه.

الكَبيرَ: صفت السَّمَکَ، منصوب به تبعیت.



کادَ: فعل ماضی از افعال ناسخه، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الفارسُ: اسم کادَ مرفوع به ضمه.

یَضْحَکُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

جمله فعلیه خبر کادَ و محلاً منصوب.

قواعد

* کاد و أخواتش افعال مقاربه ای هستند که از دسته نواسخ می باشند بر جمله اسمیه وارد می شوند مبتدا را به عنوان اسم خود مرفوع می کنند و خبر را تحت عنوان خبر فعل مقاربه منصوب می نمایند. در خبر فعل مقاربه شرط است که(۱)- مضارع باشد (۲)- ضمیری را که مرجعش اسم افعال مقاربه است مرفوع کند (۳)- متأخر باشد.

* کاد و اخواتش به سه دسته تقسیم می شوند ۱- افعال مقاربه: أوْشَکَ، کَرَبَ، کاد ۲- افعال رجاء: اِخْلَوْلَقَ، حَرَی، عَسَی ۳- افعال شروع: اِبْتَدَأَ، أخَذَ، أقْبَلَ، اِنْبَرَی، أنْشَأَ، جَعَلَ، شَرَعَ، طَفِقَ، عَلِقَ، قامَ، هَبَّ.

تمام اخوات کاد جامدند جز أوْشَکَ و کادَ که فعل مضارع و اسم فاعل از آنها مشتق می شود.

عَسَی القَرْیَةُ أنْ تَتَطَوَّرَ إلی أحْسَنَ

عَسَی: فعل ماضی ناسخ از اخوات کادَ، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

القَرْیَةُ: اسم عَسَی مرفوع به ضمه.

أنْ: حرف مصدری و نصب.

تَتَطَوَّرَ: فعل ماضی معلوم، منصوب به أن، علامت نصب آن فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، مصدر مؤول أن تَتَطَوَّرَ خبر کادَ و محلاً منصوب

إلی: حرف جر متعلّق به تَتَطَوَّرَ.

أحْسَنَ: مجرور به فتحه به جای کسره است چون غیر منصرف می باشد.

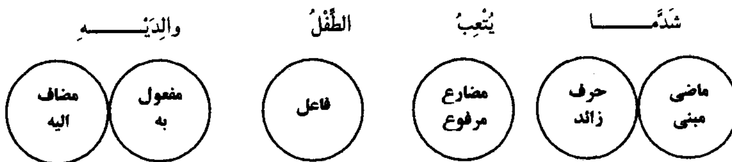
شَرَعَ القَمَرُ یَظْهَرُ

شَرَعَ: فعل ماضی ناسخ از اخوات کاد، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

القَمَرُ: اسم کادَ مرفوع به ضمه.

یَظْهَرُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

جمله فعلیه خبر کادَ و محلاً منصوب.



شَدَّما: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده ی کافه که فعل را از طلب فاعل بازداشته است.

يُتْعِبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه.

الطِّفْلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

والِدَيْهِ: مفعول به منصوب به یاء چون مثنی است. هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* هر فعلی چه متصرف باشد و چه جامد باید یا عامل باشد و یا مکفوف.
* فعل عامل بر اسمهایی که از آن تأثیر می پذیرند علامت های اعرابی خاصی را وارد می کند.
* فعل مکفوف به سبب متصل شدن به ادات کافه از عمل رفع یا غیر آن بازداشته می شود. این نوع فعل، فعل ماضی جامدی است که «ما» زائده آن را از طلب فاعل باز می دارد. فعلهای مکفوف اندک اند. و پس از آن ها فقط فعل می آید: شَدَّما، طالَما، قَصُرَما، قَلَّما، کَثُرَما.

قَصُرَما أُلاقیکَ فی هذِهِ الأیّامِ

قَصُرَما: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده ی کافه است که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

أُلاقیکَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر أنا، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

فی: حرف جر متعلّق به أُلاقیکَ.

هذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، محلاً مجرور.

الأیّامِ: بدل از هذِهِ، مجرور به کسره.

کَثُرَما أُمارِسُ الرِّیاضَةَ

کَثُرَما: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده ی کافه است که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

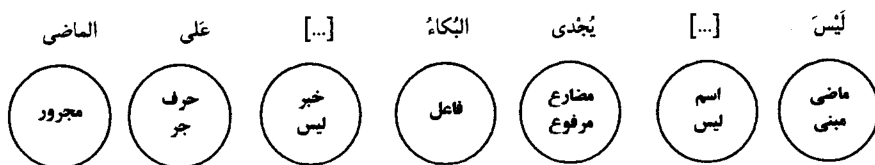
أُمارِسُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

الرِّیاضَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

قَلَّما تَکاسَلْتُ

قَلَّما: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما: زائده می باشد که فعل را از طلب فاعل باز داشته است.

تَکاسَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



لَیْسَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر شأن مستتر هو.

یُجْدی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل.

البُکاءُ: فاعل مرفوع به ضمه، جمله فعلیه خبر لَیْسَ و محلاً مرفوع.

عَلی: حرف جر متعلّق به یُجْدی.

الماضی: مجرور به کسره تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل.

قواعد

* فعل بر دو قسم است: مثبت و منفی (۱)- فعل مثبت برای فاعل خود مسند مثبتی را ذکر می کند. (۲)- در فعل منفی ابتدای آن حرف نفی وارد می شود تا اسناد به فاعل را انکار کند. حروفی که فعل را منفی می کنند عبارت اند از: لَمْ، لَمّا، لَنْ، لا، ما.
* اما فعل لَیْس، فعلی است ماضی، ناقص و جامد برای نفی خبر از اسم.

ما هَرَبَ الجُنْدِیُّ مِنَ المَعْرَکَةِ

ما: حرف نفی.

هَرَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الجُنْدِیُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

مِنَ: حرف جر متعلّق به هَرَبَ.

المَعْرَکَةِ: مجرور به کسره.

لا فُضَّ فوکَ و لا شُلَّتْ یُمْناکَ

لا: حرف نفی.

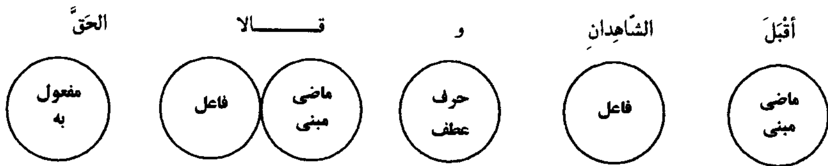
فُضَّ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

فوکَ: نائب فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

ولا: واو حرف عطف، لا: حرف نفی.

شُلَّتْ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

یُمْناکَ: نائب فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، کاف: ضمیر، مضاف الیه.



أقْبَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الشّاهِدان: فاعل مرفوع به الف چون مثنی می باشد.

و قالا: واو حرف عطف، قالا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

الحَقَّ: مفعول به منصوب به فتحه.

قواعد

* فعل ماضی دائما مبنی است به این صورت که (۱)- در تصریف با هُوَ، هُما، هِيَ: فَعَلَ، فَعَلا، فَعَلَتْ مبنی بر فتحه می باشد که این حرکت علامت اصلی بنایش است. (۲)- در تصریف با هم: فعلوا مبنی بر ضمه به جای فتحه می باشد.(۳)- در تصریف با أنْت، أنْتما، أنْتمْ، أنْت، أنْتنَّ، هُنَّ، أنا، نَحْنُ: فَعَلْتَ.. مبنی بر سکون به جای فتحه می باشد.
* علامت فعل ماضی این است که یکی از دو نوع تاء را در انتهایش می پذیرد.(۱)- تاء تأنیث ساکن: فَعَلَتْ (۲)- تاء متحرک فاعلی: فَعَلْتَ.

خَرَجُوا لِأعْمالِهِمْ أوْ ذَهَبُوا إلى مَدْرَسَتِهِمْ

خَرَجُوا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

لِأعْمالِهِمْ: لام حرف جر متعلّق به خَرَجُوا ، أعْمالِهِمْ: مجرور به کسره، هِمْ: ضمیر، مضاف الیه.

أوْ: حرف عطف.

ذَهَبُوا: فعل ماضی معلوم،مبنی بر ضمه به سبب وصل شدن به واو جمع، واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

إلى: حرف جر متعلّق به ذَهَبُوا.

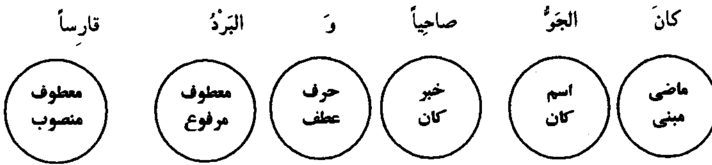
مَدْرَسَتِهِمْ: مجرور به کسره، هِمْ: ضمیر، مضاف الیه.

فَرِحْتُ بِهِ

فَرِحْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

بِهِ: باء حرف جر متعلّق به فَرِحْتُ، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.

كانَ الجَوُّ صاحِياً وَ البَرْدُ قارِساً



كانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الجَوُّ: اسم كانَ مرفوع به ضمه.

صاحِیاً: خبر كانَ منصوب به فتحه.

وَ البَرْدُ: واو حرف عطف، البَرْدُ: معطوف به الجَوُّ مرفوع به تبعیت.

قارِساً: معطوف بر صاحِیاً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* كان و اخواتش افعال ناقصه ای از دسته نواسخ می باشند که بر جمله اسمیه داخل می شوند، مبتدا را به عنوان اسم خود مرفوع و خبر را به عنوان خبر فعل ناقص منصوب می گردانند.
* افعال ناقصه به سه دسته تقسیم می شوند. (۱)- فعل های که به طور کامل صرف می شوند: أصْبَحَ، أضْحَی، أمْسَی، باتَ، صارَ، ظَلَّ، كانَ (۲)- فعل هایی که به صورت ناقص صرف می شوند: ماانْفَكَّ، ما بَرِحَ، مازالَ، مافَتِئَ (۳)- فعلهایی که اصلا صرف نمی شوند: لَیْسَ، مادامَ
* این فعلها ملحق به افعال ناقصه می باشد: إرْتَدَّ، إسْتَحالَ، آضَ، إنْقَلَبَ، تَبَدَّلَ، تَحَوَّلَ، حارَ، راحَ، رَجَعَ، عادَ، غَدا.

مشتقات افعال ناقصه نیز مانند خود این افعال عمل می کنند.

لَیْسَ المُعَلِّمُ بِظالِمٍ

لَیْسَ: فعل ماضی ناقص، از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

المُعَلِّمُ: اسم لَیْسَ مرفوع به ضمه.

بِظالِمٍ: باء حرف جر زائد، ظالِمٍ: لفظا مجرور به کسره، خبر لَیْسَ و محلاً منصوب می باشد.

مازالَ العَدُوُّ ناقِماً

مازالَ: فعل ماضی ناقص، مسبوق به حرف نفی، از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

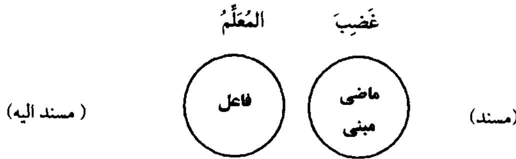
العَدُوُّ: اسم مازالَ مرفوع به ضمه.

ناقِماً: خبر مازالَ منصوب به فتحه.

إنْقَلَبَ خَصْماً

إنْقَلَبَ: فعل ماضی ناقص، ملحق به اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

خَصْماً: خبر إنْقَلَبَ منصوب به فتحه.



غَضِبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

المُعَلِّمُ: فاعل مرفوع به ضمه.

قواعد

* فاعل اسم مرفوعی بوده که در ارکان جمله محل مسنداليه و پس از فعل تام معلومی قرار می گیرد که محل مسند را در ارکان جمله به خود اختصاص داده است. (۱)- اسم های مشتق به فعل شباهت دارند و مانند فعل، فاعل را مرفوع می کنند (۲)- درباره فعل، شرط است که مقدم، تام، معلوم و مسند باشد.
* فاعل بر سه نوع است: صریح، مضمر، مؤول به صریح و عامل آن دو نوع است: صریح یا شبیه به صریح

تَرَکَ مَنْ نُحِبُّ

تَرَکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

مَنْ: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلاً مرفوع.

نُحِبُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

بَلَغَنی أنَّکَ نَجَحْتَ

بَلَغَنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

أنَّکَ: أنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم أنَّ و محلاً منصوب.

نَجَحْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع. جمله ی فعلیه خبر أنَّ و محلاً مرفوع، مصدر مؤول أنَّکَ نَجَحْتَ: فاعل بَلَغَنی و محلاً مرفوع.

المَدْرَسَةُ ناجِحَةٌ تَلامِذَتُها

المَدْرَسَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

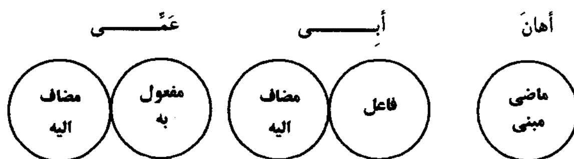
ناجِحَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

تَلامِذَتُها: فاعل اسم فاعل ناجِحَةٌ مرفوع به ضمه، ها: ضمیر، مضاف الیه.

آمینَ

آمینَ: اسم فعل امر به معنای إسْتَجِبْ، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر أنْتَ.

أهانَ　　　　أبـِـــــــی　　　　عَمِّــــــی



أهانَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

أبِی: فاعل مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

عَمِّی: مفعول به منصوب به فتحه تقدیری بر روی میم به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* اصل در فاعل این است که پس از فعل و پیش از مفعول واقع شود. رعایت کردن این ترتیب در چند مورد واجب است. (۱)- اگر اعراب آن ها ظاهر و مشخص نباشد (۲)- چنانچه مفعول محصور باشد (۳)- اگر فاعل ضمیر متصل باشد
* در چند مورد واجب است که مفعول بر فاعل مقدم گردد: (۱)- اگر مفعول ضمیر متصل باشد و فاعل اسم ظاهر (۲)- در صورتی که فاعل محصور باشد (۳)- اگر ضمیر مفعول، به فاعل وصل شده باشد (۴)- اگر قرینه وجود داشته باشد جایز است که مقدم شود.
* در چند مورد مفعول بر فعل مقدم می شود(۱)- هنگامی که صدارت طلب باشد (۲)- هنگامی که پس از فاء جزا در جواب أمّا قرار گیرد (۳)- هنگامی که ضمیری منفصل باشد.

ما هَذَّبَ النّاسَ إلاّ الدِّینُ القَویمُ

ما: حرف نفی.

هَذَّبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

النّاسَ: مفعول به و منصوب به فتحه.

إلاّ: حرف استثناء و حصر.

الدِّینُ: فاعل مرفوع به ضمه.

القَویمُ: صفت الدِّینُ، مرفوع به تبعیت.

ضَرَبَ أخاکَ الأمیرُ

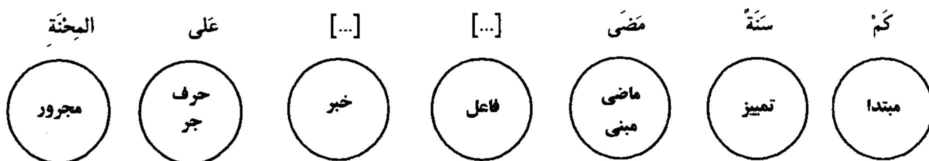
ضَرَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

أخاکَ: مفعول به منصوب به الف است چون از أسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

الأمیرُ: فاعل مرفوع به ضمه.

أهلاً

أهلاً: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر: أتیْتَ) منصوب به فتحه.



کَمْ: اسم کنایه، (استفهامی) مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

سَنَةً: تمییز و منصوب به فتحه.

مَضَی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله فعلیه خبر محلاً مرفوع.

عَلی: حرف جر متعلّق به مَضَی.

المِحْنَةِ: مجرور به کسره.

قواعد

* کنایه اسم غیر متصرفی می باشد که چیز معینی را به صورت غیر صریح بیان می کند. کنایه ها عبارتند از: کَمْ، کَأَیٍّ، کَذا، کَیْتَ، ذَیْتَ، بِضْعٌ، فلانٌ.

تمامی کنایه ها مبنی بر حرکت یا سکون هستند جز بضعٌ و فَلانٌ.

کم خبریه اسمی، صدارت طلب است.

کَمْ لیرَةٍ صَرَفْتَ

کَمْ: اسم کنایه، (خبری) مبنی بر سکون، مفعول به مقدم و محلاً منصوب، مضاف.

لیرَةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

صَرَفْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عِنْدی کَذا کَذا کِتاباً

عِنْدی: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، متعلّق به خبر مقدم محذوف، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

کَذا: اسم کنایه، مبنی بر سکون، مبتدا مؤخر محلاً مرفوع.

کَذا: تأکید کَذا، مرفوع به تبعیت.

کتاباً: تمییز منصوب به فتحه.

اِسْتَعَرْتُ بِضْعَ وَرَقاتٍ

اِسْتَعَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل، محلاً مرفوع.

بِضْعَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

وَرَقاتٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

السِّباحَة	بَطَلَ	عَلِيٌّ	الحَسَنِ	أبو	كانَ
مضاف اليه	خبر كان	عطف بيان	مضاف اليه	اسم كان	ماضی مبنی

کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

أبو: اسم کان مرفوع به واو چون از اسماء خمسه است، مضاف.

الحَسَنِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

عَلِيٌّ: عطف بیان بر أبوالحَسَنِ، مرفوع به تبعیت.

بَطَلَ: اسم کانَ منصوب به فتحه، مضاف.

السِّباحَةِ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قواعد

* کنیه اسم علم مرکبی است از نوع ترکیب اضافی به شرط اینکه جزء اول آن – مضاف – از این کلمات باشد: أبٌ، أمٌّ، اِبْنٌ، بِنْتٌ، أخٌ، عَمٌّ، عَمَّةٌ، خالٌ، خالَةٌ. مقدم یا مؤخر واقع شدن کنایه از اسم علم جایز است.

شاعِرٍ	لَقَبُ	الشَّفَتَيْنِ	الغَليظُ	أیْ	الشَّنْفَرَى
مضاف اليه	خبر	مضاف اليه	خبر مبتدا [...]	حرف تفسیر	مبتدا

الشَّنْفَرَى: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

أیْ: حرف تفسیر.

الغَليظُ: خبر مبتدای محذوف مرفوع به ضمه، مضاف.

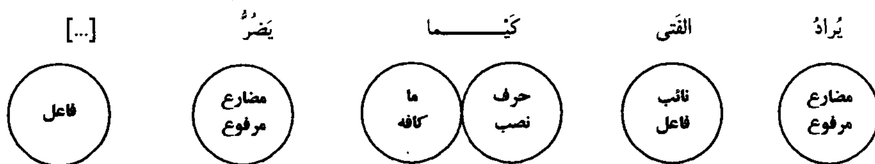
الشَّفَتَيْنِ: مضاف اليه مجرور به یاء است چون مثنی می باشد.

لَقَبُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

شاعِرٍ: مضاف اليه مجرور به کسره.

قواعد

* لقب، اسم عَلَمی است که صریحاً به مدح یا ذم اشاره دارد. واجب است لقب پس از اسم علم ذکر شود مگر اینکه مشهور تر از علم باشد که در این صورت هر دو شکل جایز است: هارون الرشیدُ... .



يُرادُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه.

الفَتى: نائب فاعل مرفوع به ضمه تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

كَيْما: كَيْ حرف جر و نصب، ما زائده ی كافه آن را از عمل نصب باز داشته است.

يَضُرُّ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعلش ضمير مستتر هو، مصدر مؤول ما يَضُرُّ محلاً مجرور.

قواعد

* ما زائده يا كافه حرفی است از حروف معانی كه ماقبل خود را از انجام عمل اعرابی در مابعد خود باز می دارد حرف كافه يک حرف است و آن ما زائد يا كافه می باشد. اين حرف به فعل و حرف متصل می شود (۱)- فعل: طالَما، كَثُرَما، قَلَّما، قَصُرَما، شَدَّما. فعل مكفوف از عمل رفع و طلب فاعل و... بازداشته می شود. (۲)- حروف: إنَّما، كَأنَّما، لَكِنَّما، رُبَّما، كَيْما

طالَما أتی سَعيدٌ

طالَما: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، ما زائده ی كافه فعل را از طلب فاعل بازداشته است.

أتی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

سَعيدٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

رُبَّما زَيْدٌ قادِمٌ

رُبَّما: كافه و مكفوفه، عملی ندارد.

زَيْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

قادِمٌ: خبر مرفوع به ضمه.

إنَّما الخِيانَةُ عاقِبَتُها العارُ

إنَّما: حرف مصدری و نصب كه ماي زائده ی كافه آن را از عمل نسخ بازداشته است.

الخِيانَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عاقِبَتُها: مبتدای دوم مرفوع به ضمه، ها: ضمير، مضاف اليه.

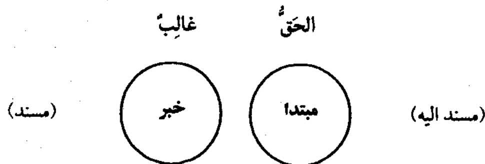
العارُ: خبر مرفوع به ضمه، جمله اسميه خبر الخِيانَةُ محلاً مرفوع.

كأنَّما البَدْرُ طالِعٌ

كأنَّما: حرف نصب كه ما زائده ی كافه آن را از عمل نسخ بازداشته است.

البَدْرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

طالِعٌ: خبر مرفوع به ضمه.



الحَقُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

غالِبٌ: خبر مرفوع به ضمه.

قواعد

* مبتدا اسمی است مرفوع که این صلاحیت را دارد تا جمله با آن شروع شود. اصل این است که مبتدا معرفه و عاری از عوامل لفظی باشد،و به وسیله ی اسناد به خبر بر آن حکم می شود. مبتدا مرفوع به ابتدائیت است و خبر خود را مرفوع می کند. خبر اسمی است مرفوع که در اصل نکره است در واقع حکمی برای مبتداست و مسند می باشد.
* مبتدا به دو صورت صریح و مؤول به صریح می باشد و در ابتدای این جملات می آید: (۱)- جمله ابتدائی (۲)- جمله حالیه (۳)- جمليه نعتيه (۴)- جمله خبريه (۵)- جمله موصول.

أنْ تَصومُوا خَيْرٌ لَكُمْ

أنْ: حرف مصدری و نصب.

تَصومُوا: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ، علامت نصب آن حذف نون می باشد چون از افعال خمسه است. مصدر مؤول أنْ تَصومُوا مبتدا و محلاً مرفوع.

خَيْرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لَكُمْ: لام حرف جر متعلّق به خَيْرٌ، كُمْ: ضمير، محلاً مجرور.

سِرْتُ و القَمَرُ فی كَبِدِ السَّماءِ

سِرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل محلاً مرفوع.

و القَمَرُ: واو حالیه، القَمَرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف.

كَبِدِ: مجرور به کسره، مضاف.

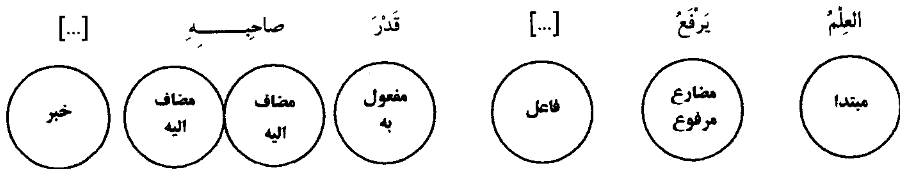
السَّماءِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

الظُّلْمُ مَرْتَعُهُ وَخيمٌ

الظُّلْمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

مَرْتَعُهُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

وَخيمٌ: خبرمَرْتَعُهُ مرفوع به ضمه، جمله ی مَرْتَعُهُ وَخيمٌ خبر الظُّلْمُ و محلاً مرفوع.



العِلْمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

يَرْفَعُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قَدْرَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

صاحِبِهِ: مضاف الیه مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

جمله ی يَرْفَعُ... خبر و محلاً مرفوع.

قواعد

* خبر اسمی است که به وسیله مبتدا مرفوع شده، در اصل نکره بوده و حکمی برای مبتدا است و مسند می باشد.
* اصل در خبر این است که نکره باشد چون وصفی برای مبتدا است. گاهی اوقات خبر به صورت معرفه می آید آن هم در صورتی که مبتدا نیز معرفه باشد.
* خبر بر سه نوع است. (۱)- مفرد: که یک کلمه یا به منزله یک کلمه می باشد. (۲)- جمله: مانند فعل با فاعلش و یا مبتدا با خبرش (۳)- شبه جمله: که همان ظرف و مضاف الیه یا جارو مجرور است که متعلّق به فعل یا وصف محذوف می باشد.

أنْتمْ أحَدَ عَشَرَ

أنْتمْ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

أحَدَ عَشَرَ: اسم عدد مرکب، مبنی بر فتحه، خبر و محلاً مرفوع.

لُبْنانُ وَطَنُنا

لُبْنانُ: مبتدا مرفوع به ضمه، چون غیر منصرف است تنوین نپذیرفته.

وَطَنُنا: خبر مرفوع به ضمه، نا: ضمیر، مضاف الیه.

الفَلّاحونَ قادِمونَ

الفَلّاحونَ: مبتدا مرفوع به واو، چون جمع مذکر سالم است.

قادِمونَ: خبر مرفوع به واو، چون جمع مذکر سالم است.

الفَتَى فی المَدْرَسَةِ

الفَتَى: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف.

المَدْرَسَةِ: مجرور به کسره.

[...]	أخلاقـــــى		[...]	هَذَّبَ	كُتَيِّبُ
خبر	مضاف اليه	مفعول به	فاعل	ماضی مبنی	مبتدا

كُتَيِّبُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

هَذَّبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

أخلاقی: مفعول به منصوب به فتحه تقدیری بر روی قاف به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

قواعد

* اصل در مبتدا آن است که معرفه باشد تا بدینوسیله زمانی که از آن خبر داده می شود مفید فائده باشد. چنانچه نکره نیز مفید فائده باشد در این صورت ابتدای به آن جایز است. ابتدای به نکره زمانی مفید فائده است که خاص یا عام باشد. نکره به این شیوه ها خاص می شود: (۱)- با وصف (۲)- اضافه (۳)- عمل در مابعد خود (۴)- تصغیر.

نکره به این روش ها عام می گردد: (۱)- اگر تمام افراد مد نظر باشند (۲)- بعد از استفهام یا نفی قرار گیرد (۳)- اگر بعد از ظرف یا مجرور به حرف قرار گیرد (۴)- اگر دعا باشد (۵)- چنانچه پس از اذا فجائیه قرار گیرد (۶)- اگر بعد از لولا قرار گیرد. (۷)- اگر به وسیله آن قصد داشته باشیم انواع مختلف چیزی را ذکر کنیم (۸)- اگر چیزی بر آن عطف شود که ابتدای به آن صحیح است.

رَغْبَةٌ فی الخَیْرِ خَیْرٌ

رَغْبَةٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به رَغْبَةٌ.

الخَیْرِ: مجرور به کسره.

خَیْرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

هَلْ أحَدٌ فی الدّارِ

هَلْ: حرف استفهام.

أحَدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف.

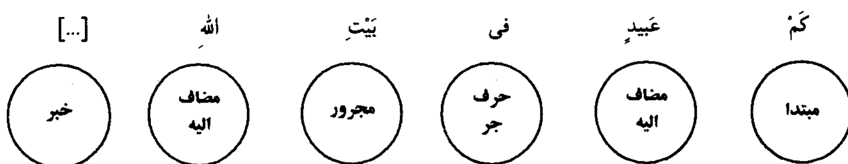
الدّارِ: مجرور به کسره.

لَوْلا اضطِرارٌ لَهَلَکْنا

لَوْلا: حرف امتناع وجود که معنای شرط را در بر دارد.

اضطِرارٌ: مبتدا مرفوع به ضمه، خبرش واجب الحذف است.

لَهَلَکْنا: لام حرف جواب، هَلَکْنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع.



کَمْ: اسم کنایه، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع، مضاف.

عَبیدٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف.

بَیْتِ: مجرور به کسره، مضاف.

اللهِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* اصل در مبتدا آن است که مقدم باشد چون محکوم علیه است و اصل در خبر این است که مؤخر باشد چون محکوم به است. رعایت این ترتیب در چند مورد واجب است: (۱)- اگر مبتدا صدارت طلب باشد مثل: ما تعجبیه، کم خبریه، اسماء شرط و استفهام (۲)- اگر مضاف به اسماء شرط یا استفهام باشد (۳)- اگر مقرون یا شبیه به اسماء صدارت طلب باشد. (۴)- چنانچه مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن یکسان باشند (۵)- چنانچه خبر، محصور به إلّا و إنّما بوده یا جمله طلبی باشد و یا فعلی باشد که رافع ضمیر مبتدا است.

غُلامُ مَنْ فی الدّارِ

غُلامُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

مَنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مضاف الیه محلاً مجرور.

فی: حرف جر متعلّق به خبر محذوف.

الدّارِ: مجرور به کسره.

أخوکَ سَنَدی

أخوکَ: مبتدا مرفوع به واو می باشد چون از اسماء خمسه است، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

سَنَدی: خبر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل به حرکت مناسبت، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

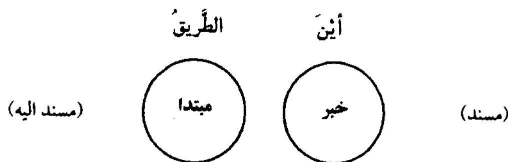
ما الکَسْلانُ إلّا خاسِرٌ

ما: حرف نفی.

الکَسْلانُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

إلّا: حرف استثناء و حصر.

خاسِرٌ: خبر مرفوع به ضمه.



أیْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتحه، خبر مقدم و محلاً مرفوع.

الطَّریقُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

قواعد

* اصل این است که خبر مؤخر باشد چون محکوم به است و مبتدا مقدم باشد چون محکوم علیه است. اما گاهی اوقات شرایطی پیش می آید که باید از دو اصل مذکور عدول کرد. مواردی که تقدیم خبر بر مبتدا لازم است عبارتند از (۱)- اگر خبر، ظرف یا جارومجرور و مبتدا نکره باشد و یا اینکه خبر، اسم استفهام باشد (۲)- اگر مبتدا محصور به إلّا و إنّما باشد و یا در مبتدا ضمیری باشد که آن ضمیر به خبر باز گردد. (۳)- هرگاه تأخیر خبر در فهم معنا خللی ایجاد کند (۴)- چنانچه خبر، اسم اشاره مکان باشد(۵)- در صورتی که مبتدا متشکل از أنْ و صله اش باشد.

(۶)- چنانچه مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن یکسان باشند و قرینه ای وجود داشته باشد که منظور را بیان کند.

إنَّما عادِلٌ اللهُ

إنَّما: حرف مصدری و نصب که ما زائده ی کافه آن را از عمل نسخ باز داشته.

عادِلٌ: خبر مقدم مرفوع به ضمه.

اللهُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

بَنُو أبْنائِنا بَنُونا

بَنُو: خبر مقدم مرفوع به ضمه تقدیری بر روی واو به سبب ثقل، مضاف.

أبْنائِنا: مضاف الیه مجرور به کسره، نا: ضمیر، مضاف الیه.

بَنُونا: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه تقدیری بر روی واو به سبب ثقل، نا: ضمیر، مضاف الیه.

عِنْدی أنَّکَ أشْعَرُ الشُعَراءِ

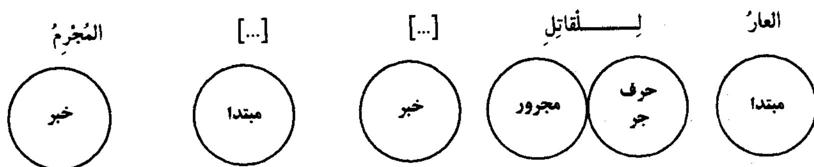
عِنْدی: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه تقدیری بر روی دال به سبب مشغول بودن محل اعرابی به حرکت مناسبت، متعلّق به خبر مقدم محذوف، یاء: ضمیر، مضاف الیه.

أنَّکَ: أنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم أنَّ و محلاً منصوب.

جمله أنَّکَ أشْعَرُ.. مبتدا مؤخر و محلاً مرفوع.

أشْعَرُ: خبر أنَّ مرفوع به ضمه، مضاف.

الشُعَراءِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



العارُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

لِلْقاتِلِ: لام حرف جر متعلّق به خبر محذوف، القاتِلِ: مجرور به کسره.

المُجْرِمُ: خبر برای مبتدای محذوف (به تقدیر هو) مرفوع به ضمه.

قواعد

* مبتدا به دو صورت حذف می شود:

۱- به طور جوازی: (۱)- اگر قرینه ای در کلام باشد که بر مشخص بودن مبتدا دلالت کند (۲)- اگر قرینه ای به حذف آن دلالت کند

۲- به طور وجوبی: (۱)- اگر جواب قسم جانشین آن شده باشد. (۲)- هنگامی که خبرش مصدری از لفظ مبتدا باشد. (۳)- بعد از لاسیّما در صورتی که مستثنایی به آن مرفوع باشد (۴)- در باب نعم و بئس (۵)- هرگاه خبر مبتدا، نعت مقطوع از متبوعش باشد چه بر مدح دلالت کند و چه بر ذم.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ

مَنْ: اسم شرط جازم، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

عَمِلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فعل شرط محلاً مجزوم، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

صالِحاً: مفعول به منصوب به فتحه.

فَلِنَفْسِهِ: فاء حرف جزاء،لام: حرف جر متعلّق به مبتدای محذوف (به تقدیر عَمَله) نفسه: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه، جمله اسمیه از مبتدای محذوف و خبر، جواب شرط محلاً مجزوم، جمله شرط و جواب خبر مَنْ و محلاً مرفوع.

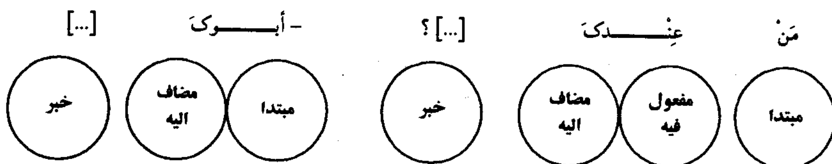
أكْرِمِ العُلَماءَ و لا سِيَّما زَيْدٌ

أكْرِمِ: فعل امر، مبنی بر سکون که به سبب رفع التقاء ساکنین کسره به جای آن آمده و فاعل آن ضمیر مستتر أنْت.

العُلَماءَ: مفعول به منصوب به فتحه.

ولاسِيَّما: واو حالیه، لا: حرف نفی جنس، عامل نصب و رفع، سِيَّما: سيَّ اسم لا منصوب به فتحه است چون مضاف می باشد، ما: اسم موصول، مبنی بر سکون، مضاف الیه محلاً مجرور.

زَيْدٌ: خبر مبتدای محذوف (به تقدیر هو)، مرفوع به ضمه، جمله اسمیه حال و محلاً منصوب.



مَنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

عِنْدکَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به خبر محذوف (به تقدیر موجود) کاف: ضمیر، مضاف الیه.

أبوکَ: مبتدا مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، کاف: ضمیر، مضاف الیه، خبر برای مبتدای محذوف(به تقدیر عندی).

قواعد

* خبر به دو صورت حذف می شود:

۱- به طور جوازی: (۱)- چنانچه قرینه ای به حذف آن دلالت کند (۲)- اگر بعد از اذا فجائیه یا در جواب استفهام قرار گیرد.

۲- به طور وجوبی: (۱)- جواب قسم صریح (۲)- جواب لولا چناچه خبر بر وجود مطلق دلالت داشته باشد (۳)- ظرف و جارومجرور اگر متعلّق به وجود مطلق باشند. (۴)-عامل صفتی که مسبوق به نفی یا استفهام باشد (۵)- عطف اسمی بر مبتدا با واو مصاحبت (۶)- حالی که صلاحیت خبر بودن را نداشته باشد.

کُلُّ إنْسانٍ وَ فِعْلُهُ ...

کُلُّ: مبتدا مرفوع به ضمه است چون مضاف می باشد.

إنْسان: مضاف الیه مجرور به کسره.

وَ فِعْلُهُ: واو حرف عطف، فِعْلُهُ: معطوف به کُلُّ، مرفوع به تبعیت، هاء: ضمیر، مضاف الیه، خبری مبتدا محذوف می باشد. (به تقدیر مقترنان).

خَرَجْتُ فإذا العَدُوُّ ...

خَرَجْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

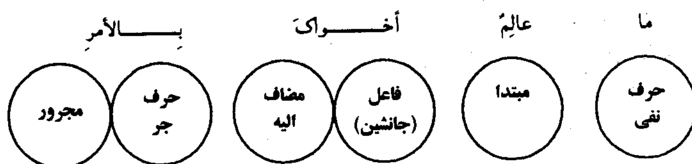
فإذا: فاء حرف ابتدا، إذا: حرف مفاجأة.

العَدُوُّ: مبتدا مرفوع به ضمه، خبر آن محذوف است. (به تقدیر کامن)

الأمیرُ عِنْدکَ ...

الأمیرُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عِنْدکَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به خبر محذوف، کاف: ضمیر، مضاف الیه.



ما: حرف نفی.

عالِمٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أخواکَ: فاعل اسم فاعل عالِمٌ، جانشین خبر مرفوع به الف چون مثنی می باشد. کاف: ضمیر، مضاف الیه.

بِالأمرِ: باء حرف جر متعلّق به عالِمٌ، الأمرِ: مجرور به کسره.

قواعد

* هرگاه صفت پس از نفی یا استفهام قرار گیرد و در اسم ظاهر یا ضمیر منفصل عمل کند اعرابش وابسته به این است که با مابعد خود مطابقت دارد یا خیر (۱)- چناچه صفت مفرد، و مابعدش مثنی یا جمع باشد مبتدا بودن آن حتمی است و ما بعدش فاعل سد مسد (جانشین) خبر می باشد. (۲)- هرگاه صفت با مابعد خود در مفرد بودن مطابقت داشته باشد مبتدا می باشد و مابعدش فاعل مرفوع سد و مسد خبر است یا اینکه صفت خبر مقدم و مابعد آن مبتدای مؤخر محسوب می گردد (۳)- اگر صفت با ما بعد خود با مثنی یا جمع بودن مطابقت داشت خبر مقدم است و ما بعدش مبتدای مؤخر می باشد.

إنَّما قائِمٌ عَبیدکَ

إنَّما: حرف مصدری و نصب که ما زائده ی کافه آن را از عمل نسخ بازداشته است.

قائِمٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

عَبیدکَ: فاعل اسم فاعل قائِمٌ، جانشین خبر مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

هَلْ قادِمٌ الغائبُ

هَلْ: حرف استفهام.

قادِمٌ: مبتدا مرفوع به ضمه. (یا خبر مقدم مرفوع به ضمه)

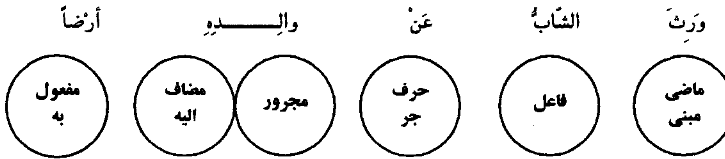
الغائبُ: فاعل اسم فاعل قادِمٌ، جانشین خبر مرفوع به ضمه. (یا مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه)

ما خالِدونَ الأحْیاءُ

ما:حرف نفی.

خالِدونَ: خبر مقدم مرفوع به واو می باشد چون جمع مذکر سالم است.

الأحْیاءُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.



وَرِثَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الشّابُّ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَنْ: حرف جر متعلّق به وَرِثَ.

والِدِهِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

أرْضاً: مفعول به منصوب به فتحه.

قواعد

* حرف جر متعلّق به فعل یا یکی از مشتقات فعل می باشد زیرا اسم مجرور را به آن مرتبط می سازد. متعلّق یا ذکر می شود و یا در تقدیر می باشد. (۱)- حرف جر متعلّق به معنای فعل یا اسم مؤول به شبه فعل نیز می تواند باشد. (۲)- متعلّق به دو صورت قابل حذف می باشد. ۱- هرگاه قرینه ای بر آن دلالت کند حذفش جایز و هرگاه متعلّق ۲- دلالت بر وجود مطلق داشته باشد حذف آن لازم است. (۳)- چنانچه حرف جر، زائد یا شبیه به زائد باشد نیازی به متعلّق ندارد.
* حکم ظرف و متعلّق آن همچون حکم حرف جر می باشد.

زَیْدٌ لَیْثٌ فی کُلِّ مَوْقِعَةٍ

زَیْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

لَیْثٌ: خبر مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به لَیْثٌ. (به تأویل شجاعٌ)

کُلِّ:مجرور به کسره، مضاف.

مَوْقِعَةٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

رَأَیْتُ الّذی عَلی السّطْحِ

رَأَیْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الّذی: اسم موصول، مبنی بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب.

عَلی: حرف جر متعلّق به خبر برای جمله اسمیه محذوف. (به تقدیر هو موجود)

السّطْحِ: مجرور به کسره.

تَوَجَّهَ الصَّیّادُ شَرْقاً

تَوَجَّهَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الصَّیّادُ: فاعل مرفوع به ضمه.

شَرْقاً: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به تَوَجَّهَ.

قَوِيَّتَيْنِ	بِـــــــيَدَيْنِ		الحَبْلَ	[...]	أَخَذَ
صفت مجرور	مجرور	حرف جر	مفعول به	فاعل	ماضی مبنی

أَخَذَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

الحَبْلَ: مفعول به منصوب به فتحه.

بِيَدَيْنِ: باء حرف جر متعلّق به أَخَذَ، يَدَيْنِ: مجرور به یاء زیرا مثنی می باشد.

قَوِيَّتَيْنِ: صفت برای يَدَيْنِ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* مثنی بر دو اسم از یک اسم مفرد دلالت دارد. ۱- روش ساخت مثنی اینگونه است که حرف آخر مفرد مفتوح می گردد و به آخر آن در حالت رفع، الف و نون مکسور و در دو حالت نصب و جر، یاء و نون مکسور افزوده می شود. (۲)- شرط مثنی آن است که: بتوان علامت مثنی را از آخر آن حذف کرد و همچنین بتوان یک مفرد همانند خودش را به آن عطف نمود. (۳)- اسماء ملحق به مثنی عبارتند از: اِثْنانِ، اِثْنَتانِ، ثِنْتانِ، کِلا، کِلْتا. و همچنین أَبَوانِ، قَمَرانِ و آنچه از اسماءاشخاص است مانند: حَسَنَيْنِ، مُحَمَّدَينِ.

هاتانِ شَفَتانِ تَخْتَلِجانِ

هاتانِ: اسم اشاره، مبنی بر الف، مبتدا و محلاً مرفوع.

شَفَتانِ: خبر مرفوع به الف چون مثنی است.

تَخْتَلِجانِ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون می باشد چون از افعال خمسه است. الف: ضمیر، فاعل محلاً مرفوع، جمله فعلیه صفت شَفَتانِ و محلاً مرفوع.

کِلا الرَّجُلَيْنِ عالِمانِ

کِلا: مبتدا مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، مضاف.

(کلا در صورتی می تواند اعراب مثنی را بپذیرد که به ضمیر اضافه شود مانند: کلاهما)

الرَّجُلَيْنِ: مضاف الیه مجرور به یاء می باشد چون مثنی است.

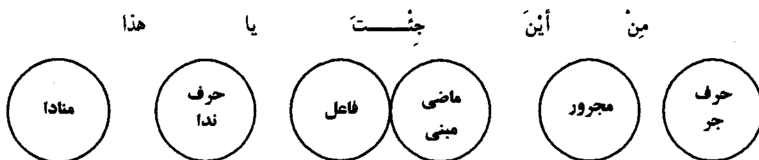
عالِمانِ: خبر مرفوع به الف چون مثنی است.

أُطْلِقَتْ رَصاصَتانِ اثْنَتانِ

أُطْلِقَتْ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

رَصاصَتانِ: نائب فاعل، مرفوع به الف چون مثنی است.

اثْنَتانِ: صفت رَصاصَتانِ، مرفوع به الف می باشد چون ملحق به مثنی است.



مِنْ: حرف جر متعلّق به جِئْتَ.

أَيْنَ:اسم استفهام، مبنی بر فتحه، محلاً مجرور.

جِئْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

یا: حرف نداء.

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، محلاً منصوب.

قواعد

* مواردی که محلی از اعراب دارند عبارتند از: (۱)- تمامی انواع اسم مبنی، جز اسم فعل که محلی از اعراب ندارد (۲)- فعل ماضی، فعل امر، فعل مضارع هرگاه به نون تأکید یا نون جمع مؤنث سالم متصل شود (۳)- جملات: خبر، حال، مفعول به، مضاف الیه برای ظرف زمان یا مکان، تابع مفرد، تابع جمله ای که محلی از اعراب دارد، جواب شرط جازم مقترن به فاء یا إذا فجائیه.

لَعَلَّكَ تَرْفِقَنَّ بی

لَعَلَّكَ: لَعَلّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم لَعَلّ محلاً منصوب.

تَرْفِقَنَّ: فعل مضارع معلوم، مبنی بر فتحه به سبب وصل شدن به نون تأکید ثقیله، فاعل آن ضمیر مستتر أنْت، جمله فعلیه خبر لَعَلّ و محلاً مرفوع.

بی: باء حرف جر متعلّق به تَرْفِقَنَّ، یاء: ضمیر، محلاً مجرور.

إنَّ السُّبُلَ كَانَتْ ضائِقَةً بِهِ

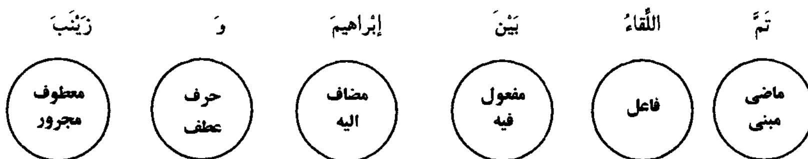
إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

السُّبُلَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

كَانَتْ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هی محلاً مرفوع، تاء: حرف تأنیث.

ضائِقَةً: خبر كَانَتْ منصوب به فتحه، جمله: كَانَتْ ضائِقَةً خبر إنَّ و محلاً مرفوع.

بِهِ:باء حرف جر متعلّق به ضائِقَةً، هاء: ضمیر، محلاً مجرور.



تَمَّ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

اللِّقاءُ: فاعل مرفوع به ضمه.

بَیْنَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به اللِّقاءُ، مضاف.

إبْراهیمَ: مضاف الیه مجرور به فتحه به جای کسره چون غیرمنصرف است.

وَ زَیْنَبَ: واو حرف عطف، زَیْنَبَ: معطوف به إبْراهیمَ، مجرور به تبعیت، غیر منصرف.

قواعد

* مذکر با کلمه هذا مورد اشاره قرار می گیرد، و بر دو نوع می باشد (۱)- حقیقی که بر انسان یا حیوان نر دلالت می کند. (۲)- مجازی که بیانگر اسماء اشیایی می باشد که از قاعده اصطلاح پیروی می کنند.
* می توان مؤنث را با کلمه هذه مورد اشاره قرار داد، و بر دو نوع است.

(۱)- حقیقی که بر انسان یا حیوان ماده دلالت می کند.

(۲)- مجازی که بیانگر اسماء اشیایی می باشد که از قاعده اصطلاح پیروی می کنند و بر سه قسم است. (۱)- مؤنث لفظی: کلمه ی مذکری است که دارای علامت تأنیث می باشد. (۲)- مؤنث معنوی: مؤنثی است که علامت تأنیث ندارد (۳)- مؤنث لفظی و معنوی: مؤنثی که دارای علامت تأنیث می باشد.

سَلَکَ حَمْزَةُ نَهْجاً خاصّاً

سَلَکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

حَمْزَةُ: فاعل مرفوع به ضمه است و چون غیر منصرف می باشد تنوین نپذیرفته.

نَهْجاً: مفعول به منصوب به فتحه.

خاصّاً: صفت نَهْجاً، منصوب به تبعیت.

صَنَعَ نوحٌ السَّفینَةَ لِکُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ

صَنَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

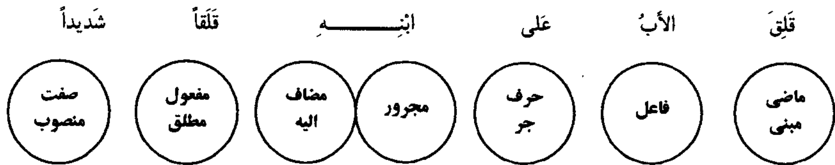
نوحٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

السَّفینَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

لِکُلِّ: لام حرف جر متعلّق به صَنَعَ، کُلِّ: مجرور به کسره، مضاف.

مُؤْمِنٍ: مضاف الیه مجررو به کسره.

وَ مُؤْمِنَةٍ: واو حرف عطف، مُؤْمِنَةٍ: معطوف به مُؤْمِنٍ، مجرور به تبعیت.



قَلِقَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الأبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَلی: حرف جر متعلّق به قَلِقَ.

ابْنِهِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قَلَقاً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

شَدیداً: صفت قَلَقاً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* مصدر مجرد یا اصلی بیانگر امری معنوی و محض می باشد که هیچ ارتباطی به زمان و مکان ندارد و تمام حروف اصلی و زائدی که فعل ماضی آن داشته را داراست، بدون اینکه میم زائدی آغاز و به یاء مشدد زائدی که بعد از آن تاء تأنیث مدوری قرار دارد ختم شود.
* مصدر مجرد بر دو قسم است. (۱)- ثلاثی که دارای پانزده وزن قیاسی و سی و شش وزن سماعی می باشد. (۲)- رباعی که دو وزن سماعی دارد.

الزِّراعَةُ حِرْفَةٌ لِاسْتِثْمارِ النَّباتاتِ و الحَیَواناتِ

الزِّراعَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

حِرْفَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

لِاسْتِثْمارِ: لام حرف جر متعلّق به حِرْفَةٌ، اسْتِثْمارِ: مجرور به کسره، مضاف.

النَّباتاتِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

و الحَیَواناتِ: واو حرف عطف، الحَیَواناتِ: معطوف به النَّباتاتِ، مجرور به تبعیت.

تَتَجَلّی عَظَمَةُ الخالِقِ فی مَخْلوقاتِهِ

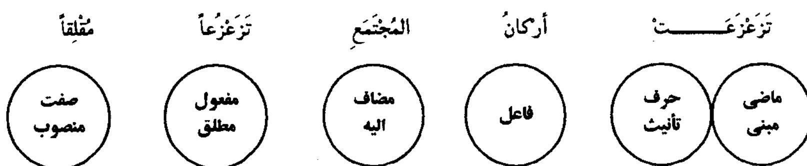
تَتَجَلّی: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

عَظَمَةُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الخالِقِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

فی: حرف جر متعلّق به تَتَجَلّی.

مَخْلوقاتِهِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.



تَزَعْزَعَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

أركانُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

المُجْتَمَعِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

تَزَعْزُعاً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

مُقْلِقاً: صفت تَزَعْزُعاً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* مصدر مزید از فعل ماضی مزید معلوم اشتقاق می شود و بر دو قسم است:

(۱)- مصدر مزید از فعل ثلاثی، مانند: اسْتَفْعَلَ اسْتِفْعالاً (۲)- مصدر مزید از فعل رباعی، مانند: تَفَعْلَلَ تَفَعْلُلاً

* مصدر فعل مجهول همچون مصدر فعل معلوم ساخته می شود: فُوعِلَ مُفاعَلَةً و فِعالاً

عَرَفَتِ البِلادُ تَقَدُّماً حَضارِيّاً

عَرَفَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

البِلادُ: فاعل مرفوع به ضمه.

تَقَدُّماً: مفعول به منصوب به فتحه.

حَضارِيّاً: صفت تَقَدُّماً، منصوب به تبعیت.

تَوَصَّلْنا إلى تَسْوِيَةٍ تُرْضى الفَريقَيْنِ

تَوَصَّلْنا: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر نا، نا: فاعل و محلاً مرفوع.

إلى: حرف جر متعلّق به تَوَصَّلْنا.

تَسْوِيَةٍ: مجرور به کسره.

تُرْضى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی یاء به سبب ثقل، فاعل آن ضمیر مستتر هی.

الفَريقَيْنِ: مفعول به منصوب به یاء می باشد چون مثنی است. جمله فعلیه صفت تَسْوِيَةٍ محلاً مجرور.

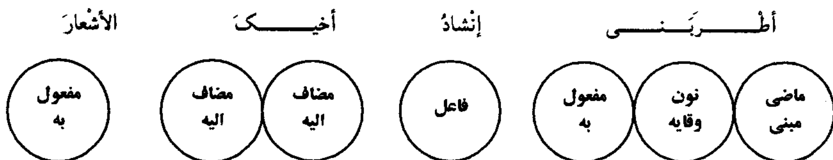
سُجِنَ صاحِبُ امْتِيازِ الجَريدَةِ

سُجِنَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

صاحِبُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

امْتِيازِ: مضاف الیه مجرور به کسره، مضاف.

الجَريدَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



أطْرَبَنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

إنْشادُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

أخیکَ: مضاف الیه لفظاً مجرور به یاء چون از اسماء خمسه می باشد، با توجه به موقعیتش در جمله فاعل، کاف: ضمیر، مضاف الیه.

الأشْعارَ: مفعول به برای مصدر إنْشادُ منصوب به فتحه.

قواعد

* مصدر مانند فعل خود عمل می کند لذا فاعل را به سبب اضافه شدن مجرور و مفعول به را منصوب می گرداند (۱)- اگر مصدر از فعل لازم باشد به اضافه شدن به فاعلش اکتفا می کند و چناچه مصدر از فعل متعدی باشد به فاعل خود اضافه می شود و مفعول به را منصوب می کند. (۲)- اگر فعل به واسطه حرف، متعدی شود مصدر نیز به واسطه حرف، متعدی می گردد.
* اگر تائی که دلالت بر مرّة دارد و از ساختار اصلی مصدر نیست، به مصدر بپیوندد عمل مصدر را باطل می کند.

سَرَّنی إنْشادُ الأشْعارِ أخوکَ

سَرَّنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

إنْشادُ: فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الأشْعارِ: مضاف الیه مجرور به کسره، و با توجه به موقعیتش در جمله مفعول به می باشد.

أخوکَ: فاعل مصدر إنْشادُ، مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد. کاف: ضمیر، مضاف الیه.

أعْجَبَتْنی رَحْمَتُکَ الغُلامَ

أعْجَبَتْنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر مفعول به و محلاً منصوب.

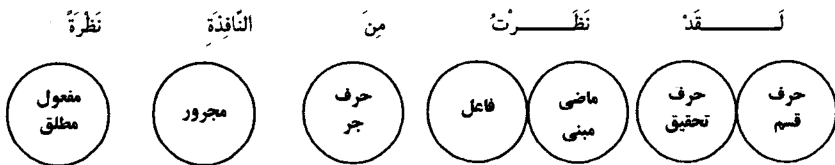
رَحْمَتُکَ: فاعل مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، محلاً مجرور لفظا مضاف الیه و با توجه به موقعیتش در جمله فاعل می باشد.

الغُلامَ: مفعول به، مصدر رَحْمَتُکَ، منصوب به فتحه.

ضَرْباً زَیْداً

ضَرْباً: مفعول مطلق برای فعل محذوف منصوب به فتحه.

زَیْداً: مفعول به برای مصدر ضَرْباً منصوب به فتحه.



لَقَدْ: لام حرف قسم، قَدْ: حرف تحقیق.

نَظَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مِنَ: حرف جر متعلق به نَظَرْتُ.

النّافِذَةِ: مجرور به کسره.

نَظْرَةً: مفعول مطلق منصوب به فتحه (اسم مرة)

قواعد

* اسم مرّة، به مصدری اطلاق می شود که بر ووع فعل برای یک مرتبه دلالت کند. (۱)- اسم مرة از فعل ثلاثی و بر وزن فَعْلَة ساخته می شود. چنانچه مصدر بر وزن فِعْلَة یا فُعْلَة باشد تغییر آن به صیغه ی فَعْلَة لازم است. (۲)- در غیر ثلاثی اسم مرّة بر وزن مصدر فعلش و با افزودن تاء تأنیث ساخته می شود: فَعَّلَ تَفْعِلَةً (۳)- چنانچه مصدر در اصل خود دارای تاء تأنیث باشد باید لفظی دیگر به این اسم افزود یا قرینه ای باشد که بر مرّة دلالت کند: فاعَلَ مُفاعَلَةً واحِدَةً.

رُبَّ أكْلَةٍ مَنَعَتْ أكَلاتٍ

رُبَّ: حرف جر شبیه به زائد.

أكْلَةٍ: لفظا مجرور به کسره، مبتدا و محلاً مرفوع (اسم مرة)

مَنَعَتْ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث، فاعل آن ضمیر مستتر هی، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

أكَلاتٍ: مفعول به منصوب به کسره است چون جمع مؤنث سالم است.

كانَتْ مُجادَلَةٌ لَمْ تَتَوَقَّفْ

كانَتْ: فعل ماضی تام معلوم (به معنای حَصَلت)، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

مُجادَلَةٌ: فاعل مرفوع به ضمه (اسم مرة)

لَمْ: حرف نفی جازم.

تَتَوَقَّفْ: فعل مضارع، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن سکون، فاعلش ضمیر مستتر هی.
جمله فعلیه صفت و محلاً مرفوع.



کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو و محلاً مرفوع.

کَریماً: خبر کانَ منصوب به فتحه.

جَزیلَ: خبر دوم کانَ منصوب به فتحه، مضاف.

العَطاءِ: مضاف الیه مجرور به کسره (اسم مصدر برای فعل أعطی)

قواعد

* اسم مصدر بر معنای مصدر دلالت می کند و از حروف فعلش چیزی لفظاً یاتقدیراً کم شده است بدون اینکه حرفی دیگر را جایگزین آن کند.
* واضح ترین اسماء مصدر، آنهایی هستند که بیانگر معنایی مجرد می باشند،اما فعلی از لفظ خود ندارند مانند: القَهقَرَی.
* اسم مصدر بر دو نوع است (۱)- علم، که عملی نحوی ندارد (۲)- غیر علم، که عامل بودنش به همان شرایطی بستگی دارد که مصدر به وسیله ی آن عمل می کند. اما کاربردش کم است.

الجَیْشُ مَشَی القَهقَری أی رُجوعاً

الجَیْشُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

مَشَی: فعل ماضی، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر هو، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

القَهقَری: نائب مفعول مطلق منصوب به فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر (اسم مصدر)

أی: حرف تفسیر.

رُجوعاً: بدل از القَهقَری، منصوب به تبعیت.

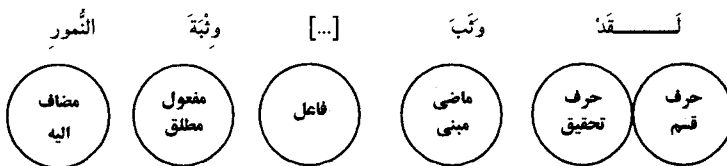
اِنْتهَتِ الحَرْبُ وَ سادَ السَّلامُ

اِنْتهَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف محذوف به سبب تعذر، تاء: حرف تأنیث.

الحَرْبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

وَ سادَ: واو حرف عطف، سادَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برفتحه.

السَّلامُ: فاعل مرفوع به ضمه (اسم مصدر)



لَقَدْ: لام حرف قسم، قَدْ: حرف تحقيق.

وَثَبَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر هو.

وثْبَةَ: مفعول مطلق منصوب به فتحه، مضاف (اسم نوع)

النُّمورِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

قواعد

* اسم نوع، مصدری است كه بيانگر شكل، كيفيت و نوع فعل می باشد (۱)- اين اسم در فعل ثلاثی بر وزن فِعْلَة ساخته می شود با افزودن لفظی ديگر كه بيانگر نوع آن باشد و يا با آوردن قرينه ای ديگر كه به نوع آن يا هدف وصف مصدر به وسيله آن رهنمون شود. اگر مصدر بر وزن فَعْلَة يا فُعْلَة باشد تغيير آن را به صيغه فِعْلَة لازم می گردد. (۲)- در غير ثلاثی به شكل اسم مرّة با اضافه نمودن لفظی كه دلالت بر وصف دارد، ساخته می شود. (۳)- چناچه مصدر در اصل خود دارای تاء تأنيث باشد بايد لفظی ديگر به اين اسم افزود يا قرينه ای باشد كه بر نوع دلالت كند.
* فائده مصدر نوع اين است كه با كمترين كلمات و كوتاهترين لفظ بيانگر دو شیء با هم می باشد.

عِزَّةُ النَّفْسِ تَرَفُّعٌ عَنِ الدَّنايا

عِزَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف (اسم نوع)

النَّفْسِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

تَرَفُّعٌ: خبر مرفوع به ضمه .

عَنْ: حرف جر متعلّق به تَرَفُّعٌ.

الدَّنايا: مجرور به كسره ی تقديری بر روی الف به سبب تعذر.

إنْعامَةُ اللهِ تَمْلَأُ النَّفْسَ انْشِراحاً

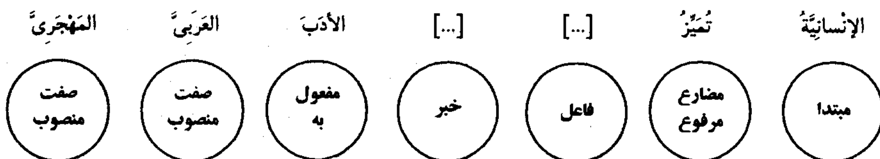
إنْعامَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف (اسم نوع)

اللهِ: مضاف اليه مجرور به كسره.

تَمْلَأُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمير مستتر هی، جمله فعليه خبر و محلاً مرفوع.

النَّفْسَ: مفعول به اول منصوب به فتحه.

انْشِراحاً: مفعول به دوم منصوب به فتحه.



الإنْسانِيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه (مصدر صناعی)

تُمَيِّزُ: فعل مضارع، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، جمله ی فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

الأدَبَ: مفعول به منصوب به فتحه.

العَرَبِىَّ: صفت برای الأدَبَ، منصوب به تبعیت.

المَهْجَرِىَّ: صفت دوم برای الأدَبَ، منصوب به تبعیت.

قواعد

* مصدر صناعی، لفظی است که به اسم منسوبی که ملحق به تاء تأنیث مدور است تبدیل شده و پس از این افزودن، اسمی شده که بیانگر معنایی مجرد است که قبلا این معنا را در ذهن تداعی نمی کرد. مصدر صناعی اسمی است جامد، مؤول به مشتق که تعلق شبه جمله به آن صحیح می باشد.

  مصدر صناعی از: اسم فاعل، اسم مفعول، افعل التفضیل، اسم جامد، اسم علم، مصدر، مصدر میمی یا چیزهای دیگری که طبق تحقیق و بررسی شناخته می شوند ساخته می شود.

* در علم شیمی و علوم دیگر نیز نیاز شدیدی به مصدر صناعی می باشد.

التَّقَدُّمِيَّةُ تَحَرُّرٌ فی الآراءِ السِّیاسِيَّةِ و الإجْتِماعِيَّةِ

التَّقَدُّمِيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه (مصدر صناعی)

تَحَرُّرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

فی: حرف جر متعلّق به تَحَرُّرٌ.

الآراءِ: مجرور به کسره.

السِّیاسِيَّةِ: صفت الآراءِ، مجرور به تبعیت.

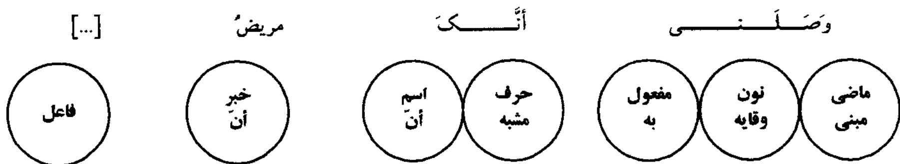
و الإجْتِماعِيَّةِ: واو حرف عطف، الإجتماعية معطوف بر السِّیاسِيَّةِ، مجرور به تبعیت.

الجاهِلِيَّةُ تُحَکِّمُ الوَثَنِيَّةَ

الجاهِلِيَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه (مصدر صناعی)

تُحَکِّمُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر هی، جمليه ی فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

الوَثَنِيَّةَ: مفعول به منصوب به فتحه (مصدر صناعی)



وَصَلَني: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

أنَّكَ: أنَّ حرف مصدری مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم أنَّ و محلاً منصوب.

مریضٌ: خبر أنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أنَّكَ مریضٌ، فاعل وَصَلَني محلاً مرفوع.

قواعد

* مصدر مؤول، مصدری معنوی است که محل فعلی از لفظ خود که پس از حرف مصدری واقع شده است را اشغال می کند.
حروف مصدری شش حرفند: همزه ی تسویه، أنَّ، أنْ، لِكَيْ، لَوْ، ما.

* حکمهای کلی (۱)- حروف مصدری با ما بعد خود در یک قالب قرار می گیرند تا مصدر مؤول را بوجود آورند (۲)- مصدر مؤول در حالات مختلف اعرابی رفع، نصب و جر اعراب مصدر صریح را می پذیرد همچنین اعراب مفردات را می گیرد نه جملات (۳)- حروف مصدری، موصولات حرفی نیز نامیده می شوند چون حروفی هستند که بین کلام ارتباط ایجاد می کنند و جمله ای که پس از این حروف قرار گیرد محلی از اعراب ندارد چون همان طور که جمله ی پس از اسم موصول صله آن است و محلی از اعراب ندارد این جملات نیز صله موصول حرفی می باشند (۴)- حروف مصدری فقط بر فعل متصرف داخل می شوند چون فعل جامد از خود مصدری ندارد تا فعل به همراه حرف مصدری به تأویل آن درآید.

سَواءٌ عَلَيَّ أ دَرَسْتَ أمْ لَمْ تَدْرُسْ

سَواءٌ: خبر مقدم مرفوع به ضمه.

عَلَيَّ: علي حرف جر متعلّق به سَواءٌ، یاء ضمیر محلاً مجرور.

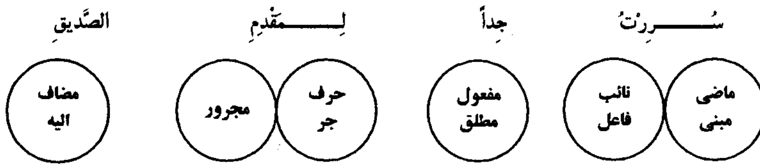
أ دَرَسْتَ: همزه حرف مصدری، دَرَسْتَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مصدر مؤول أ دَرَسْتَ مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

أمْ: حرف عطف.

لَمْ: حرف نفی جازم.

تَدْرُسْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر أنْتَ محلاً مرفوع، مصدر مؤول أمْ لَمْ تَدْرُسْ معطوف به مصدر اول، مرفوع به تبعیت.



سُرِرْتُ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: نائب فاعل و محلاً مرفوع.

جِداً: نائب مفعول مطلق منصوب به فتحه.

لِمَقْدِمِ: لام حرف جر متعلّق به سُرِرْتُ، مَقْدِمِ: مجرور به کسره، مضاف (مصدر میمی)

الصَّدیقِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* مصدر میمی با میم زائد آغاز می شود، از نظر معنا هیچ فرقی با مصدر غیر میمی ندارد فقط تأکید و قدرت دلالتش بیشتر است. (۱)- مصدر از فعل ثلاثی غالبا بر وزن مَفْعَل ساخته می شود، اما اگر صحیح اللام و محذوف الفاء در مضارع باشد بر وزن: مَفْعِل ساخته می شود. در بعضی مواقع تاء تأنیث نیز به آن اضافه می شود: مَفْعَلَة (۲)- در غیر ثلاثی بر وزن مضارع مجهول ساخته می شود: مُفَعَّل، مُفْتَعَل، مُسْتَفْعَل، مُتَفاعَل (۳)- در نحو مانند مصدر خود عمل می کند و طبق محل خود اعراب می پذیرد. همیشه مفرد مذکر می باشد. و همچنین در آخرش یاء زائد مشددی وجود ندارد و تاء تأنیث فقط به صورت سماعی در مصدر میمی به کار می رود.

حَضَرَ قَبْلَ المَوْعِدِ بِعَشْرِ دقائِقَ

حَضَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قَبْلَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به حَضَرَ، مضاف.

المَوْعِدِ: مضاف الیه مجرور به کسره (مصدر میمی)

بِعَشْرِ: باء حرف جر متعلّق به صفت محذوف المَوْعِدِ، عَشْرِ: مجرور به کسره، مضاف.

دقائِقَ: مضاف الیه مجرور به فتحه می باشد چون غیر منصرف است.

لِکُلِّ مُواطِنٍ حُرِّیَّةُ المُعْتَقَدِ

لِکُلٍّ: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف، کُلٍّ: مجرور به کسره، مضاف.

مُواطِنٍ: مضاف الیه مجرور به کسره.

حُرِّیَّةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

المُعْتَقَدِ: مضاف الیه مجرور به کسره (مصدر میمی)

فی	السّاحَةِ	[...]	وَلَدٌ	یُدْعَی	[...]	سَمیراً
حرف جر	مجرور	خبر مقدم	مبتدا مؤخر	مضارع مرفوع	نائب فاعل	مفعول به

فی: حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف.

السّاحَةِ: مجرور به کسره.

وَلَدٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضمه.

یُدْعَی: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، نائب فاعل آن ضمیر مستتر هو.

سَمیراً: مفعول به منصوب به فتحه.

قواعد

* معرفه اسمی است که بیانگر شیء معینی می باشد. اسمهای معرفه عبارتند از: (۱)- اسماء معرب: اسم علم، معرفه به الف و لام، مضاف به معرفه (۲)- اسم های مبنی: ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، و نکره مقصوده در بحث ندا (۳)- اسم نکره با پذیرفتن الف و لام تعریف یا مضاف شدن به اسم معرفه، تبدیل به اسم معرفه می گردد.
* نکره اسمی است که بیانگر شیء غیر معینی می باشد. (۱)- نکره شبیه اسم جنس می باشد که بر افراد زیادی که در نوع با هم مشترکند دلالت دارد. (۲)- اسم جنس در صورتی معرفه می شود که زیاده ای لفظی یا معنوی به آن افزوده گردد و معنای مدلول خود را در امری که شیوع ندارد متمرکز کند و به شیء حسی یا معنوی شناخته شده و متفاوت اشاره داشته باشد.

عادَ مُهاجِرٌ إلی قَرْیَةٍ

عادَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

مُهاجِرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

إلی: حرف جر متعلّق به عادَ.

قَرْیَةٍ: مجرور به کسره.

یا تِلْمیذُ هذا العِلْمُ لَکَ

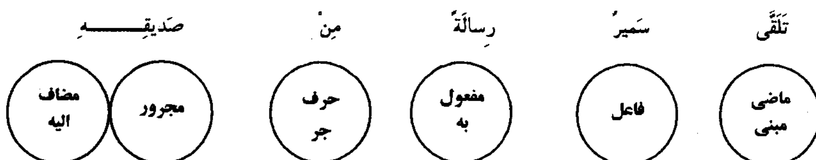
یا: حرف نداء.

تِلْمیذُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

هذا: اسم اشاره، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

العِلْمُ: بدل از هذا، مرفوع به ضمه.

لَکَ: لام حرف جر متعلّق به خبر محذوف، کاف: ضمیر مضاف الیه



تَلَقَّی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

سَمیرٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

رِسالَةً: مفعول به منصوب به فتحه.

مِنْ: حرف جر متعلّق به تَلَقَّی.

صَدیقِهِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* مفعول به اسمی است منصوب که فعل فاعل بر او واقع می شود و هشت عامل دارد: فعل، مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغه مبالغه، افعل التعجب، اسم فعل.
* انواع مفعول به عبارتند از: (۱)- ظاهر، صریح و معرب، (۲)- ظاهر، صریح و مبنی (۳)- ضمیر منفصل صریح (۴)- ضمیر متصل صریح (۵)- مؤول به صریح.

دَرَسَ التِّلْمیذُ هذِهِ القَصیدَةَ

دَرَسَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

التِّلْمیذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

هذِهِ: اسم اشاره، مبنی بر کسره، مفعول به و محلاً منصوب.

القَصیدَةَ: بدل از هذِهِ، منصوب به تبعیت.

إیّاهُ نَطْلُبُ

إیّاهُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمه، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.

نَطْلُبُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستتر وجوبی نَحْنُ.

أصابَهُ مِنْ ذَلِکَ قَلَقٌ شَدیدٌ

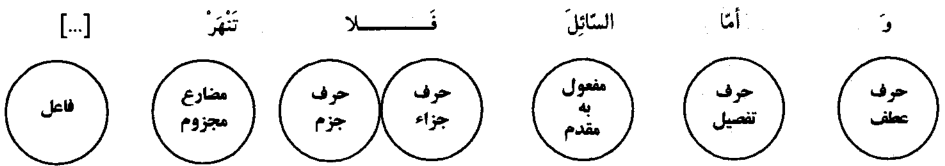
أصابَهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

مِنْ: حرف جر متعلّق به أصابَهُ.

ذَلِکَ: اسم اشاره، مبنی بر فتحه، محلاً مجرور.

قَلَقٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

شَدیدٌ: صفت قَلَقٌ، مرفوع به تبعیت.



وَ أمّا: واو حرف عطف، أمّا: حرف شرط غیر جازم و حرف تفصیل.

السّائِلَ: مفعول به مقدم منصوب به فتحه.

فَلا: فاء جزاء، لا: حرف نهی جازم.

تَنْهَرْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون و فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

قواعد

* اصل در مفعول به آن است که بعد از فاعل قرار گیرد و این تأخیر(تأخیر مفعول به از فاعل) تا زمانی است که هیچگونه اخلال لفظی یا معنوی در کلام ایجاد نکند چون در صورت اخلال مقدم شدن مفعول واجب است. اما چنانچه خللی به وجود نیاید تقدیم و تأخیر آن امری جوازی است.
* لام جاره زائده که برای تأکید به کار برده می شود می تواند بر مفعول به داخل شود، این لام را « لام تقویت » می نامند.
* شایسته است مفعول به در جمله ذکر شود چرا که برای کامل شدن معنا به آن نیاز است، ولی گاهی اوقات حذف می شود. (۱)- چناچه قرینه ای به طور جواز یا وجوب بر آن دلالت کند. (۲)- هرگاه شناخته شده باشد. (۳)- هرگاه برای طلب اختصار جمله باشد.

أفَدْتُ و أفادَنی الصَّدیقُ (أی أفَدْتُهُ)

أفَدْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر: ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع

و أفادَنی: واو: حرف عطف، أفادنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء ضمیر مفعول به و محلاً منصوب.

الصَّدیقُ: فاعل مرفوع به ضمه

لِزَیْدٍ رَأیْتُ

لِزَیْدٍ: لام: حرف جر زائد برای تأکید، زَیْدٍ: لفظاً مجرور به کسره، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.

رَأیْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

رَضَعَ الطِّفْلُ (أی أمَّهُ)

رَضَعَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الطِّفْلُ: فاعل مرفوع به ضمه.

نَحْنُ	[...]	[...]	العَرَبَ	نَرْعَى	[...]	الذَّمَمَ	[...]
مبتدا	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول به	مضارع مرفوع	فاعل	مفعول به	خبر

نَحْنُ: ضمیر منفصل، مبنی بر ضمه، مبتدا محلاً مرفوع.

العَرَبَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر أخص) منصوب به فتحه، جمله فعلیه أخص العَرَبَ حال و محلاً منصوب.

نَرْعَى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه تقدیری بر روی الف به سبب تعذر، فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ.

الذِّمَمَ: مفعول به منصوب به فتحه، جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

قواعد

* اختصاص عبارت است از صادر کردن حکم بر ضمیر متکلم یا مخاطبی که بعد از آن اسم ظاهر معرفه ای در معنای آن بیاید و اختصاص دادن این حکم به آنها است .
* اسم ظاهر مخصوص نامیده می شود و مفعول به برای فعل محذوف به تقدیر أخصّ می باشد.
* هدف از اسلوب اختصاص عبارت است از: (۱)- فخر (۲)- تواضع (۳)- توضیح بیشتر.

أَنْتُمْ بَنی حاتِمٍ أَصْحابُ الكَرَمِ

أَنْتُمْ: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

بَنی: مفعول به فعل محذوف (به تقدیر أخصّ) منصوب به یاء چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد، مضاف.

حاتِمٍ: مضاف الیه مجرور به کسره. جمله أخصُّ بَنی حاتِمٍ، حال و محلاً منصوب.

أَصْحابُ: خبر مرفوع به ضمه، مضاف.

الكَرَمِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

أنا خالِداً حَطَّمْتُ أَصْنامَ الجاهِلِيَّةِ

أنا: ضمیر منفصل، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

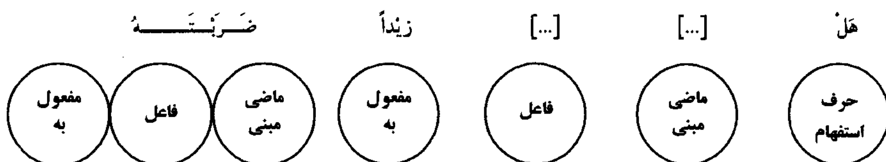
خالِداً: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر أخصّ) منصوب به فتحه جمله، أخصّ خالداً حال و محلاً منصوب.

حَطَّمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

أَصْنامَ: مفعول به منصوب به فتحه، مضاف.

الجاهِلِيَّةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



هَلْ: حرف استفهام.

زیْداً: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر ضَرَبْتَ) منصوب به فتحه.

ضَرَبْتَهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

قواعد

* در اشتغال اسم مقدم می شود و فعلی که عامل در ضمیر عائد به آن اسم مقدم یا اسم مضاف به ضمیر اسم مقدم می باشد مؤخر قرار می گیرد.
* اسلوب اشتغال سه بخش را در بر دارد. (۱)- مشتغل: فعلی است که محذوف و ظاهری را متوجه اسم مفرد و ضمیرِ عائدِ به این اسم می گرداند. (۲)- مشغول عنه: که همان معمول اول اسمی است که قبل از فعل ظاهر قرار می گیرد و مفعول به فعل محذوف می باشد. (۳)- مشغول به: معمول دوم یا همان ضمیر عائد به اسم مفرد می باشد که مفعول به برای فعلی که ذکر شده است می باشد.

إن العِلْمَ خَدَمْتَهُ نَفَعَکَ

إن: حرف شرطی که دو فعل را مجزوم می کند.

العِلْمَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر خَدمتَ) منصوب به فتحه، فعل محذوف محلاً مجزوم، فعل شرط.

خَدَمْتَهُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

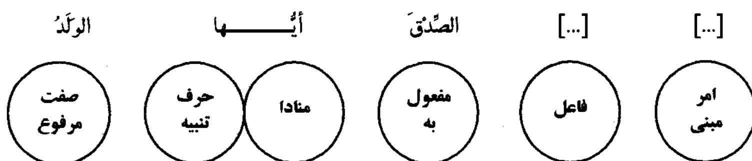
نَفَعَکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، محلاً مجزوم، جواب شرط، فاعل آن ضمیر مستتر هو، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اللّهُمَّ أمْرَنا یَسِّرْهُ

اللّهُمَّ: الله منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، میم: حرفی است که به جای حرف ندای محذوف آمده است.

أمْرَنا: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر یَسِّرْ) منصوب به فتحه، نا: ضمیر، مضاف الیه.

یَسِّرْهُ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْتَ، هاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.



الصِّدْقَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر اِلْزَمْ)، منصوب به فتحه.

أيُّها: أی: منادا، مبنی برضمه، محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.

الوَلَدُ: صفت برای أیُّ و تابع آن، لفظا مرفوع بوده و محلاً منصوب می باشد.

قواعد

* اغراء عبارتست از آگاه ساختن مخاطب نسبت به امر پسندیده ای تا آن را انجام دهد.
* اسلوب اغراء از سه قسمت تشکیل می شود. (۱)- مُغرِی: متکلمی که قصد آگاه سازی دارد. (۲)- مُغرَی: کسی که آگاه سازی متوجه اوست (۳)- مُغرَی به: امر پسندیده.
* مغری به منصوب به فعل مقدَّر اِلْزَمْ می باشد که (۱)- در هنگام عطف یا تکرار واجب الاضمار است (۲)- در غیر عطف و تکرار اضمارش جایز است.

النَّجْدَةَ النَّجْدَةَ یا ذَوی الشَّهامَةِ

النَّجْدَةَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر اِلْزَمْ) منصوب به فتحه.

النَّجْدَةَ: تأکید النَّجْدَةَ، منصوب به تبعیت.

یا: حرف نداء.

ذَوی: منادا منصوب به یاء چون ملحق به جمع مذکر سالم است، مضاف.

الشَّهامَةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

العَدْلَ و الإنْصافَ أیُّها القُضاةُ

العَدْلَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر اِلْزَمْ) منصوب به فتحه.

و الإنْصافَ: واوحرف عطف، الإنْصافَ: معطوف به العدل، منصوب به تبعیت.

أیُّها: أیُّ منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه.

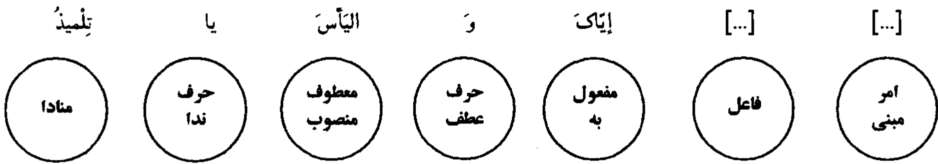
القُضاةُ: صفت أیُّ و تابع آن، لفظا مرفوع و محلاً منصوب می باشد.

مَنْ أنْت زَیْداً

مَنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

أنْت: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، خبر و محلاً مرفوع.

زَیْداً: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر تذکر)، منصوب به فتحه.



إيّاکَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مفعول به و محلاً منصوب برای فعل محذوف (به تقدیر احذرْ)

وَ اليَأسَ: واو حرف عطف، اليَأسَ: معطوف به إيّاکَ، منصوب به فتحه.

يا: حرف نداء.

تِلْميذُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

قواعد

* تحذیر عبارتست از آگاه کردن مخاطب از امری ناپسند تا از آن دوری کند.
* اسلوب تحذیر از سه قسمت تشکیل می شود. (۱)- مُحَذِّر: متکلمی که قصد آگاه کردن مخاطب را دارد. (۲)- مُحَذَّر: کسی که آگاه سازی متوجه اوست. (۳)- مُحَذَّر منه: عمل ناپسند
* تحذیر یا به لفظ ایاك و فروع آن است یا به غیر آن. اگر محذرمنه تکرار شود یا معطوف علیه قرار گیرد رفع اسم مکرر و معطوف جایز است به تقدیر اینکه مبتدا و یا خبر محذوف می باشد.

لا تَصْحَبْ أخا الجَهْلِ إيّاکَ و إيّاهُ

لا: حرف نهی جازم.

تَصْحَبْ: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لا، علامت جزم آن سکون، فاعل آن ضمیر مستتر أنْتَ.

أخا: مفعول به منصوب به الف چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف.

الجَهْلِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

إيّاکَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مفعول به و محلاً منصوب برای فعل محذوف (به تقدیر احذرْ)

و إيّاهُ: واو حرف عطف، إيّاه: معطوف به إيّاکَ، مبنی بر ضمه مفعول به و محلاً منصوب.

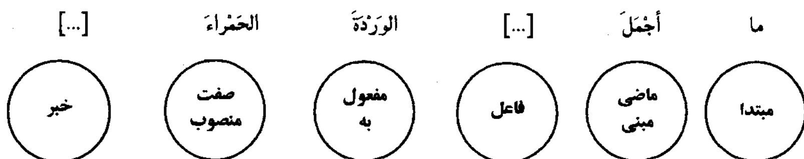
الأسَدَ

الأسَدَ: مفعول به برای فعل محذوف (به تقدیر احذرْ)، منصوب به فتحه.

الأسَدُ الأسَدُ

الأسَدُ: خبر برای مبتدای محذوف (به تقدیر هو) مرفوع به ضمه.

الأسَدُ: تأکید الأسَدُ، مرفوع به تبعیت.



ما: اسم تعجب، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

أجْمَلَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، فاعلش برخلاف اصل و قاعده ضمیر مستتر وجوبی هو می باشد.

الوَرْدَةَ: مفعول به منصوب به فتحه.

الحَمْراءَ: صفت برای الوَرْدَةَ، منصوب به تبعیت.

قواعد

* تعجب دو صیغه دارد: ما أفْعَلَهُ، أفْعِلْ بِهِ که هر دو جامدند و همیشه به صورت مفرد به کار می روند. فعل تعجب از همان چیزی ساخته می شود که أفعل التفضیل از آن ساخته می شد. گاهی مواقع وزن: فَعُلَ نیز برای تعجب به کار می رود.
* شروط متعجب منه آن است که . (۱)- یا باید معرفه باشد و چنانچه بدون آن معنا واضح باشد حذف آن جایز است. (۲)- و یا نکره مختصه باشد.

أكْرِمْ بها أرْضاً

أكْرِمْ: فعل امر جامد، مبنی بر سکون، فاعل آن ضمیر مستتر وجوبی أنْت.

بها: باء حرف جر متعلّق به أكْرِمْ، ها: ضمیر، محلاً مجرور.

أرْضاً: تمییز منصوب به فتحه.

جَهُلَ بِعَمْرٍو

جَهُلَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه.

بِعَمْرٍو: باء حرف جر زائد، عَمْرٍو: لفظا مجرور به کسره، فاعل و محلاً مرفوع.

ما كانَ أحْسَنَ العِلْمَ

ما: اسم تعجب، مبنی بر سکون، مبتدا محلاً مرفوع.

كانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسم آن ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

أحْسَنَ: فعل ماضی جامد، مبنی بر فتحه، فاعل ضمیر مستتر هو وجوبی بر خلاف اصل، جمله أحْسَنَ خبر كانَ و محلاً منصوب.

العِلْمَ: مفعول به منصوب به فتحه.

جمله كانَ أحْسَنَ خبر و محلاً مرفوع.



نَبَّهْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع (مفعول به آن محذوف است)

وَ نَصَحْتُ: واو حرف عطف، نَصَحْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

سَعیداً: مفعول به برای فعل نَصَحْتُ منصوب به فتحه.

قواعد

* در تنازع دو عامل به یک معمول روی می آورند به این صورت که معمول بعد از عامل اول حذف می شود و بعد از عامل دوم آشکار می گردد. (۱)- تسلط دو عامل بر یک معمول جایز نیست بلکه واجب است یکی از دو عامل برای عمل در اسم ظاهر اختیار شود و دیگری از عمل اهمال گردد. (۲)- هرگاه معمول بر دو عامل مقدم شود و یا میان آنها قرار گیرد طبق بهترین نظر، تنازع نخواهد بود. (۳)- تنازع بین دو فعل تعجب واقع می شود هر چند که غیر متصرف باشند.

ما أَحْبَبْتُ و عاشَرْتُ إلّا إیّاکَ

ما: حرف نفی.

أَحْبَبْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر: ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

و عاشَرْتُ: واوحرف عطف، عاشَرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

إلّا: حرف استثناء و حصر.

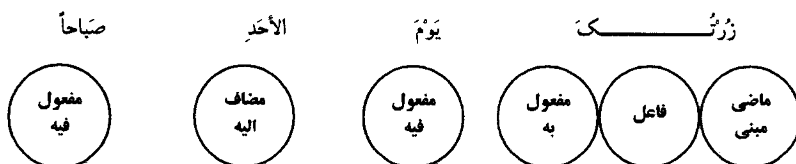
إیّاکَ: ضمیر منفصل، مبنی بر فتحه، مفعول به محلاً منصوب برای فعل عاشَرْتُ.

زَیْداً أَضَفْتُ وَ أَکْرَمْتُ

زَیْداً: مفعول به مقدم برای فعل أَضَفْتُ، منصوب به فتحه (تنازع نیست)

أَضَفْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

وَ أَکْرَمْتُ: واو حرف عطف، أَکْرَمْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.



زُرْتُکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب

یَوْمَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به زُرْتُکَ، مضاف.

الأحَدِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

صَباحاً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به زُرْتُکَ.

قواعد

* مفعول فیه، ظرفی است که پس از فعل برای مشخص نمودن زمان یا مکان فعل به کار می رود. ظرف بودن خواستار این مشخصات می باشد: (۱)- اسم بودن: ظرف نمی تواند فعل یا حرف باشد. (۲)- معنای زمان یا مکان داشتن: چیزی که بر زمان یا مکانی دلالت نداشته باشد به عنوان ظرف به کار نمی رود. (۳)- اسمی که بر زمان یا مکان دلالت دارد باید با فعلی مرتبط باشد. (۴)- منصوب یا مبنی و محلاً منصوب باشد. بنابراین می توان به این نتیجه دست یافت که ظرف عبارتست از مفعول فیه که زمان یا مکانی را که فعل درآن واقع شده را مشخص می نماید.

حَلَّقَتِ الطّائِرَةُ فَوْقَ المَدینَة و تَحْتَ الغُیومِ

حَلَّقَتِ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

الطّائِرَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

فَوْقَ: مفعول فیه ظرف مکان منصوب به فتحه، متعلّق به حَلَّقَتِ، مضاف.

المَدینَة: مضاف الیه مجرور به کسره.

و تَحْتَ: واو: حرف عطف، تَحْتَ: معطوف به فَوقَ، منصوب به تبعیت، مضاف.

الغُیومِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

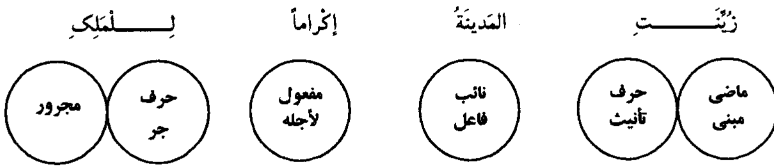
اِستِراحَةُ المُحارِبِ طالَتْ أسْبوعاً

اِسْتِراحَةُ: مبتدا مرفوع به ضمه، مضاف.

المُحارِبِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

طالَتْ: فعل ماضی، مبنی بر فتحه، فاعلش ضمیر مستتر هی، تاء: حرف تأنیث جمله فعلیه خبر و محلاً مرفوع.

أسْبوعاً: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به طالَتْ.



زُيِّنَتِ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

المَدينَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

إكْراماً: مفعول لأجله منصوب به فتحه.

لِلْمَلِکِ: لام حرف جر متعلّق به إكْراماً، الْمَلِکِ: مجرور به کسره.

قواعد

* مفعول لأجله مصدری است که بیانگر دلیل وقوع فعل می باشد. مفعول لأجله در پاسخ به این سوال می آید: چرا فاعل آن کار را انجام داد؟
* برای اینکه نصب مفعول لأجله صحیح باشد واجب است این امور در آن لحاظ شود: (۱)- مصدر باشد (۲)- نکره باشد (۳)- مصدر قلبی باشد (۴)- با عامل خود در زمان و فاعل شریک باشد (۵)- در لفظ با عامل خود متفاوت باشد.
* احکام مختلف: (۱)- مقدم شدن مفعول لأجله بر عاملش جایز می باشد (۲)- چنانچه قرینه ای بر عامل آن دلالت کند می توان عامل را حذف نمود (۳)- نمی تواند متعدد باشد (۴)- عطف و بدل جایز می باشد.

مارَسْتُ الطِّبَّ حُبّاً بِشِفاءِ المَرضی رَغْبَةً فی سَلامَتِهِمْ

مارَسْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الطِّبَّ: مفعول به منصوب به فتحه.

حُبّاً: مفعول لأجله منصوب به فتحه.

بِشِفاءِ: باء حرف جر متعلّق به حُبّاً، شِفاءِ: مجرور به کسره، مضاف.

المَرضی: مضاف الیه مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

رَغْبَةً: بدل از حُبّاً ، منصوب به تبعیت.

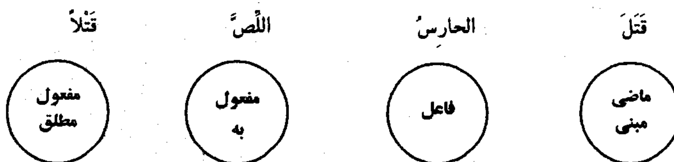
فی: حرف جر متعلّق به رَغْبَةً.

سَلامَتِهِمْ: مجرور به کسره، هِمْ: ضمیر، مضاف الیه.

[لِماذا ابْتَعَدْتَ عَنِ المَریضِ؟] تَجَنُّباً لِلْعَدْوَی

تَجَنُّباً: مفعول لأجله برای فعل محذوف منصوب به فتحه.

لِلْعَدْوَی: لام حرف جر متعلّق به تَجَنُّباً، الْعَدْوَی: مجرور به کسره ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.



قَتَلَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

الحارِسُ: مرفوع به ضمه.

اللِّصَّ: مفعول به منصوب به فتحه.

قَتْلاً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

قواعد

* مفعول مطلق مصدری است منصوب که بعد از فعلی که مصدر از لفظ خود برای تأکید یا بیان نوع و یا عدد آن عنوان می شود. (۱)- عامل مفعول مطلق بر سه نوع است: فعل متصرف تام، وصفی که بر حدثی دلالت کند. مصدری که از نظر لفظ و معنا مانند مفعول مطلق باشد (۲)- موارد ذیل جانشین مفعول مطلق نیابت می شوند: مترادف در معنای آن، نوع مصدر، اسم مصدر، عدد مصدر، وقت مصدر، صفت مصدر، کلّ و بعض که به مصدر اضافه شده اند، اسم اشاره، ضمیر که به مصدر باز گردد، وسیله ی مخصوص فعل، ما و أیُّ که معنای استفهام دارند، ما، أیُّ و مَهْما که معنای شرط دارند.

رأَیْتُکَ [مُجْتَهِداً] اجْتِهاداً

رأَیْتُکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اجْتِهاداً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

أکَلْتُ کَثیراً

أکَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی برسکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

کَثیراً: نائب مفعول مطلق منصوب به فتحه.

دَقَّ النّاقوسُ دَقَّتَیْنِ

دَقَّ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

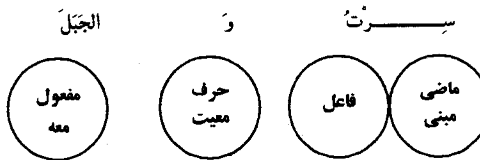
النّاقوسُ: فاعل مرفوع به ضمه.

دَقَّتَیْنِ: مفعول مطلق منصوب به یاء می باشد چون مثنی است.

سُبْحانَ اللهِ

سُبْحانَ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، منصوب به فتحه، مضاف.

اللهِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



سِرْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

وَ الجَبَلَ: واو معیت، الجَبَلَ: مفعول معه منصوب به فتحه.

قواعد

* مفعول معه اسمی است منصوب که پس از فعل یا شبه فعل برای تأکید مصاحبت آن به وسیله ی واو معیت ذکر می گردد. شرط مفعول معه آن است که فضله ای باشد که قبل از آن جمله ای قرار گرفته باشد و همچنین باید واو، مختص معیت باشد به گونه ای که عطف با آن صحیح نباشد.

* احکام مفعول معه (۱)- به وسیله فعل یا شبه فعلی که پیش از آن آمده منصوب میگردد نه به وسیله ی واو معیت چرا که واو واسطه ای برای رسیدن معنای فعل به آن می باشد (۲)- به هیچ وجه نمی تواند بر عامل خود مقدم گردد و همچنین نمی تواند بین فعل و اسمی که همراه آن است قرار گیرد (۳)- نباید چیزی بین مفعول معه و واو معیت فاصله بیاندازد (۴)- چنانچه پس از آن چیزی آمد که نیازمند مطابقت بود تنها باید اسمی که قبل از واو آمده را مدنظر قرار داد.

الرَّجُلُ سائِرٌ وَ الحَدائِقَ

الرَّجُلُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

سائِرٌ: خبر مرفوع به ضمه.

و الحَدائِقَ: واو معیت، الحَدائِقَ: مفعول معه برای اسم فاعل سائِرٌ منصوب به فتحه.

مَشَيْتُ وَالصَّدیقَ [والصّدیقُ]

مَشَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

وَالصَّدیقَ: واو معیت، الصَّدیقَ: مفعول معه منصوب به فتحه.

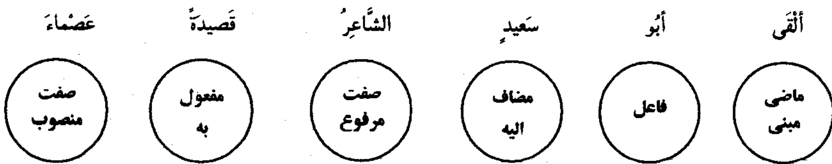
(والصّدیقُ: واو، حرف عطف، الصدیقُ: معطوف به ضمیر تُ، مرفوع به ضمه)

(عطف کردن جایز است اما منصوب کردن در اولویت قرار دارد)

رُوَیْدکَ وَ الغاضِبَ

رُوَیْدکَ: اسم فعل امر به معنای تَمَهَّلْ، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر أنت.

وَ الغاضِبَ: واو معیت، الغاضِبَ: مفعول معه منصوب به فتحه.



أَلْقَى: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

أبُو: فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد، مضاف.

سَعیدٍ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

الشَّاعِرُ: بدل از أبُو سَعیدٍ، مرفوع به تبعیت.

قَصیدةً: مفعول به و منصوب به فتحه.

عَصْماءَ: صفت برای قَصیدةً، منصوب به تبعیت، به سبب اینکه غیر منصرف می باشد تنوین نگرفته است.

قواعد

* اسم موصوف کلمه ای است که به واسطه ی آن شخص، حیوان ، شیء یا معنایی نامگذاری می شود. صفت کلمه ای است که حال موصوف را شرح می دهد. (۱)- اسم های موصوف عبارتند از: اسم علم، اسم جنس، اسم آله، مصدر، اسم مکان، اسم زمان (۲)-صفت ها عبارتند از: اسم جامدی که دلالت بر معنای مشتق کند، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّه، افعل التفصیل، صیغه مبالغه. بعضی از مصدر های ثلاثی غیر میمی.
* مطابقت صفت با موصوف در مفرد، مثنی و یا جمع بودن و مذکر و مؤنث بودن و فروعشان واجب است. چنانچه صفت مصدر باشد لازم است که مذکر و مفرد باشد که البته ممکن است در بعضی موارد جمع نیز به کار رود.

تَحَدَّثْتُ مَعَ رِجالٍ ثِقَة (أو ثِقاتٍ)

تَحَدَّثْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به تَحَدَّثْتُ، مضاف.

رِجالٍ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

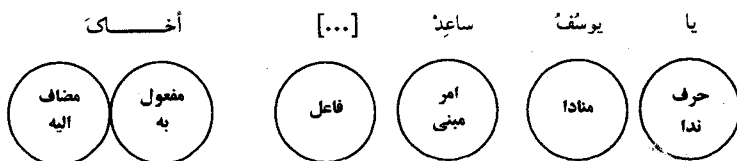
ثِقَةٍ: صفت رِجالٍ، مجرور به تبعیت.

کانَ قائِداً أسَداً (أی شجاعاً)

کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسمش ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

قائِداً: خبر کانَ منصوب به فتحه.

أسَداً: صفت قائِداً، منصوب به تبعیت.



یا: حرف ندا.

یوسُفُ: منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب.

ساعِدْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

أخاکَ: مفعول به منصوب به الف چون از اسماء خمسه می باشد کاف: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* ندا عبارتست از جلب کردن توجه مخاطب نسبت به درخواست و آگاه ساختنش برای شنیدن آنچه که متکلم مدّ نظر دارد. (۱)- حروف ندا هشت حرفند: همزه، آ، آیَ، أیْ، أیا، هَیا، وا، یا. که هر یک از اینها جانشین فعل ندا: «أنادی» می شوند. (۲)- عبارت ندا جمله ای فعلیه تلقی میشود و منادا به عنوان مفعول به، منصوب لفظاً و محلّاً برای فعل واجب الحذف می باشد. (۳)- منادا بر سه نوع است: مفرد، مضاف و شبه مضاف.

هَیا سامِعَ الصَّوْتِ أجِبْ

هَیا: حرف ندا.

سامِعَ: منادا منصوب به فتحه، مضاف.

الصَّوْتِ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

أجِبْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

أیا حَسَناً وَجْهُهُ اِقْتَرِبْ

أیا: حرف ندا.

حَسَناً: منادا منصوب به فتحه.

وَجْهُهُ: فاعل حَسَناً مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

اِقْتَرِبْ: فعل امر، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر مستتر أنْت.

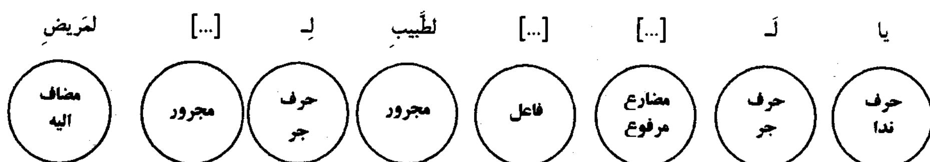
أیُّها اللّاعِبونَ المُتَمَرِّنونَ اِنْصَرِفُوا

أیُّها: أی منادا مبنی بر ضمه محلاً منصوب، هاء: حرف تنبیه.

اللّاعِبونَ: صفت أیُّ و تابع آن، چون جمع مذکر سالم است لفظاً مرفوع به واو بوده و محلاً منصوب می باشد.

المُتَمَرِّنونَ: صفت دوم أیُّ و تابع آن، چون جمع مذکر سالم است لفظاً مرفوع به واو بوده و محلاً منصوب قرار می باشد.

اِنْصَرِفُوا: فعل امر، مبنی به حذف نون چون ملحق به افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.



یا: حرف ندا.

لَلطَّبیبِ: لام حرف جر زائد، الطَّبیبِ: مجرور به کسره ی لفظی محلاً منصوب به عنوان مفعول به برای فعل استغاثه ی محذوف.

لِلمریضِ: لام حرف جر متعلّق به فعل استغاثه ی محذوف، المریضِ: مجرور به کسره (در اصل به این صورت بوده است: لإغاثة المریض، إعانة: مجرور والمریض: مضاف الیه)

قواعد

* استغاثه، منادا قرار دادن شخصی است که از او درخواست می شود تا فردی را از یک حادثه ی سخت نجات دهد یا او را برای دفع حادثه، قبل از وقوعش یاری کند.
* هدف اصلی اسلوب استغاثه در صورتی محقق می شود که ارکان سه گانه ی آن فراهم گردد. (۱)- حرف نداء یا، که حذف آن جایز نیست(۲)- مستغاثی که از او کمک و یاری خواسته می شود و حذفش جایز نیست (۳)- مستغاث له که به سبب آن کمک طلبیده می شود یا به منظور یاری کردن آن و یا به منظور فائق آمدن بر آن. حذف مستغاث له جایز است.
* احکام مشترک: هر یک از مستغاث و مستغاث له به واسطه ی لام جارّه مجرور می گردند. این لام در مستغاث مفتوح می باشد چرا که پس از حرف ندا و در محل ضمیری قرار گرفته که لام جر همراهش مفتوح می شود و در مستغاث له مکسور است زیرا لام تحضیض می باشد.

یا قَومَا لِلْمَظلومینَ

یا: حرف ندا.

قَومَا: منادا مبنی بر ضمه ی تقدیری که مشغول بودن محل اعراب به فتحه ی عارضی متناسب با الف مانع از ظهور حرکت شده، الف: زائد است و برای تأکید به کار رفته است.

لِلْمَظلومینَ: لام: حرف جر متعلّق به فعل نداء محذوف، المظلومین: مجرور به یاء می باشد چون جمع مذکر سالم است.

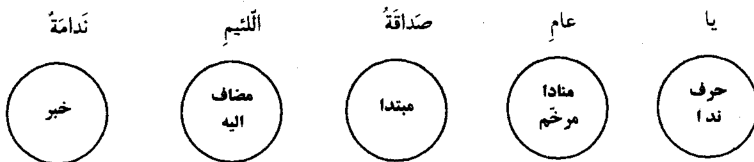
یا لَلْأَحْرارِ مِنَ الخادِعینَ

یا: حرف ندا.

لَلْأَحْرارِ: لام حرف جر زائد، الأحرار: لفظاً مجرور به کسره، مفعول به محلاً منصوب برای فعل استغاثه محذوف.

مِنَ: حرف جر متعلّق به استغاثه محذوف.

الخادِعینَ: مجرور به یاء زیرا جمع مذکر سالم است.



یا: حرف ندا.

عامِ: منادا مبنی بر ضمه ی حرفی که به سبب ترخیم حذف شده محلاً منصوب (اصلش: عامِرُ بوده است)

صَداقَةُ: مبتدا، مرفوع به ضمه، مضاف.

اَللّئيمِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

نَدامَةٌ: خبر مرفوع به ضمه.

قواعد

* در ترخیم آخر منادا به شیوه ی مخصوص و به انگیزه ای بلاغی حذف می شود. اسلوب ترخیم یکی از اسلوبهای نداء می باشد که از دو رکن اساسی بوجود می آید و حذف آن دو رکن جایز نیست. حرف نداء یا: که بر مبنای مرخم وارد می شود. مرخم: منادای علم یا نکره ی مقصوده است که حذف آخر آن به سبب آسان شدن تلفظ صورت می گیرد.

* مرخم بر دو نوع است: (۱)- مختوم به تاء تأنیث، که ترخیم آن در تمامی شرایط صحیح است (۲)- غیر مختوم به تاء تأنیث، که دارای این شروط می باشد: باید علم باشد، مضاف یا نکره ی مقصوده نباشد، دارای بیش از سه حرف باشد.

یا مسافرَ تَیَقَّظی

یا: حرف ندا.

مسافرَ: منادا مبنی بر ضمه ی حرفی که به سبب ترخیم حذف شده محلاً منصوب (اصل آن مسافرةُ بوده است)

تَیَقَّظی: فعل امر، مبنی بر حذف نون چون از افعال خمسه می باشد، یاء: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

لَیْسَ حَيٌّ عَلی المَنون بِخالِ

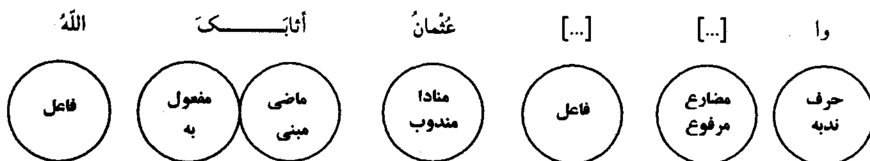
لَیْسَ: فعل ماضی ناقص از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

حَيٌّ: اسم لَیْسَ مرفوع به ضمه.

عَلی: حرف جر متعلّق به خبر لَیْسَ.

المَنون: مجرور به کسره.

بِخالِ: باء حرف جر زائد، خالِ: لفظاً مجرور به کسره ی تقدیری بر روی حرف محذوف، خبر لَیْسَ و محلاً منصوب: (اصل آن: بخالدٍ بوده است و بنا به ضرورت شعری مرخّم شده است)



وا: حرف نداء و ندبه.

عُثْمانُ: منادای مندوب مبنی بر ضمه محلاً منصوب به فعل ندبه ی محذوف(به تقدیر أندبُ)

أثابَکَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

اللّهُ: فاعل مرفوع به ضمه.

قواعد

* ندبه از اسلوبهای ندا است که برای فرا خواندن و منادا قرار دادن متفجع علیه یا متوجع منه می باشد و از دو رکن اساسی که حذفشان جایز نیست بوجود می آید. ۱- حرف نداء وا که فقط مختص ندبه است و همچنین حرف نداء یاء که بر منادای مندوب و غیر مندوب وارد می شود. ۲- مندوب که خود بر دو نوع است (۱) متفجع علیه، کسی که مصیبت بر او وارد شده و مردم را به اظهار اندوه واداشته است (۲) متوجع منه، عضوی که در آن درد استقرار یافته است.

فَآهِ آهِ یا مُصیبَتَاهْ

فَآهِ: فاء حرف استیناف، آه: اسم فعل مضارع به معنی أتوجّعُ، مبنی بر کسره، فاعلش ضمیر مستتر أنا.

آهِ: تأکید برای آه و تابع آن در بناء.

یا: حرف نداء و ندبه.

مُصیبَتَاهْ: منادای مندوب مبنی بر ضمه ی تقدیری که مشغول بودن محل اعراب به وسیله ی حرکت مناسبت مانع از ظهور آن شده، محلاً منصوب به فعل ندبه ی محذوف (به تقدیر أندب) الف برای ندبه بوده و هاء: حرف سکت می باشد.

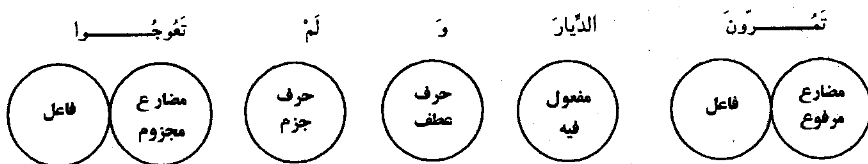
وا حامِیاً ذِمارَ الوَطَنِ

وا: حرف نداء و ندبه.

حامِیاً: منادای مندوب منصوب به فتحه برای فعل ندبه محذوف به تقدیر أندبُ.

ذِمارَ: مفعول به اسم فاعل حامِیاً منصوب به فتحه، مضاف.

الوَطَنِ: مضاف الیه مجرور به کسره.



تَمُرّونَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ثبوت نون چون از افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

الدِّیارَ: مفعول فیه منصوب به فتحه (در اصل بالدّیارِ بوده که منصوب به نزع خافض می باشد)

وَ لَمْ: واو حرف عطف، لَمْ: حرف نفی جازم.

تَعُوجُوا: فعل مضارع معلوم، مجزوم به لَمْ علامت جزمش حذف نون چون از افعال خمسه می باشد. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

قواعد

* نزع خافض(سلب و گرفتن عامل جر) پس از فعل متعدی به واسطه ی حرف جر صورت می پذیرد و اسم مجرور پس از حذف این حرف منصوب می گردد (۱)- نزع خافض، پیش از ظرف مکان محدود غیر مشتق از افعال: دَخَلَ، نَزَلَ، سَکَنَ و مشتقات شان جایز می باشد. نزع خافض پس ازأنْ و أنَّ که به معنای مِنْ أنْ و بأنَّ می باشند نیز صحیح است. (۲)- نزع خافض در فعل رَغَبَ و امثال آن صحیح نمی باشد زیرا باعث مبهم شدن معنا با تغییر یافتن حرف جر می شود. لذا حذف درست نیست تا اینکه معنا مبهم و پیچیده نگردد.

أ حقّاً أنّکَ مَسْرورٌ

أ حَقّاً: همزه حرف استفهام، حقاً: مفعول فیه ظرف زمان لفظاً منصوب به فتحه متعلّق به محذوف، با توجه به موقعیتش در جمله محل خبر مقدم می باشد (در اصل، أ فی حقٍّ بوده که منصوب به نزع خافض شده است)

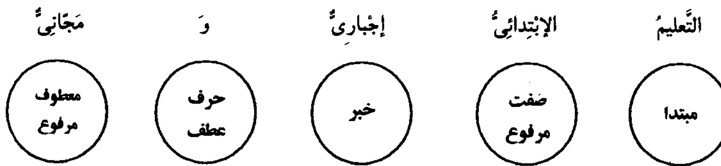
أنّکَ: أنّحرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم إنَّ و محلاً منصوب.

مَسْرورٌ: خبر أنّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أنّکَ مسرورٌ مبتدا موخر و محلاً مرفوع (اصلش أ فی حقٍّ سرورک می باشد.)

تَوَجَّهْتُ مَکَّةَ

تَوَجَّهْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

مَکَّةَ: مفعول فیه منصوب به فتحه که به سبب غیر منصرف بودن تنوین نپذیرفته (اصل آن، توجّهت إلی مکّه بوده که منصوب به نزع خافض شده است)



التَّعليمُ: مبتدا مرفوع به ضمه.

الإبْتِدائِيُّ: صفت برای التَّعليم، مرفوع به تبعيت.

إجْبارِيٌّ: خبر مرفوع به ضمه.

وَ: واو حرف عطف، مَجّانِيٌّ: معطوف به إجْبارِيٌّ، مرفوع به تبعيت.

قواعد

* در نسبت، ياء مشددى به آخر اسم الحاق مى شود تا بيانگر انتساب چيزى به آن باشد. حكم نسبت بدين گونه است كه ما قبل ياء نسب پيوسته كسره مى گيرد و اسم منسوب اليه مجرد از تاء تأنيث، و همچنين علامت تثنيه و جمع مى باشد.
* بعضى از وزنها بى نياز از ياء نسبت مى باشند. (۱)- فاعل: به معناى صاحب آن چيز . (۲)- فَعَّال: به معناى كسى كه چيزى را انجام مى دهد. (۳)- فَعِل: به معناى صاحب فعل

قامَتِ اللَّجْنَةُ الدَّولِيَّةُ بِرِحْلَةٍ عالَمِيَّةٍ

قامَتِ: فعل ماضى معلوم، مبنى بر فتحه، تاء: حرف تأنيث.

اللَّجْنَةُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الدَّولِيَّةُ: صفت اللَّجْنَةُ، مرفوع به تبعيت.

بِرِحْلَةٍ: باء حرف جر متعلّق به قامَت، رِحْلَةٍ: مجرور به كسره.

عالَمِيَّةٍ: صفت رِحْلَةٍ، مجرور به تبعيت.

يَرْتَدى العُمّالُ ثَوْباً خَضْراوِيّاً

يَرْتَدى: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه ى تقديرى بر روى ياء به سبب ثقل.

العُمّالُ: فاعل مرفوع به ضمه.

ثَوْباً: مفعول به منصوب به فتحه.

خَضْراوِيّاً: صفت ثَوْباً، منصوب به تبعيت.

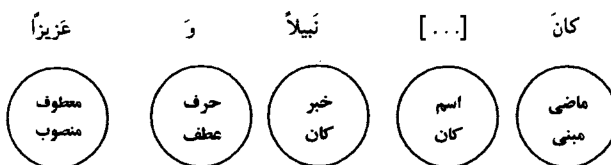
عَلَّمَنا شَيْخٌ فَتَوِىُّ الهِمَّةِ

عَلَّمَنا: فعل ماضى معلوم، مبنى بر فتحه، نا: ضمير، مفعول به و محلاً منصوب.

شَيْخٌ: فاعل مرفوع به ضمه.

فَتَوِىُّ: صفت شَيْخٌ، مرفوع به تبعيت، مضاف.

الهِمَّةِ: مضاف اليه مجرور به كسره.



کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه، اسمش ضمیر مستتر هو محلاً مرفوع.

نَبیلاً: خبر کانَ منصوب به فتحه.

وَ عَزیزاً: واو حرف عطف، عَزیزاً: معطوف بر نَبیلاً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* نصب اسم حالتی اعرابی است که حرکت یافتن آخر اسم به واسطه ی فتحه یا آنچه از علامات اعراب جایگزین آن می شود را می طلبد. نصب به صورت ظاهری، تقدیری یا محلی می باشد.
* علامت نصب در آخر اسم منصوب قرار می گیرد و به وسیله حرکات یا حروف اعراب می پذیرد. (۱)- اسم مفرد و جمع مکسر به واسطه ی فتحه . (۲)- جمع مؤنث سالم به وسیله ی کسره. (۳)- اسماء خمسه به واسطه ی الف. (۴)- مثنی و جمع مذکر سالم به وسیله ی یاء.
* اسم های منصوب عبارتند از: (۱)- مفعول ها که شامل مفعول به، منادا، مفعول مطلق، مفعول لأجله، مفعول فیه و مفعول معه می شود. (۲)- حال، تمییز، مستثنی. (۳)- خبر کان، خبر ما، اسم إنَّ، اسم لای نفی جنس. (۴)- توابع اسم منصوب.

سَمِعْتُ خَبَراً جَیِّداً

سَمِعْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

خَبَراً: مفعول به منصوب به فتحه.

جَیِّداً: صفت خَبَراً، منصوب به تبعیت.

أَکَلْتُ الطَّعامَ طازَجاً

أَکَلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

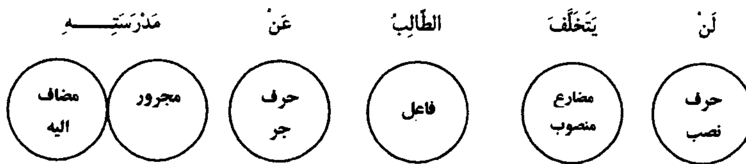
الطَّعامَ: مفعول به منصوب به فتحه.

طازَجاً: حال منصوب فتحه.

سَمعاً وَ طاعَةً

سَمعاً: مفعول مطلق برای فعل محذوف منصوب به فتحه.

وطاعَةً: واو حرف عطف، طاعَةً: معطوف به سَمعاً، منصوب به تبعیت.



لَنْ: حرف نصب.

يَتَخَلَّفَ: فعل مضارع معلوم، منصوب به لَنْ، علامت نصبش فتحه.

الطّالِبُ: فاعل مرفوع به ضمه.

عَنْ: حرف جر متعلّق به يَتَخَلَّفَ.

مَدْرَسَتِهِ: مجرور به کسره، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* نصب فعل حالتی است اعرابی که در فعل مضارع صورت می گیرد هرگاه یکی از حروفی که ذاتاً ناصبه هستند و یا به واسطه ی أن مضمر عمل نصب را انجام می دهند پیش از فعل مضارع قرار گیرد باعث نصب فعل مضارع می شود.
* علامتهای اعراب فعل منصوب عبارتند از: (۱)- فتحه که علامت اصلی آن می باشد. (۲)- حذف نون در افعال خمسه که جایگزین فتحه است.

لَيسَ لِلْغولِ حَقيقَةٌ فَتَخافُوا

لَيسَ: فعل ماضی ناقص از اخوات کان، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

لِلْغول: لام حرف جر متعلّق به خبر مقدم محذوف لیس، الغولِ: مجرور به کسره.

حَقيقَةٌ: اسم مؤخر لیس مرفوع به ضمه.

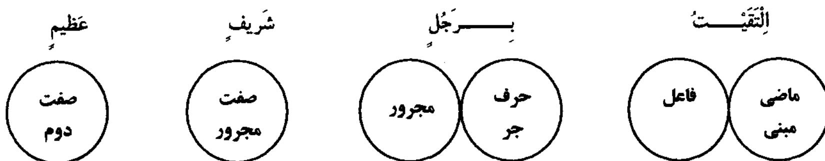
فَتَخافُوا: فاء سببیه، تَخافُوا: فعل مضارع معلوم، منصوب به أن مضمر و علامت نصب آن حذف نون میباشد چون از افعال خمسه است. واو: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع.

أَرَدْتُما أَنْ تَدْرُسا

أَرَدْتُما: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر تُما، تُما: فاعل و محلاً مرفوع.

أَنْ: حرف نصب.

تَدْرُسا: فعل مضارع معلوم، منصوب به أنْ مضمر، علامت نصب آن حذف نون است چون از افعال خمسه می باشد. الف: ضمیر، فاعل و محلاً مرفوع، مصدر مؤول أن تَدْرُسا مفعول به و محلاً منصوب.



اِلْتَقَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون، به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

برَجُلٍ: باء حرف جر متعلّق به اِلْتَقَيْتُ، رَجُلٍ: مجرور به کسره.

شَرِيفٍ: صفت رَجُلٍ، مجرور به تبعیت.

عَظِيمٍ: صفت دوم رَجُلٍ، مجرور به تبعیت.

قواعد

* نعت حقیقی صفتی از صفات منعوت خود را بیان می کند و از ما قبل خود در لفظ و معنا تبعیت می نماید.
* نعت حقیقی از ما قبل خود از نظر اعراب تبعیت می کند، رافع ضمیری است که به منعوت باز می گردد و در افراد، تثنیه، جمع، تذکیر، تأنیث، تعریف و تنکیر نیز با آن مطابقت می کند. چنانچه منعوت (۱)- جمع مذکر سالم باشد، نعت مطابق آن است (۲)- جمع ملحق به عاقل باشد، مطابقت نعت جایز است. (۳)- جمع مکسر عاقل باشد، نعت به صورت جوازی مفرد مؤنث می باشد. (۴)- جمع مکسر غیر عاقل باشد، نعت مفرد مؤنث یا جمع مؤنث سالم. (۵)- اسم جمع باشد، نعت مفرد یا جمع است. (۶)- متشکل از مذکر و مؤنث باشد، مذکر غالب است. (۷)- متشکل از عاقل و غیر عاقل باشد، عاقل غالب می گردد.

جاءَ البَنونَ الصّالِحونَ(أَوْ الصالِحَةُ)

جاءَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه.

البَنونَ: فاعل مرفوع به واو است چون ملحق به جمع مذکر سالم می باشد.

الصّالِحونَ: صفت البَنونَ، مرفوع به تبعیت، علامت رفع آن واو می باشد چون جمع مذکر سالم است.

اِشْتَرَيْتُ كُتُباً كَثيرَةً(أَو كثيراتٍ)

اِشْتَرَيْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

كُتُباً: مفعول به منصوب به فتحه.

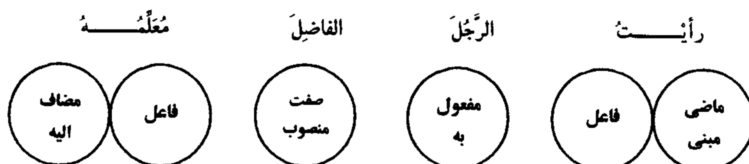
كَثيرَةً: صفت كُتُباً، منصوب به تبعیت.

عاشَرَ قَوْماً مُهَذَّبينَ(أَو مُهَذَّباً)

عاشَرَ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر هو.

قَوْماً: مفعول به منصوب به فتحه.

مُهَذَّبينَ: صفت قَوْماً، منصوب به تبعیت علامت نصب آن یاء می باشد چون جمع مذکر سالم است.



رأیْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

الرَّجُلَ: مفعول به منصوب به فتحه.

الفاضِلَ: صفت الرَّجُلَ، منصوب به تبعیت.

مُعَلِّمُهُ: فاعل اسم فاعل، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

قواعد

* نعت سببی صفات آنچه را که به منعوت متعلّق میباشد بیان می کند و از ما قبل خود در لفظ و ما بعد خود در معنا تبعیت می نماید و دارای دو حالت می باشد. ۱- مقرون به ضمیر منعوت یا مضاف به چیزی که ضمیر منعوت در آن است در این حالت از ما قبل خود در اعراب، تعریف و تنکیر تبعیت می کند همواره مفرد است و در تذکیر و تأنیث از ما بعد خود بودن تبعیت می کند. اما چنانچه جمع مکسر باشد جایز است به صورت جمع به کار رود. ۲- هرگاه غیر مقرون به ضمیر منعوت باشد مانند نعت حقیقی عمل می شود.

جاءَنی التّلْمیذُ الفُضَلاءُ آباؤُهُ

جاءَنی: فعل ماضی معلوم، مبنی بر فتحه، نون: حرف وقایه، یاء: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب.

التّلْمیذُ: فاعل مرفوع به ضمه.

الفُضَلاءُ: صفت التّلْمیذُ، مرفوع به تبعیت.

آباؤُهُ: فاعل اسم فاعل، مرفوع به ضمه، هاء: ضمیر، مضاف الیه.

تَعَرَّفْتُ عَلی رَجُلَیْنِ کَریمَی النَّسَبِ

تَعَرَّفْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

عَلی: حرف جر متعلّق به تَعَرَّفْتُ.

رَجُلَیْنِ: مجرور به یاء چون مثنی است.

کَریمَی: صفت رَجُلَیْنِ، مجرور به تبعیت، علامت جر آن یاء می باشد چون مثنی است، مضاف.

النَّسَبِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

کانَ	الشّارعُ	شاهِداً	عَلی	تَطَوُّرِ	الحَیاةِ
ماضی مبنی	اسم کان	خبر کان	حرف جر	مجرور	مضاف الیه

کانَ: فعل ماضی ناقص، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

الشّارعُ: اسم کانَ مرفوع به ضمه.

شاهِداً خبر کانَ منصوب به فتحه.

عَلی: حرف جر متعلّق به شاهِداً.

تَطَوُّرِ: مجرور به کسره، مضاف.

الحَیاةِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

قواعد

* نواسخ: حروف، اسم ها و افعالی هستند که بر جمله ی اسمیه داخل می شوند و تغییراتی را در اعراب مبتدا و خبر بوجود می آورند. نواسخ سه نوع اند: (۱)- حروف معانی: حروف مشبهه بالفعل، حروف نفی شبیه به لیس، لای نفی جنس (۲)- افعال ناقصه: کان و اخوات آن، کاد و اخوات آن. (۳)- اسم های مشتق از افعال ناقصه.
* اگر نواسخ بر مبتدا و خبر داخل شوند(۱)- از نظر لفظی در آنها با نقل اعراب از حالتی به حالت دیگر تغییر ایجاد می کنند. (۲)- از نظر معنا نیز تغییراتی را با انتقال رویداد از زمانی به زمان دیگر یا انتقال حکم از جواز به وجوب بوجود می آورند.

إنَّ الإحْسانَ فَضیلَةٌ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الإحْسانَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

فَضیلَةٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

کادَ البَیْتُ یَسقُطُ

کادَ: فعل ماضی ناسخ، عامل رفع و نصب، مبنی بر فتحه.

البَیْتُ: اسم کادَ مرفوع به ضمه.

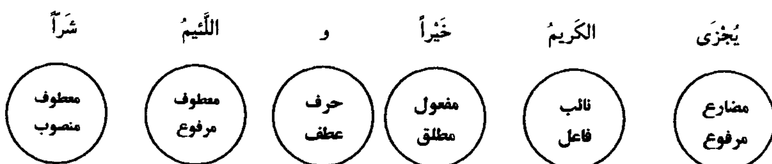
یَسقُطُ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، فاعل آن ضمیر مستترهو، جمله ی فعلیه خبر کادَ و محلاً منصوب.

ما زَیْدٌ نائِماً

ما: حرف نفی شبیه به لیس، عامل رفع و نصب.

زَیْدٌ: اسم ما مرفوع به ضمه.

نائِماً: خبر ما منصوب به فتحه.



يُجْزَى: فعل مضارع مجهول، مرفوع به ضمه ی تقدیری بر روی الف به سبب تعذر.

الکَریمُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

خَیْراً: مفعول مطلق منصوب به فتحه.

و اللَّئیمُ: واو حرف عطف، اللَّئیمُ: معطوف بر الکَریمُ، مرفوع به تبعیت.

شَرّاً: معطوف به خیراً، منصوب به تبعیت.

قواعد

* نائب فاعل اسمی است مرفوع که فعلی مجهول یا شبیه به مجهول بر آن مقدم گشته و به آن اسناد داده شده است. مهمترین دلایل حذف فاعل عبارتند از: (۱)- جهل و عدم آگاهی نسبت به آن گونه ای که تعیین آن ممکن نباشد، یا میل به عدم اظهار فاعل آن. (۲)- شهرت فاعل بطوریکه عنوان ساختن آن بیهوده باشد. (۳)- تعلّق نگرفتن غرضی به ذکر آن.
* هرگاه فعلی مجهول باشد ملحق کردن آن به آنچه که فاعل را مشخص می کند صحیح نمی باشد. اسم مفعول در مرفوع گرداندن نائب فاعل شبیه فعل مجهول است. تمامی احکام فاعل و فعل معلوم بر نائب فاعل و فعل مجهول مترتب است. فعل مجهول همیشه متصرف می باشد.

هَلْ حُقِّقَتْ سَعادَةُ الإنْسانِ؟

هَلْ: حرف استفهام.

حُقِّقَتْ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه، تاء: حرف تأنیث.

سَعادَةُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه، مضاف.

الإنْسانِ: مضاف الیه مجرور به کسره.

مُنِحَ البَطَلُ وِساماً رَفیعاً

مُنِحَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

البَطَلُ: نائب فاعل مرفوع به ضمه.

وِساماً: مفعول به منصوب به فتحه.

رَفیعاً: صفت وِساماً، منصوب به تبعیت.

لَنْ یُعاقَبَ أخوکَ

لَنْ: حرف نصب.

یُعاقَبَ: فعل مضارع مجهول، منصوب به لَنْ علامت نصب آن فتحه.

أخوکَ: نائب فاعل مرفوع به واو چون از اسماء خمسه می باشد. کاف: ضمیر، مضاف الیه.



سُمِعَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتحه.

أَنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

العَسْكَرَ: اسم أَنَّ منصوب به فتحه.

مَنصورٌ: خبر أن مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنَّ العَسْكَرَ مَنْصورٌ نائب فاعل و محلاً مرفوع.

قواعد

* همزه ی إنَّ زمانی که بتواند با ما بعدش به تأویل مصدر آید، مفتوح می گردد. (۱)- هرگاه در محل فاعل و یا نائب فاعل قرار گیرد. (۲)- وقتی که در محل مفعول به باشد. (۳)- اگر در محل مبتدا باشد. (۴)- در صورتی که در محل خبر از اسم معنا قرار گیرد. (۵)- چنانچه در محل مجرور به حرف یا اضافه قرار گیرد. (۶)- آنگاه که بعد از قولی قرار گیرد که معنای ظن و گمان را در بر دارد. (۷)- اگر بعد از حتّی جاره و عاطفه قرار گیرد.

الحَقُّ أَنَّ الجَهْلَ عارٌ

الحَقُّ: مبتدا مرفوع به ضمه.

أَنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

الجَهْلَ: اسم أَنَّ منصوب به فتحه.

عارٌ: خبر أَنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنَّ الجَهْلَ عارٌ خبر أَنَّ و محلاً مرفوع.

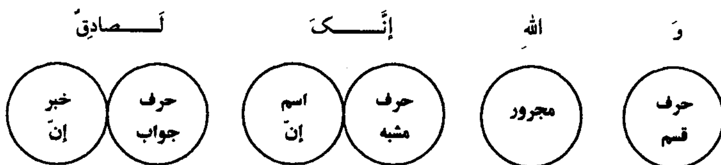
أُحِبُّکَ مَعَ أَنَّکَ ظالِمٌ

أُحِبُّکَ: فعل مضارع معلوم، مرفوع به ضمه، کاف: ضمیر، مفعول به و محلاً منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر و جو بی أنا.

مَعَ: مفعول فیه ظرف زمان منصوب به فتحه، متعلّق به أُحِبُّکَ، مضاف.

أَنَّکَ: أَنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم أَنَّ و محلاً منصوب.

ظالِمٌ: خبر أَنَّ مرفوع به ضمه، مصدر مؤول أَنَّکَ ظالِمٌ مضاف الیه محلاً مجرور.



وَاللهِ: واو حرف قسم و جر متعلّق به فعل قسم محذوف، الله: مجرور به کسره.

إنَّکَ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم إنَّ و محلاً منصوب.

لَصادِقٌ: لام حرف جواب، صادقٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

قواعد

* همزه ی إنَّ زمانی که نتواند با ما بعد خود به تأویل مصدر در آید مکسور می شود. (۱)- هرگاه در ابتدای کلام قرار گیرد. (۲)- چنانچه بعد از قولی قرار گیرد که معنای ظن و گمان را در بر ندارد. (۳)- در صورتی که جواب برای قسمی باشد و خبر، مقرون به لام باشد. (۴)- هرگاه به عنوان خبر یا صفتی برای اسم عین (ذات) قرار گیرد. (۵)- هرگاه در محل حال قرار گیرد. (۶)- چنانچه پس از ألا استفتاحیه، حیثُ و إذْ واقع شود. (۷)- در صورتی که در صدر صله ی موصول قرار گیرد. (۸)- هرگاه پس از حتّی ابتدائیه قرار گیرد.

إنَّ اللهَ عادِلٌ

إنَّ: حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع.

اللهَ: اسم إنَّ منصوب به فتحه.

عادِلٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

قُلْتُ إنَّکَ وَدودٌ

قُلْتُ: فعل ماضی معلوم، مبنی بر سکون به سبب وصل شدن به ضمیر ت، تاء: فاعل و محلاً مرفوع.

إنَّکَ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، کاف: ضمیر، اسم إنَّ و محلاً منصوب.

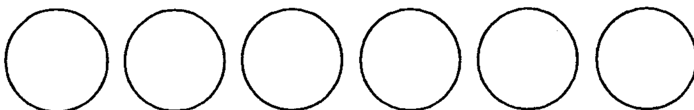
وَدودٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه.

زَیْدٌ إنَّهُ کَریمٌ

زَیْدٌ: مبتدا مرفوع به ضمه.

إنَّهُ: إنَّ حرف مشبه بالفعل، عامل نصب و رفع، هاء: ضمیر، اسم إنَّ محلاً منصوب.

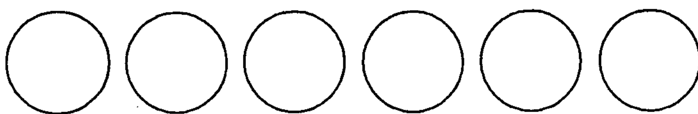
کَریمٌ: خبر إنَّ مرفوع به ضمه، جمله إنَّهُ کَریمٌ خبر و محلاً مرفوع.



فهرست موضوعات

۳- اسم غیر متصرف

۴- حالات اسم



فهرست هجایی مطالب